باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۶۱۷
رده‌بندی دیویی: ۱۳۰۷ و ۶۲۶خ ۸۶۱/۵
سرشناسه: خطای شوشتری، محمد، قرن ۱۳ ق.
عنوان قراردادی:
عنوان: ولیعات ملا محمد خطا شوشتری
کاتب: تاریخ کتابت:
محل نشر: لکهنو ناشر: مطبع منشی نول کشور تاریخ نشر: ۱۳۰۷ ق
صفحه شمار: ۲۴۶ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ۱۷x۲۵ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐
توضیحات: خریداری تاریخ ثبت: دی ۱۳۳۴
یادداشتها:
موضوع(ها): ۱. شعر فارسی - قرن ۱۳ ق. ۲. شعر مذهبی - قرن ۱۳ ق. ۳. مرثیه و مرثیه سرائی
شناسه(های) افزوده: الف. امیر بلگرامی، امیر احمد، مصحح
ب. عنوان.
فهرستگار: اسفندیاری تاریخ فهرستگاری: فروردین ۸۹

۸ط۱/۰۵۱
و ۳۴۲م

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب واقعات ملا محمد شوشتری خطی .... فارسی
مصنف / مولف حاج نواب محمد تقی علیخان صاحب کربلائی ....
خطی / چاپی سنگی نستعلیق هند ....
سال چاپ یا تحریر ۱۳۰۷ ه.ق عدد اوراق ....
جزء کتب ادبیات .... شماره ۶۱۷
شمارهٔ عمومی ۲۰۵۳۳ .... شمارهٔ قبض ....
واقف خریداری آستان قدس .... تاریخ وقف دیماه ۱۳۳۴
طول ۲۵ عرض ۱۷ .... گنجه ....

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون

بفضله و کرمه این کتاب لاجواب در بی بها فارسی یعنی

مجموعه منظوم

واقعات ملا محمد خطا شوشتری علیه الرحمة

مؤلفه

حاجی نواب محمد تقی علیخان کربلائی نبیرهٔ نواب شجاع الدوله بهادر مرحوم

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکهنؤ مزین به طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم
از کلام ملا خطا علیه الرحمه

بند اول
چاره و بند شریعت منتظم بریده است
بازار افق هلال محرم سر کشیده است
با زخم نیزه از عدم سر کشیده است
می شد ز بحر خواب بی سیر قد دل
گیتی بمنجنیق بلا ایام رسیده است
بی خیال عیش سپهر و ایام رسیده است
دل از نشاط و عیش زمان گذشته است
این درد ها نگاه از عشق جان رسیده است
این غم ز آشوب آرزو ز آشنا
این بس که سر حسین بیابان و دریده است
دو مهر و دیده صبح گریبان
بر سر کشیده است
شب ز بیم آتش گردون بدیده است
از غم ملک آب شد بهشتی بدیده است
این اضطراب آتش افتاده است
ای از غم فلک رخ گلگون کشیده است
مانع ز مهر ماه از این کار داوران
روح الامین بهشت بسپران
فاطمه ز غم خون چکیده است
با سفره قامتی که نشسته قلب ز مهر
از بار غم ز سینه خون خدا حسین
گویا غروب کرده عرش خدا حسین
یاقوت گوشواره عرش خدا حسین

بند دوم
بر دوستان ز دشت بلا گر عطا نبود
بر دوستان نزول بلا بر ملا نبود
بر امت نزول بلا بر ملا نبود
پرنسیب نزول رضا بر بلای دوست
گر منتشر نبود رضا بر بلای دوست
بی پرده پهلوی خیر النسا نبود
در کربلا تن گلگون به پهلوی او
جز مهر و مهر اعتبار شنید بود
صبر از نبود از سر آن پیکر ها نبود
تیغ ستم ز آه اشکبار اشتیاق
جز این الم نبود ز المساس مجتبی نبود
خون در بیان ز مسند ارزنده است
خون ز غم لعل خنجر شد آن حسین
رو دی شهید بیابان سر حسین نهاد
گر تیغ از منجنیق تن آل عبا نبود
زینب به پیش ... سیصد بلا
فرقش سرش شود و خیمه صد انبود
زینب به پیش گشوده که نا شد صدا نبود
اما لیب به سر ستم بی کجا همسر است
از دست شمر و زره رضای خدا نشود
جان در زره رضای خدا نشود بلا زدند
چون نیزه ... خیمه بر سر
بر اسب خون بیجا حسین نیل عزا زدند
خورشید را عمامه نیل عزا زدند
گلبن

گلبن ولال و لاله ز همه سرخ شد ز رنگ خاک این
تیر جفا از سینه مهر و وفا زدند
نیلی جفای شیعه ناکسان
از جیب شعله اهل نوا زدند
از سینه حبیب سینه خون مهر البیان
بر سینه بنی‌هاشم آل عبا زدند
چون از جفا جاده آل عبا زدند
مصطفی
در خون بیابان و ضیاء مرتضی زدند
جون شد بنی زمین و خیابان دل زدند
صد شیعه از نهال دل حرم رسید
چون تیغ کین بخلق غزال حرم زدند
بر تن از آن بخون جز آن خیر النسا زدند
ز آن بر سینه یاره سینه سوز
از شعله نار و بلا عرش علا زدند
دست رسیده بر هر بلا بلند شد
از نهال شعله و دلها بلند شد
از جیب نهال بر سینه بلند شد
بر آسمان بچه دل بر زمین فتاد
از آسمان بچه نازنین بر زمین فتاد

بند چهارم
چون شاه دین ز مرکب عرش بر زمین فتاد
گویا ز انجا لعل به ز نیمه سر رسید
خورشید را به دیده گردون ز زین فتاد
گردون از چشم عیسی گردون ز زین فتاد

زینب ستم ... ز خاتمیان کربلا
از ریشه نبض بلند است زلف آوردن فتاد
نخل بلند و خیابان آسمان شکست
نخل رسول امین فتاد
آل پیمبر ز اوج رسول روح الامین فتاد
در خاک و خون ز خون شتاب رسید
نقش نگین ز تیغ آن نگین فتاد
نقش نگین نبوت ز نقش نگین فتاد
در خون ز آن پاره پاره رسول
منه نبی بنی بر آستین
در خاک رسید ز سینه البین فتاد
بر خاک تیره زلف گیتی الامین فتاد
بر خاک و عرش و عشر اخبار کائنات
گویا که نور ایزد جان آفرین فتاد
از درد نور ذوالجلال نیست
ذات جلال اکبر صفت ذوالجلال نیست
ذات جلال ... جهان بی نیست
عالم ز روح آل عبا نیست
سنی آل عبا ز ولی البتاست
در سر بلا بعد
بند پنجم
چون غنچه جان بحسین
در سر غنی حیاب بحسین
جان ز خیمه شمر ز خون خدا شکست
در آن ز بیداد نای بهای حسین
جام جهان نمای ز عنصر حسین
دیگر بلا ز ناز غم تنگ بشکست

چون سر سنان فتنه به پهلوی شاه دین
فارسان سینه چو زدند از خون عرب بر او
[illegible] شکست

خورشید اهل بیت [illegible] نمود
در زیر گرده عمر ارقم [illegible]
حسین [illegible] شکست

تیغ [illegible] بر سر نونهال [illegible]
ارکان عرش [illegible]
حرم [illegible] شکست

چون مرغ [illegible] آشیان حرم [illegible] بود
وضع [illegible] ز دست [illegible]
[illegible] آفتاب

روزی که [illegible] جدا سر [illegible]
چون شمع [illegible] شهیدان [illegible] شهید

[illegible] روز [illegible] شهیدان [illegible]
چون گل [illegible] از [illegible] شهید

خاک [illegible] اضطراب [illegible]
دامن [illegible] منفرت [illegible] شهید

زینب [illegible] سر که [illegible]
آن [illegible] جلال [illegible] شهید

از [illegible] الصمد [illegible] و دوان شهید
[illegible] قضا [illegible]

[illegible] شاه بین [illegible] خصم
[illegible] چون شهید

[illegible] خیمه های [illegible] حرم [illegible] شهید
از [illegible] اهل بیت [illegible] شهید

[illegible] از جهان [illegible] فلک [illegible] زد
از دل زبانه [illegible] اضطراب زد

زینب [illegible] نبود
[illegible] آن [illegible] نبود

روز [illegible] نبود
روز جهان [illegible] نبود

[illegible] صحیفه دین [illegible] چون [illegible]
[illegible] آیا [illegible] نبود

[illegible] ای زخم [illegible] ایمان [illegible] نبی
[illegible] [illegible] نبود

[illegible] دشمن [illegible] زد
[illegible] [illegible] بر

[illegible] زاده [illegible] شهادت طلب نبود
[illegible] شاه شهادت [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] دین [illegible]
[illegible] شفاعت امت [illegible] نبود

[illegible] شفاعت [illegible] بلا
[illegible] بلا [illegible] نبود

[illegible] عطا [illegible] سلف [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]

[illegible] چون لوا [illegible] حسین [illegible]
[illegible] شاه [illegible] بلا رسید

[illegible] فرق [illegible] جلوه [illegible] رسول خدا رسید

[illegible] چون [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] رسید

[illegible] دوران [illegible] رسید
[illegible] النسا رسید

[illegible] چون [illegible] عیش [illegible]
[illegible] العبا رسید

[illegible] چون [illegible] بلا
[illegible] علا رسید

[illegible] کاروان [illegible]
[illegible] آل عبا رسید

زینب [illegible] بر روی [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] شاه [illegible] رسید

بر روی [illegible] آن [illegible]
چون [illegible] خود [illegible]

خورشید [illegible] گلعذار من
[illegible] شهیده [illegible] من

[illegible] بلبلان [illegible]
ای [illegible] دل [illegible] من

[illegible] نا [illegible] من
ای [illegible] خصم [illegible] من

[illegible] چون [illegible] تا [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] من

ای لاله [illegible] باغی [illegible]
[illegible] خزان [illegible] گلعذار من

[illegible] فلک [illegible] من
تا بعد [illegible] من

[illegible] امید [illegible] من
ای [illegible] بلا

ای [illegible] سر [illegible]
[illegible] یار [illegible] من

بیت و سوی تربت خیر الانام کرد
اورا ز سرگذشت حسین آنچه کام کرد
اورا ز شرح حال شهیدان کربلا

بند دهم

ای دادخواه خون شهیدان کربلا
شمع تو کشته شد ز نفس اهل بیت

بیت دل لاله زار خون جوانان اهل بیت
خط است و زلف سنبل و ریحان کربلا

خطا است و دیده است کربلا

بیت خارستان و غنچهٔ پیکان و سلطان عیش
در کار باغ چو گلگون الوده در کربلا

شد خون لباس سلیمان کربلا

بیت بلقیس از ز خون لباس اسیر
خاک است و بسته تو سر کربلا

بیت کشتی ... طوفان
با ناخدا ... بحر کربلا

بیت بال و پر ... باغبان
سرو تو ... کربلا

بیت ای آفتاب ...
... بحر النسا ...

بیت در ... باغ خلد ...
پوشیده ... تیغ بلا ...

بند یازدهم

ای سیر خلد کرده بگلزار ما ببین
از خون ریاض آل نبی با هم ... بلا ببین

بیت چون زلف شام موی پریشان ما ببین
خورشید را ز تیغ سحر ... سر جابجا ببین

معشوق ... زمانه ... ببین

بیت گویا در امتحان ... بجو ... ببین
ما را ز سینه چو ... تیر آتش ما ببین

بیت طغیان کار ... آسمان و زمین
طوفان بر آسمان ز ... بلا ببین

بیت خصم ... غریب ...
غربت ... زوال ... ببین

بیت جانش ... بال ... شفق
ما را ... شهید آل عبا ببین

بیت روی ... خون ... خراب
جبین ز خون ... خراب

بیت تشنه ... زلال ... گذشت
زین انقلاب ... اطفال تشنگان گذشت

بند دوازدهم

چون ... تشنگان گذشت

چون

بیت چون دیده پنهان او ... خون گریست
یک نیزه ... خون آسمان گذشت

از خون ماه و آفتاب ... گذشت

بیت گردون ... گذشت ... اهل بیت
چون سرگذشت ... از اهل بیت

بیت ... گذشت ... تشنگان اند

بیت چون کار ... ان کربلا
طوفان ... گذشت

بیت از ... نوح ... سر بیابان گذشت
طوفان ... شهیدان گذشت

بیت روح الامین ... شهیدان گذشت
یعنی ... اسیر ... گذشت

بیت ... قیامت ... لامکان گذشت
شور و فغان ... اتمام رفت

بیت گردون چو ... اتمام رفت
خورشید صبح ... شام باد

بند سیزدهم

ای چرخ ... تا شام باد
از ... غروب

بیت خورشید ... بجام باد
خون شفق ... بجام باد

بیت خورشید ... زنگار جشم
... مقام باد

بیت ... دین
... حرام باد

بیت ... حرام ...
در صبح خون ... انتقام باد

بیت ... نیزه ... دین
خشت ... انتظام باد

بیت ... انتظام باد
... مصطفی

... اولاد ... بکام باد

بیت بود ... ز ... کرده
الماس ... کرده

بیت در باغ دین ... غارت
تاراج ... بیابان ... نمیر

بند چهاردهم

این درد ... بیابان ... نمیر
وین شمع ... فلک گذشت

بیت ... گریبان ...
دریا ... شهیدان کربلا

بیت ... گذشت شهیدان ... گریبان
دست ... ریغ ... گریبان ...

جنت نصیب منکران و در بسته لقا
چون خون‌بهای شهیدان نمی‌رسد
وسعت همه خطا را در آورند
بهشت جز به عصیان ما نمی‌رسد
از دولت عزای حسین
نوبت بعذر خواهی ز اشک حسین
شود ... نمی‌رسد
گر قدر جوهر کفر اره ایمان
با کفر محض رتبه اشک غزای او نمی‌رسد
در روز جنت در ازدحام رضوان نمی‌رسد
بجز اشناع بحار خون بهای اوست
چیزی که رحمت حق و خون بهای اوست
روزی که خطا بدان لطف و عطای اوست
دست خطا بدان ... مستمند از تعلقم
این است که بسته گذارد و گدای مستمند
این بار کهنه دوش گنه کار بار اوست
قتل عام که سکینه رو و دار اجنبی کربلا است
قتل عام مرغوب و دل‌پسند است
سرو درین تیغ عام مرغوب و دل اسلام است
بند اول
گردون سرکرده رستن دل اسلام است
در چیدن ابناء قیامت مصر است

دل راست نفخ صور قیامت در این تن
طوفان چشم و دل بیقرار چشم تر است
طوفان چشم و در بلکه و در عالم است
چون نیست تیغ عدو خون ماه محرم است
عید غدیر آتش اشک سینه‌ها
نظاره ای حسین ز روز ازل انجمن آرای عالم است
سر شمع ذره انجمن قتاده است
سر شمع آتش زده ز تو اعظم است
شد وقت روضه آتش تو اعظم است
در ماتم شکسته تاب و زین انقلاب بود
زین چشم زخم تازه و زین جلوه در هم است
از صنائع ... ایمان و زین سپهر بسته
کسی بند و سرکه بود دل سپاه ازو در هم است
گر به ... فاطمه ... کربلا
امروز حال فاطمه ... اصحاب کربلا است
از خون حسین ... نوحه خوان شهیدان کربلا
عید غدیر ... سر کربلا
بند دوم
خون ... چو خون شهیدان کربلا
شد نا خدای ... طوفان کربلا
شد نا خدای ... ذوالفقار ... کربلا
بیل ... چو گل نیلوفر ... کربلا
از اشک و آه پرده نشینان کربلا
تتمه

شد نوبت باغ جنان لبیک سبحه قبول
از چشمه زمزم ز خون شمار مجاورین
زان گنبدهای ... شمار و در ایوان کربلا
از خون اکبر شهیدان است در ایوان کربلا
از جنس ... رسانده به پایان کربلا
سر نیک رسانده به پایان صلاح زند
چون خلق را خوان شهادت همان کربلا
شد بر سر بایان آمده مهمان کربلا
جنبش نظاره سر بطور کربلا
جنبش سلیمان ... سلیمان شد
مهدیت ز تمکین سر از حیدر شد
ز آن قتل عام شد سر حسین ... بلند شد
خون از نر ... ای حسین
خون ... جفاکاری ای حسین
بند سوم
نظلوم ... ستمکاران جفا کاری ای حسین
تا حال ... نظلم ... ای حسین
جفا نامه ... بطوماری ای حسین
سر زدن ... ای حسین
آسمان ... برده ... ای حسین
خورد ... ای حسین

عالم غزای کرب و بلا را سر زنده زند
در کربلا تو نیز عزاداری ای حسین
در کربلا ... ای حسین
بر تشنگان کرب و بلا ... ای حسین
زخم لب ... ای حسین
ای بی‌کفن شهید ... ای حسین
بر تن ... بال ... ای حسین
خون مجاوران ... ای حسین
خود ... شهادت ... است
میدان ... قضا ... است
... قدم ... است
... حسین ... نمایان است
بند چهارم
ای ... جان ... نمایان است
دیگر ... جان پاک
... نمایان است
... رسیده باد
... نمایان است
بعد از ... جان ... است
لطف خدا ... است
ای ... در محفل نمایان است
... محفل نمایان است

ای تشنگان خجسته بس مقدم محمل شماست
همره شود و نیاو
صباح نجابه ناقه قدم زنید
بر زمینکه بر بساط شفاعت گشا مشکل شماست
از کار خلق عقده که پا زشبه
ابن لیو و فیض قرب جوار شما حاصل شماست
با غیر که تا شما را عجب بود
با غیر که نه شما را عجب بود
صبح شهادت و شما صبح محشر زد
بر ماه محرم و عاشورا که بند زد
چون خورشید از شفق سر زد از نشتر کربلا
جون لاله زون شهیدان گلزار بند زد
بادی صبا ز خون سر دوه نیمی شود
گلها حبیب و نعمش بیار بند زد
چند غدیر آمد و محشر زبیت
گریه صبر سرو جم کرد بند زد
بر سینه اهل محبت
سه از اول کتاب سرب و بلا رسید
چون دری نیف که حیدر کرار بند زد
مشت قنبر حیدر کرار بند زد

آه از دمیکه از بنصه یا او حسین
اخبار روز نامه سیف بند زد
اخبار روز و نیصیبان خضر را
آمد بیاد عرش و دل از کار بند زد
آمد بیاد عرش کرد و سینه زنند
کاری کنند و شامی و ماتم سر زنند
آمدم که چرم شما زجر یا رسیم
جرم شود اشقیه ان قدم زنند
چون بر بساط حشر صف خود را بهم زنند
ارواح انبیا چو آورد
الشهادت چو عرب بر بجم زنند
عید غدیر که طفلهٔ عرب دین
انجا رسید و شاه و دین
بر جنبش ..... صندوق حرم را رقم زنند
جون مجاوران حرم صف جدا
خون شبهای عمل و حمیت علم زنند
بیم گرامی شیعیان این گناه و معترف گناه
بینید این گنا چند آزین بهم زنند
آنانکه عذر خواه بزم شفاعت بهم زنند
دامن فشانده دست ندامت برین زنند
آنانکه دست ظلم به تیغ ستم زنند
بر دامن گشند دست ستم زنند

آه از دمیکه نامه اعمال خلق را
دوری ز خون خلق غزال حرم زنند
دوری ز دون خلق غزال الحسرتند
سر بر دوه کرب و بلا را برون کنند
آندم که پرده کرب بلا تا بیاورند
زینب ز خلد در الحرم سر خطا بود
زینم ز دوست بلا نبود
بر دوستان ز دوست بلا و کرب نبت
روی بلا بهشت که پرده بدیت
این فیض عام خاص خطا بهره پا نبود
فیض از ازل نصیب کسی کو چو ما نبود
این از دو بیت نیابد نصیب
افسوس پیر کسی کو دران ماجرا نبود
این آرزو بیست کسی که دران آسمان
افسوس بیره شمسیده با نخت نقش ما نبود
غافل که پرده شمسیده یقین فلک بخت
بیکس چو تن بحسم بلند نبود
همه تنگان وین بیابان بدشت بلا نبود
بیکل دران بیابان بلند شمسی
از نبود نیز از ره نبود
خلدی که جا نبود نبیره ز ره نبود
گر تشنگان آن سوی کربلا
شهیدان بخت نبود
ما ببیخ قتل عام ز خیر ماتم
دوران ز بال خبر نبود بر انتها نبود

از آب های جامه و دیدن گشته شند
این خاکسار را ز زمین بر بدشتند
پیش خوانی از تاریخ افکار خطا علیه الرحمه
پیش خوانی اشانی اگر گفته است
در شب یازدهم محرم جاودی الثانی رسید
ای عزاداران حسین تنها جو در میدان رسید
ای عزاداران حسین زینب فرمان رسید
از برای آب بیکان غنچه زخم حسین
از آب بیکان غنچه ز روضه رضوان رسید
چون شکفت آن گل بتول از حیدر چو رسید
بر گل حیدر نبود از قصد و نیازه رسید
ما پیچ سیدا نبود آن شاه و میدان رسید
از کدام این درخت بر آن شاه
ار کدام این ضد شب غنچه و بیکان رسید
در دل از زخم ... سان صد شب بیکان رسید
آن زخم آن ز برسان جنایت از دل ما
باز در آن زخم چون دم آبی ز ایران رسید
باز در حسین ز خون شبنم آن جنان رسید
جنگ شاه حسین محروم آب بر دادن
از برای تیر کرد غنچه ایمان رسید
آه از آن و زنی کز غنچه پستان اجل رسید
به قتل شاه و دین با غنچه ایمان رسید

آه از آن وقتی که زینب دید [illegible] حال حسین
[illegible] و آخرین پیکان رسید
[illegible] جان رسید
[illegible] باران رسید

شمر در بالین [illegible] اجل حسین
روح زهرا را آوازه قتل حسین [illegible] میدان رسید

چون به میدان [illegible] خیمه [illegible] در نظر
در تماشا ابن سعد [illegible] ری و در نظر
[illegible] منصب [illegible] خندان رسید

[illegible] فضا [illegible] گفت ابن [illegible]
[illegible] طوفان رسید

چشم زینب چون [illegible] دین [illegible] بود
عاقبت [illegible] الفضان رسید

[illegible] حسین
[illegible] وارث [illegible] رسید

از دل زهرا [illegible]
[illegible] حسین [illegible] رسید

[illegible] اختیار [illegible] رسید

ابن سعد [illegible]
[illegible] حسین [illegible] رسید

شمع شاهان در بزم ماتم [illegible] جان گذشت
چون خطا [illegible] شاه شهیدان رسید
چون خطا [illegible] تاریخ [illegible] خطا علیه الرحمه

ایضاً پیش خوانی [illegible] حسین
[illegible] وارث [illegible] حسین
[illegible] آب [illegible] رفتن از دنیا حسین

[illegible] ماند
آب [illegible] تن [illegible] حسین

در حرم از دست [illegible] شکست
از حرم چون ضعف [illegible] حسین

[illegible] قتلگاه افتاده چون [illegible]
در میان قتلگاه [illegible] حسین

سی هزار و نهصد و پنجاه [illegible]
[illegible] حسین

[illegible] آل علی [illegible]
[illegible] حسین

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] زینب [illegible] حسین

[illegible] حسین [illegible]
[illegible] صحرا حسین

آه از آن وقتی که [illegible] انتقام
[illegible] خطا حسین
[illegible] کربلا [illegible] بیت
[illegible] خطا [illegible] حسین

چون [illegible]
[illegible] وصف [illegible] حسین

پیش خوانی

صبا بگو به شهیدان سلام ما برسان
[illegible] شهیدان کربلا برسان
[illegible] شهیدان [illegible]
سلام ما [illegible] برسان

صبا به فاطمه از کربلا [illegible] حسین
[illegible] قتلگاه [illegible] برسان

صبا به تربت [illegible] داماد
[illegible] قاسم [illegible] برسان

[illegible] علی اکبر
[illegible] علی [illegible] برسان

[illegible] یوسف [illegible] یعقوب [illegible] کربلا برسان

صبا وصیت عباس [illegible]
سکینه را [illegible] برسان

[illegible] گهواره اصغر [illegible]
خبر به فاطمه [illegible] برسان

[illegible]
[illegible] برسان

[illegible] زینب [illegible]
خبر [illegible] برسان

[illegible] حسین [illegible] برسان
[illegible] خطا [illegible] ۱۳۱۹ [illegible]
[illegible] رمضان

رباعی [illegible]
[illegible] حسین [illegible]
[illegible] الثقلین [illegible]
[illegible] رسول الثقلین [illegible]
[illegible] رمضان ۱۳۱۲ [illegible]

پیش خوانی تاریخ [illegible]
دوستان [illegible]
[illegible] طاقت [illegible]

ولی این زین وارگون قباده حسب نسب
است لیکن شاه خیبر نیست
ذوالفقاری است سوزن در نماز
[illegible] شکسته [illegible] نیست
وارث پیغمبر از زبان پیدا اخلاف
حامی دین بنیاد شجاعت صاحب شمشیر نیست
بعد از این تیغ شجاعت لیکن صاحب سری
سر بود [illegible] عالم نباشد [illegible] نیست
سرگذشت سرور عالم زین اندوه عالم ای دریغ
کس نگوید سر این گفتار [illegible] نیست
از چه حیدر را [illegible] امیر [illegible] گرفت
[illegible] شمشیر [illegible] نیست
وانت زینب [illegible] چرا [illegible] سکون
قوت و قدرت [illegible] چرا [illegible] آسمان [illegible] نیست
آسمان ای [illegible] سکون [illegible] پای [illegible] آب
اشک زینب [illegible] خون [illegible] نیست
از چه [illegible] سرنیزه [illegible] قتل [illegible]
نام شکل [illegible] ایمان [illegible] نیست
گشت ویران خانه ایمان از قتل [illegible]
لعبد از این سیلاب این [illegible]

در عزای این روزه دار [illegible] گذشته ماه صیام
[illegible] از جان [illegible] نیست
من عزادار [illegible] شرح این ماتم خطا
مطلع و مقطع ندارد شرح این [illegible] نیست
مختصر باید قلم را حالت [illegible] نیست

الیضاً پیش خوانی

رفته از لوح قلم صبر و سکون در رمضان
شیعیان را شده احوال پریشان در رمضان
[illegible] زین [illegible] در رمضان
بلند فاطمه در خلد [illegible] در رمضان
محو فاطمه [illegible] خاموش
[illegible] در رمضان
شد زبان اسد الله [illegible] در رمضان
[illegible] زبان [illegible] خدا [illegible] در رمضان
مانده چون [illegible] شب
رفته از [illegible] در رمضان
زده [illegible] حسن [illegible] محراب [illegible] در رمضان
[illegible] حسن [illegible] دین [illegible]
[illegible] زین سبب [illegible] در رمضان

این

این چه داغی است که [illegible] کرده بلا تا به خبر
[illegible] فزون در رمضان
[illegible] و صبر و کمر [illegible] گریه کنان شیعه زنان
رو [illegible] ای نجف [illegible] گریه کنان [illegible] در رمضان
[illegible] فاطمه از خلد [illegible] دشمن
مرتضی [illegible] در رمضان
تا قیامت گشت [illegible] شعله [illegible] در رمضان
شعله [illegible] فلک [illegible] خطا [illegible] است
چون دل [illegible] خطا [illegible] در رمضان
[illegible] یاد از این واقعه [illegible] در رمضان

پیش خوانی نتایج افکار خطا علیه الرحمه
[illegible] هجری گفته شد

در ۱۲۶۱ [illegible] ماه محرم آمد
ای اهل عزا ماه محرم آمد
یعنی که [illegible] چشم [illegible] آمد
با حسن ادب [illegible] سرور عالم آمد
در بزم [illegible] سرور عالم آمد

ایضاً

زهرا چو به مجلس عزا آید
همراه علی و مصطفی آید
جائیکه علی و مصطفی و زهراست
البته شهید کربلا آید

ایضاً

[illegible] رسول عالمین می‌گرید
[illegible] حسین می‌گرید
امروز [illegible] بر احوال [illegible]
فردا [illegible] حسین می‌گرید

ایضاً

زهرا به لب فرات گریان آمد
با [illegible] شهیدان آمد
از بسکه گریست نوح پیغمبر گفت
این عالم را دوباره طوفان آمد

ایضاً

نہر الفرات گفت بانوی حسین
وان شه بیکس و حسین وارث من
نو ... زرفتن آن امام سر حسین
... وارث من

خاک ... زور ... زاب تیغ ...
برکرد ... ز آب تیغ ... من

ایضاً

گفتا که من از حبیب رسوا فتادم
در کرب و بلا به جستجو افتادم
در وقت شهادت رسید بر حسین
خاکم به سر زار بر او افتادم

ایضاً

ای آب بخوردی تو دریغ و افسوس
... شد از تو با بوس
چون قاسم داماد در حجله عروس
... داماد و عروس

ایضاً

ای آب تو همچو ابر ... سنگدلی
شد کشته ... لب تشنه علی
... بی کس
... عباس علی

ایضاً

عباس علی در دشت آب از ... برد
از داغ سکینه لب ... می افشرد
خورد آب ... کرد و نخورد
یاد از لب تشنه حسین کرد و نخورد

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

... ای حبیب خدا سلام علیک
غریب کرب و بلا سلام علیک
... سلام علیک
زبان قدرت ... سلام علیک

... سلام علیک
سوار کشف ... سلام علیک
... باز وی ... سلام علیک
... سلام علیک
چراغ مجلس آل عبا سلام علیک
... سلام علیک
... شفاعت ... سلام علیک
زبان ... سلام علیک
... سلام علیک
... شیخ عطا سلام علیک

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

... کرب و بلا باغ و بهار فاطمه
... از جهان شمع مزار فاطمه

ای عزادار حسین ... فاطمه
... بیقرار فاطمه
... طوفان ... فاطمه
... قرار فاطمه
... فاطمه
... سوار فاطمه
... از تن ... فاطمه
... عذار فاطمه
... فاطمه
... زبان فاطمه
... از برای ... جگر ... فاطمه

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

۱ هر دل که یاد واقعهٔ کربلا کند
روح شهیدان ثنا کند
باید بخون چو ... در غزا
باید ... کند

۲ بی اختیار ... ... مثل ... الف
... ...
اول ... ... گریه ... کند

۳ انصاف نیست گریه ... دوستی ... افدا
... ... جان براه دوستی ... بیت
کو جان براه ... حسین ... کند
... شفاعت ... طلب ... کند

۴ از دود ... کنج ... شفاعت ... ...
در زیر عرش چون ... مصطفی
در زیر عرش ... ... کند

۵ زهرا بدست گوهر ... سر ...
از چشم ... ... نفی
... چون ... ... کند

۶ بر ... ... عباسه ... ...
گریان ... ... دست ... ... بیت
گریان ... پدر سر ... و ... علا ... کند

۷ ... جگر ... جانب عرش ... جبریل
روی نیاز ... ... کند

۸ ... بخون ... ...
لب با خدا شکایت اهل جفا کند

۹ آه از دو ... فاطمه طوفان شکوه را
... ... زخون ... از آل عبا کند
رنگین ... زخون ... ...

۱۰ بر ... ... قیامت ... ... بیا
ور سوزد ... ... بیت
... ... ادا کند

۱۱ گوید که ای خدا ... ... طلب ادا ...
... ... جان ... ... ان
... ... دعا کند

۱۲ ... النبی حبیب ... ... است
... ... در سجود
... ... ادا کند

۱۳ قربان ... ... حیدر ... ... طاعت ادا ...
... زیر تیغ ... ...
... ... کند

۱۴ ... ... شعار ... ... حسن مجتبی
... ... آبدار
... ... جدا کند

۱۵ ... حسین ... ...
او ... ... شهید
... ... ادا کند

۱۶ ... ...
این ... ... بیان

۱۷ ... ... بر آرد ...
... ... از ... ... کند

۱۸ بر ... ... قیامت ... خلق
جبریل ... ... کند
... ... کائنات
... ... کند

۱۹ ... ... فاطمه ... جان
... ... نیست
... ... کند

۲۰ گوید که ای حبیب ... طلب ... عطا ...
... ... است
... ... کند

۲۱ روز شفاعت است ... ... شکایت ...
... ... است
آن ... ... کند

۲۲ آن ... ...
... ... بود
... ... کند

۲۳ ... ...
... ... اند
... ... کند

۲۴ ... ... حسین ... ...
... ... کند

۲۵ ... ...
... ... کند

۲۶ ... ... شاه کربلا
... ... جرم خطا کند

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

۱ ای ... ... حسین ... ...
... ... ان
... ...

۲ ... ... قیامت ... ...
... ...

۳ ... ...
... ... اند

۴ ... ... مصطفی ...
... ...

۵ ... ...
... ...

۶ ... ...
... ...

۷ ... ...
... ...

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

ای عزاداران حدیث کربلا را بشنوید
سرگذشت خاص آل عبا را بشنوید
سرگذشت یوسف شد تمام
شیخ چاه و جامه و خون یوسف را بشنوید
قصه این یوسف گمگشته یعقوب را
سرگذشت گریه یعقوب را بشنوید
می‌شنیدی های های گریه یعقوب را
های های عترت آل عبا را بشنوید
بشنوید روضه‌های خیر النسا را بشنوید
تا قیامت ناله جبریل خلیل
ذبح اسمعیل و تسلیم
تا قیامت ذبح اسمعیل را بشنوید
بود رمزی از سر کوی وفا
قصه سرباز و سردار حسین را بشنوید
قصه بی‌سر وفاداران را بشنوید
هست جبرئیل و سر زینب
از احادیث اول ملایک را بشنوید
سرداران عاشق شاه کربلا را بشنوید
روز محشر حرف شاه کربلا
که ای ملایک زمین بر زمین را بشنوید
چون حسین از خانه زین بر زمین
شاه دین حسین عهد و وفا را بشنوید
شاهدی از بهر او در کربلا
منتهی و تنها دارد حسین
مرحبا ای داور اکنون در کربلا را بشنوید
ای ملایک آب و دار و حسین بن علی
گر حسین گوید که تشنه‌ام خطا را بشنوید

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

زینب گوید الوداع ای شهسوار کربلا
گاه می‌گوید حسین و گاه می‌گوید ای جان
گاه می‌گوید حسین و بی‌کس و تنها در کربلا
گاه می‌گوید یا ابا عبدالله ای حسین
گاه می‌گوید مادر و گاه می‌گوید پدر
در خانه زینب در مجلس بی‌کسی
یا حسین بن علی ای برادر جان
گاه می‌گوید چرا اسما حسن با تو نشد همراه
گاه می‌گوید حسین از شهر بانو
گاه می‌گوید یعقوب یوسف
گاه می‌گوید یعقوب از داغ یوسف
شمع سان از داغ یک یوسف دل
من دو یوسف دارم و در کربلا کردم فدا
من دو یوسف دارم و آن هر دو را کردم فدا
برگزیده گلعذاران را به سر تا پا ساختند
دیگری را سر بریدند از دم تیغ جفا
یکی را به تیر و ستم

ای عزاداران شما امداد زهرا کنید
بیاید ز بهر امداد زهرا
گر حسین گوید حسین جان
بهر نام حسین
از خطا باید حدیث سوختن
سرگذشت شمع را پروانه بسیار زد

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

ماه عزا عالم بود وضع دیگر است
نوحه ماه عزا عالم ز روز عزا یا محشر است
جای آن دارم که این روز عزا است
خیمه سادات از وضع افتاده است
دیگر ز غم دل ای ملایک
کشتی آل نبی بی لنگر است
چرخ در جوش است بر آسمان دیده اند
این نکته بر آسمان
کس ندیده سلیمان در زمین
این مرغان گویا هر کس سلیمان دیده اند
بلبل در فغان گویا مرغ علیت بی بال و پر است
بلبل زار چون رسول
مصیبت بر دل زینب و زهرا است
یوسف گم گشته آن آنگه گر است
یوسف گم گشته ز دست جبرئیل افزون ما
آنکه از هجرت ز یوسف
آنکه آری کی گریه خیر النسا افزون ما

گر حجاب جسم را از چشم من برداشتی
آنکه بیکس بود در این ماتم سر انبیا
داغ یعقوب و علی مرتضی داغ بود
بیکس داغ یعقوب داغ مرتضی افزون بود
داغ یعقوب و داغ مصطفی بود
بیکسی داغ یعقوب داغ مرتضی مصطفی است
یوسف گم گشته حسین
این یوسف از دست
آنکه زینب داد جان
آنکه زینب نیست جان سوزتر از همه
مادر بی جوان نیست از عامل حسن عمل
در شفاعت گاه محشر از خطا با الاترا
چون حسین حاضر شود کار خطا

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

ای شیعه گر حسین شهید کربلا سر بداشت
در خیمه و دشت خواهری از غم خبر نداشت
این جوانان از ستم بیداد در زمین
شیعه گر بیند یار از شهادت حسین
ناله سکینه بشنود بسیار
طفلی یتیم بود و طفلی پدر نداشت

۱۷

زینب سوار ناقهٔ عریان اشتر [illegible]
[illegible] حیدر صفدر ز جز خبر نداشت

گویا حجاب [illegible] تا بشام میرود
[illegible] حسین و دست تر نداشت

همچو سکینه ورد حسین و دستی [illegible]
نامحرم از سکینه جز حسین گلو
[illegible] حسین [illegible]

نیزه که تیغ گرفته حسین [illegible]
این آرزو سنان حسین [illegible] لعل حسین
[illegible]

صبح شهادت خلف مر [illegible] از خواب بر نداشت
صبح شور از چه [illegible] لب حسین
[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خیر النسا نداشت
شمر از [illegible] چون [illegible] بال و پر نداشت

زینب [illegible] پرده خون [illegible] بال و پر نداشت
[illegible] صف [illegible] شور
[illegible] ایمان [illegible] نداشت

دربزم [illegible]
هرگز بهای اشک خطا [illegible] نداشت

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

[illegible] گرفت [illegible] حسین
آمد بکربلا [illegible] حسین

از کربلا گرفت [illegible] کف خاک [illegible]
از خاک [illegible] گلوی حسین [illegible]

[illegible] خاک [illegible] کربلا
[illegible] گفت [illegible] مهمان کربلا

[illegible] حیان [illegible] کباب
[illegible] دل [illegible] روح بو تراب

این [illegible] زناطمه [illegible] حسین
[illegible] سلطان [illegible] حسین

شه مهمان [illegible] عیال و علمدار [illegible]
[illegible] عیال [illegible] نور عین من
[illegible] حسین من

دشمن [illegible] جمال حسین من
آندم که [illegible] داغ دیده بود
[illegible] داغ دیده بود

آب فرات [illegible] حسین [illegible]
[illegible] آن [illegible]

داد [illegible] حسین [illegible]
[illegible] جمع [illegible]

[illegible] خیر النسا [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

[illegible] فلک [illegible] محو [illegible]
این نقش [illegible] است

[illegible] سیاه پوشی عالم [illegible]
[illegible] عالم
[illegible] سر [illegible] چشم
[illegible] شهیدان [illegible] است

[illegible] مجلس [illegible]
خیر النسا [illegible] دیده [illegible] است

[illegible] زینب [illegible] حسین [illegible]
پروانه [illegible] است

[illegible] نشان ناوک [illegible]
[illegible] گلو [illegible] حسین [illegible] است

[illegible] صبح [illegible] حضرت مریم
[illegible] دیده [illegible] بلا
درخون [illegible] سلیمان [illegible] است

[illegible] آدم
[illegible] حضرت حسین [illegible] است

[illegible] عفو خطا هم [illegible] است

نتایج افکار خطا علیه الرحمه

[illegible] کربلا [illegible] حسین
[illegible] خانه [illegible] کربلا [illegible] حسین

[illegible] عالم [illegible]
[illegible] حسین

[illegible] حسین
[illegible] حسین

[illegible] حسین

[illegible] حسین

[illegible] حسین

[illegible] ای [illegible] روان
مجلس [illegible] حسین

[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] حسین

ای [illegible]
[illegible] حسین

[illegible] دارد حسین

روز محشر چون بجوش آید محیط شفقت
قدرت آمرزش جرم خطا دارد حسین

نتائج افکار خطا علیه الرحمه

وصیتی و سلامے بدوستان حسین
رسانده سید سجاد از زبان حسین
کنون وصیت او بشنوید شیعیان حسین
[illegible] گر شنید [illegible] گریه کنید
اگر غریب بود در [illegible] ساز آید
بگریه [illegible] از آب بسته حسین
زبان خشک چو از آب بسته زبان حسین
کنید یاد ز خشکیدن زبان آلود
تماشا گر شود و غبار [illegible] حسین
لب و دهان چون [illegible] لب و دهان حسین
کنید یاد [illegible] لب و دهان حسین
اگر به بزم عروسی روید با دو جوان
کنید یاد ز قاسم داماد [illegible]
خبر ز اشتیاق جوان [illegible] حسین
روید اگر به [illegible] اکبر انیس جان حسین
ز رفتن علی اکبر [illegible] چون ماه
بخاک و خون [illegible] و دو برادر [illegible] برادران حسین
کنید یاد حسین و برادران حسین

زنگی چو بشنود و سرنگون علمداری
کنید یاد ز عباس و همرهان حسین
کنید یاد ز تابوت اکبر [illegible] زبان حسین
نگاه جوان [illegible] فرزند [illegible]
کنید یاد ز غریبی [illegible] حسین
بخاطر ار بیاید بیمار ناتوانی
ز حال عابد بیمار [illegible] حسین
ز دست ظالم [illegible] احوال خواهران
کنید [illegible] خواهران حسین
اگر شنیده دل طفل یتیم دختران
بخاطر آرید اطفال [illegible] سکینه
بخاطر آرید زینب [illegible] حسین
تمام وصیت مولای ما از زبان ما
ز زبان خطا [illegible]
در دستان حسین [illegible] کرده دوستان حسین
کنون [illegible]

نتائج افکار خطا علیه الرحمه

در این ماتم سرا [illegible] حال می آید
ملک [illegible] از دنبال می آید

قدم چون می نهد در مجلس ماتم عزاداری
پریشان کرده [illegible] استقبال می آید
حسین با او [illegible] چون [illegible] پامال می آید
چه پیدا [illegible] سال [illegible] شاه مظلومان
چو پیدا از آبروی شاه [illegible] اعمال می آید
در این بزم امید [illegible] نامه [illegible] دل
خبر [illegible] حسین [illegible] دل
بهر جا می بری نام حسین [illegible] زینب از دنبال می آید
صدای گریه [illegible] مجلس ماتم
[illegible] بتوان [illegible] می آید
تماشا کن [illegible] دیده [illegible]
[illegible] ریاض [illegible] می آید
چو آن مرغ [illegible] بسمل [illegible]
خطا در خون دل غلطان ضعیف بال می آید

نتائج افکار خطا علیه الرحمه

عجب بزمی است بزم ماتم [illegible] حیدر
[illegible] خیر النسا [illegible] زینب را
[illegible] حسین [illegible] عزاداری [illegible]

[illegible] بهر [illegible] بال نا [illegible]
[illegible] گرده به [illegible] پنجم
[illegible] حسین با [illegible]
[illegible] وداع اکبر [illegible] زینب
اگر زینب وداع [illegible] یکبار [illegible]
ز یوسف [illegible] احصه [illegible]
حسین [illegible] نصیب [illegible]
ز آب فرات [illegible] شاه مظلومان
چو حالی مانده [illegible] چون [illegible]
[illegible] مظلومان
بالای سنان [illegible] چون [illegible]
[illegible] عریان
چون زینب [illegible]
بفردوس [illegible] زبان [illegible]
حسین [illegible] شفاعت چون [illegible] خطا [illegible]
[illegible] بخشند [illegible]

نتائج افکار خطا علیه الرحمه

[illegible] شمارای دوستان [illegible]
[illegible] حضرت خیر النسا [illegible]

راه سفر زینب عشق و معلوم من همراه است
حسین غش کرده در میدان ای کاش سر بلا کرم مرا

حسین ازین بی سر انبیا است ز خیر النسا باید
سر نشده از سینه آل عبا کرم مرا

حسین ازین نمی از عرش آل عبا گفت
سر خاک قتلگاه به سر شوران کرم مرا

بیکسان را بود دودی بسی دادن و بازار قضا کرم مرا
شاه جان ای بی ازین می بنام
شاع جان از قاسم و خون حنا کرم مرا

حنا بر دست و پای قاسم بستم نفس از خون
جدا گشتند دست و سر بلا عباس
چرا آن شیر تا به نشد خدا کرم مرا

ز داغ تن بی سر علی اکبر ازین تن
حسین تا قیامت دست و دل اکبر داد
سر حسین نشسته مصطفی کرم مرا

ز عالم ای علی اکبر شبیه حسین تن
چرا گهواره را تا لب بیت می سازد
سر بیکسان خیمه کرم مرا

با صغر تشنگی گهواره را تا بی
سر زمین زینب از صغر بیسان خیمه بیت
سر زمین انتقام آل النسا کرم مرا

نبایست که در راه از شکوه زینب گرفته شد
چرا بازار خیر حسین بلا گرفته سست
حسین از نقد حیات چون جدا گرفته سر مرا
چه کار آید ثواب الجمال بازار خطا کرم مرا

نتائج افکار خطا علیه الرحمه در شب غره محرم الحرام سنه ۱۳۱۵ هجری گفته شد

زینب بکربلا به پرستاری حسین
دست خیر النسا رسید جز به عزاداری حسین

فریاد از زبان که خیر النسا رسید
آمد که جسم حسین و گرفتاری حسین

آوازه حسین که از جان خود
آوازه اشکی سان حسین
سر که همچو آفرین بوفاداری حسین

جان آفرین همچو آفرین بوفاداری حسین
بیکفن شهید بکربلا رسید
بیکفن جسم ز لب یاری حسین

خنجر بحلق تشنه ز لب یاری حسین
بیکفن آه آه وه سر بریده باد
بیکفن ز قیامت جسم زنگاری حسین

ای آسمان طناب خیمه ز نگاری حسین
بصاحب ز ماتم سر نبود
بصاحب بسر حسین را داری حسین

ما را ابتر بود و حسین داری حسین
ز خاک زین سر حسین آنکه
بود کاغذ الکنده بد و حسین آل
زینب ندا ز تشنه بانگ زلی یاری حسین

می بود تا جدا از دل که گریه بلا
خون بیکسیت بسر و سر داری حسین
خون بیکسیت زینب و زهرا نمانده اند
زینب بی یار سایه عزاداری حسین

جز جدا و زینب و زهرا عزاداری حسین
زینب بی یار و سایه عزاداری حسین
زانو سر بجنبش خطا روز خفت نیست
شاه و هم روی حسین و چشم جه بیداری حسین

نتائج افکار خطا علیه الرحمه
در روز نهم محرم الحرام گفته شد

روز نهم زینب ماتم سخن داد و حسین
خلق را روی سخن خود را از جدا داد و حسین
بر است روی سخن بی سر و پا داد و حسین

زانوی خیر النسا با ابن و از نیزه ها داد و حسین
سر ای از خیمه بی حسین
سر مومن جان در حسین

ما بی سر بی پدر است که سر بلا داد و حسین
هر زادی از زهر ایمان و مجلس بی صفا
بی صدای زندگی زهرا ایمان و مجلس صفا
خمسه های کشته در بزم وفا داد و حسین

سر بریشان و خون بر جبین سر و حسین
شد از خطا عرش شفاعت از خدا داد و حسین

با زینب و زینب بر پرستار عیال
سر جدا از پسران نیمه جان داد و حسین

بابا ز جدا از پسران نیمه جان داد و حسین
سر آورد سکینه چه بریده زبان
تا قیامت و زینب خیر النسا داد و حسین

هر زینب بسته بر کنون و بر زهی داد و حسین
همه بر درد سر ای علی اکبر اعدا دین
شهیدان خدا و مصطفی داد و حسین

ای خواهر ای حسین حال شهیدان خدا و مصطفی داد و حسین
داد و خواهر ای چون تا قیامت از بهشت
داد و خواهر از جان لب تا قیامت داد و حسین

سر بود ز درد و دور ز جان لب داد و حسین
گر خطا دارد خطا لطف عطا دارد حسین

نتائج افکار خطا علیه الرحمه
در ۱۸ صفر المظفر ۱۳۱۷ گفته شد

از جنبش ای غزای شاه مظلوم آن گفت
بی سر ای بی ز روی که جوان مهر و مظلومان گذشت

۱ روز طوفان نوح با احباب در کشتی نشست
بی‌حسین با همرهان این ورطه در میدان گذشت

۲ چون علی اکبر چو غلطید و بیفتاد کنعان گذشت
چون یوسف کنعان از چاه بلا بیرون گذشت

۳ چون علی اکبر ز جان نایب نشست
بی‌کسان از جان علی با پیکان گذشت

۴ بر لب کوثر پیمبر ز لب تشنه چون ... شد
از گلوی اصغر از تشنگی افسرده گذشت

۵ چون گل رخسار حسین از روضهٔ رضوان شکفت
حضرت خیر النسا از شادی کفن
چون ... و حنا خون از حنابندان گذشت

۶ قاسم از دامان حنا ... بسته ... رود
زینب ابن ساسان ... از جان گذشت

۷ چون سکینه تشنه عباس آب روان ... بدست
تا نهر ... از دستان گذشت

۸ با حسین در شام ... زنجیر ... گذشت
گاه در زنجیر در شهر ... بازار گذشت

۹ سید سجاد چون در بازار از شهر ... شام
روزی آن مظلوم ... تیغ ... گذشت

۱۰ کو سفید ... آن جوان ... گذشت
مرد قصاب ... آن ... گذشت

۱۱ گفت آتش ... دادند آب تشنه ... کشتی
از این حکایت ... تیغ ... گذشت

۱۲ گفت حیدر ... از ... آب
فخر ... از ایمان گذشت

۱۳ آب دادن ... ما از ایمان ... بر
ما مسلمانیم ... از ... گذشت

۱۴ سید سجاد گفت ای اهل ... از کربلا
بی‌حسین با ... حسین در کربلا ... گذشت

۱۵ ... ابن سعد ... با حسین ... گذشت
روز عاشورا ... در میدان گذشت

۱۶ ... خطا ... از دست
کی تواند ... حسین ... گذشت

۱۷ ... عطاهای حسین ... آسان گذشت
... تواند ... خطا ...

نتایج افکار خطا علیه الرحمه
در جمادی الآخر سنه ۱۲۱۷ هجری گفته شد

۱ ای عزادار حسین ... بی‌کس و مهمان حسین
... یک ... بر جان ... حسین

۲ دست ... چون عباس ... دامان حسین
یاد از ... بود و دادم ... حسین

۳ و ... اطفلان حسین ... حسین
... علی اکبر شهید ... حسین

۴ کنعان ... شد حسین چون ... زینب الاحزان حسین
... میدان شهادت ... خون حسین

۵ شادی ... قاسم ... حسین
... از دنیا گذشت ... جان حسین

۶ چون علی اصغر ... بر ... جان حسین
... از ... طفلان حسین

۷ ... شهادت ... طفلان حسین
... زینب ... حسین

۸ آه از آن ... زینب ... حسین
دست ... از ... حسین

۹ چون حسین ... حسین
... حسین

۱۰ ... خطا ... حسین
... حسین

نتایج افکار خطا علیه الرحمه
در هفتم شوال سنه ۱۲۱۷ هجری گفته شد

۱ ... آتش کباب
... جهان ... خراب

۲ حسین ... طوفان ...
... داد آب

۳ ... از ... آب
... دشمنان ...

۴ ... خون ...
... از ... رکاب

۵ ... آفتاب
...

۶ ... خطا ...
...

۷ ... سوال ... جواب

چون نزار از تشنگی حاضر بودم در حضور
در مصیبت خاندان چشم خطا آورده آب

نتایج افکار خطا علیه الرحمه که در ۱۲۷۱ گفته شد
پنجم ذیقعده الحرام

چون شد جدا ز پیکر سر سید مرتضی علی
بی آفتاب شد لب فرات بی حسین پسر مرتضی علی

چون تشنه جان بداد ز ظلم پسر مرتضی علی
گردید قتاده سر تن در پسر مرتضی علی

از دست تیغ شمر بریده ز قفا سر
حلق حسین برید ستم پسر مرتضی علی

زینب چو مرغ ریخته پر از الم
در هم شکست بال و پر دختر مرتضی علی

تا عند رب حجت ماست بفعل بد
کز ستم کلثوم شد دختر مرتضی علی

و حسین ز دست شد تیره روز و در نظر

تا انتقام خنجر جفاکار بس است چه صد
سوراخ سوراخ است شد صف مرتضی علی

از زهر جفا آب رسید سبط مرتضی علی
از زهر جفا آب چون شد زهر مرتضی علی

سخن می به تیغ خطا مدد برتفعیع
بایست جان خطا فدای مرتضی علی

نتایج افکار خطا علیه الرحمه گفته شد ششم ذیقعده الحرام
در علیل بیماری فی شهر ذیقعده الحرام

ای عزیزان سر گذشت انبیا را بشنوید
بعد از آن احوال شاه کربلا را بشنوید

تا بلا سر شد از انجا که سید شد بتاب
حسین تن بی سر ز آزرو قتاده دور

داغ خود دید آدم چون ز عیش و سرور
عاقبت حیرت جدا ز نور بالینش جدا

چون حسین در کربلا از شهر آل جدا
با دو داغ جدا نیست تا دور جدا

روز طوفان نوح طوفان بدتر است
کشتی این ناخدا در کربلا چون شکست

کشتی این ناخدا در دریا شکست بقلیل
آتش نمرود بسر و سلامت از خلیل

از آتش و آب تیغ و گلوی این قبیل
یعقوب خنجر آب و یوسف باز دید

کنعان زنده ماند و دیدی یوسف باز دید
در پیش علی اکبر حسین در خون طپید

گر چه اسماعیل آمد فدا از اسمعیل
از دل و از جان حسین خود شد فدا

آل موسی از انجا بات از چوب بیاید
نکوه بار دار و حسین بر افلاک رفت

عیسی از دار بسیاست زنده بر افلاک رفت
جان احمد بی ضوء و بی کفن در خاک رفت

ابن احمد حسین بن هم بستی بیمار بود
عابدین بعد از آن بی کسی پر درد بود

در بیکس زینب اغراض بسیار بی حسین
ز بیکسی از خیمه با حسین

انبیا و اولیا از کربلا با حسین
دست قدرت دیده در دلها عزا با حسین

خنجر بلطف خطا و تیغ نبود ای حسین
از خطا بر جوشن بیشتر از من ای حسین

رباعیات نتایج افکار خطا علیه الرحمه

ای آب حسین از تو بسی تشنه شدی
چون آب گهر چرا مکدر شدی
چون آب ز تشنگی ادا آب رساند
ای آب تو هم جدا ز خنجر شدی

ایضاً

ای کربلا صاحب مقدار شدی
بینی که خزانه دار اسرار شدی
چون خاک تر از آبرو قتادو آب فرات
از خون حسین تو آبرو دار شدی

ایضاً

با خاک حسین صد ز زین افتاده
با عرش ز کرسی از زمین افتاده

در خون حسین بمیران بسر کردند
از ختم انبیا تمکین انتساده

ایضاً

ای کرب و بلا حسین ترا شد مهمان
کردی تو دریغ از حسین آب روان

شد از تو هزار خانهٔ دل ها ویران
ای کرب و بلا خانهٔ تو آبادان

ایضاً

در خیمه سکینه بیقراری دارد
چشمش به ره است و انتظاری دارد

عباس بهوای جان نثاری دارد
لیکن ز سکینه شرمساری دارد

پیش خوانی از کلام خطا علیه الرحمه

بهر قتل حسین سر گریبان زینب
در دشت اندیشه و وادی شهیدان زینب

گه نجات شهدا را ز خدا می طلبید
گاه میدید و نظر جانب میدان زینب

گاه بیدار ز خواب علی اکبر خواب
زلف علی اکبر به پریشان زینب

با خیال سر ... با بجز خواب و عباس
دید بر روی گل حسین و عباس گلستان زینب

از رو سینه گل روی چو باران گلستان
اشک بسینه سیندی می سوخت

اشک سیندی می سوخت ز سوزان زینب
گاه می آمد و از اشک سینه سوزان زینب

گاه می کرد مجیب ... ز اخوان زینب
و نعل مجیب سر غم عروسان زینب

بود در خواب وی قاسم ز الفت عروسان زینب
بود در خواب حسین در خواب

گاه بگفت رفیقان حسین در خواب
شمع ... و بالین علی اصغر و

... علی اکبر ... سیکان زینب
بار ... زینب

گاه عباس نگه بالی زینب ... نگهبان زینب
گاه می بود و بلا ... سالار زینب

گاه بگفت ... ماند ...
منزل ... و مهمان زینب

گاه بگفت حرم را که دعا باید کرد
... عزیزان زینب

تا بیاید ز سفر ... حسین
... روان زینب

گاه امید بکار ... ز ترکش ...
... زینب

... نعمان زینب
... خطا می ...

در دعا ... واژان زینب

پیش خوانی از کلام خطا علیه الرحمه

چون شاه دین پیاده شد از زین ذوالجناح
... ذوالجناح

... شهیدان ... ذوالجناح
... حسین ... ذوالجناح

... حرم چون ... ذوالجناح
چون ... ذوالجناح

از دیدهٔ ... ذوالجناح

از دیدن چشم صاحب دلدل ... تاب
از دیدن نعش ... تمکین ذوالجناح

از دیدن ... صاحب ... ذوالجناح
... سکینه ... حسین ذوالجناح

زینب گرفت ... کاکل ...
چون دید بال و کاکل ... ذوالجناح

از بس گریست ... بالین ذوالجناح
از ضعف ... ذوالجناح

در ... حسین ذوالجناح
سیماب وار ... ذوالجناح

بگرفت ذوالجناح ... ذوالجناح
ایمان ذوالجناح ... ذوالجناح

دارد خطا ... ذوالجناح
از ... ذوالجناح

پیش خوانی از کلام خطا علیه الرحمه

بغره ربیع الاول ۱۳۲۰ هجری گفته شد

ای فلک ببین حسین بیکس کرب و بلا اهلبیت
ای فلک [illegible] زنان [illegible] وای ای اهلبیت
[illegible] مصطفی
[illegible] حضور [illegible] ای اهلبیت
سکینه [illegible] پریشان [illegible] از نامحرمان
[illegible] از نامحرمان [illegible] ای اهلبیت
[illegible] زینب [illegible] و کلثوم را
[illegible] زینب [illegible] ای اهلبیت
[illegible] بیابان [illegible] ای اهلبیت
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] شکل [illegible] ای اهلبیت
[illegible] ویران ساختی
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] رضوان [illegible]
[illegible] اهلبیت
[illegible] سرا [illegible]
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] ای اهلبیت
ای فلک [illegible] عباس [illegible]
چون [illegible] عباس [illegible] ای اهلبیت

[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] قاسم [illegible] حسین
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] یوسف [illegible] ای اهلبیت
[illegible] شکست
[illegible] ای اهلبیت
کشتی آل علی [illegible] اعدا [illegible]
[illegible] قاسم [illegible]
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] ای اهلبیت
[illegible] منزل

وفات شهادت [illegible] ۱۳۲۱ هجری

[illegible] گفته شد

[illegible] اکبر [illegible] میرود
ای عزاداران [illegible] حسین [illegible] میرود
[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] میرود

از جوان تا پیر [illegible] دشتها بیرون زند
ای جوانان از جهان [illegible] جوانان میرود
ای جوانان ای عندلیب [illegible]
[illegible] گلستان میرود
باغ ویران [illegible] گل زده
[illegible] میرود
[illegible] اکبر [illegible]
[illegible] العابدین [illegible] میرود
زینب [illegible]
از [illegible] اسب [illegible] میرود
چون علی اکبر شهید [illegible] شهیدان میرود
روح [illegible] بنای حسین
[illegible] میدان [illegible] میرود
[illegible] میرود
[illegible] میدان [illegible] میرود
[illegible] خطا
[illegible] چون [illegible] میرود
[illegible]
وآخر محرم الحرام و اول صفر المظفر [illegible]
گفته شد

دو ختان قاسم و داماد و حنا میخواهد
[illegible] میخواهد
[illegible] بندد
[illegible] عشق [illegible] میخواهد
این حنا [illegible] دل [illegible]
این حنا خون [illegible] میخواهد
[illegible] کربلا [illegible] میخواهد
این حنا [illegible] زینب [illegible] بگفت
[illegible] قاسم داماد [illegible] میخواهد
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] قاسم [illegible] میخواهد
[illegible] آمدن [illegible]
گفت زینب [illegible] طلا میخواهد
[illegible] لباس [illegible] عروس
[illegible] قاسم داماد [illegible] میخواهد
[illegible]
زینب احوال عروسی [illegible] میخواهد
[illegible] بیکس [illegible]
[illegible] میخواهد

همیاران گشته جسم تو غرقه داری و تو غمین
هیچ غمگینی با تا بکی بیخود اهم
پیچ غم مرا داغ جگر با سوز است
گفت از بس سوز مرا داغ ... بیخود اهم
من نمیخواهم ... این ... لوای نوام
... لطف خطا ... لطف و عطا میخواهم
... بس ... لطف خطا لطف
با حسین از تو خطا لطف و ... نکته شنو

پیش خوانی پیران مسلم ... محرم سنه ۱۳۲۲ ه گفته شده

... طفلان مسلم است
ای دوستان مصیبت طفلان مسلم است
امروز روز قتل یتیمان مسلم است
امروز ... بکند زارت
... کربلا ... کریان ... مسلم است
ما زود ... شده از دو دیده ... بیکسی
خسته شده از دو ... غریبی ... مسلم است
تاراج و قتل عام و غریبان مسلم است
امروز ... زندان ... زبین او
... زندان ... سلام است
انکه ... و کوه ... زندان
باغ ... گریه ... زندان

جانها باد ... راه خدا
جانبکه در ... و جان مسلم است
... سر ... جدای او
از ... طفل سر ... مسلم است
شام ... سیاه ... خانه ... نیست
شام ... سر ... مسلم است
نفس ... خانه ... ویران ... غزا
بنیاد ... ندارد و در ... مسلم است
مسلم اگر ... حال ... فاطمه
زهرا ... حسین ... مسلم است
احوال ... حال ... حسین ... مسلم است
دست رسول ... خطا
... کشتگان ...
چون ... ناله ... داغ

پیش خوانی حضرت عباس ... ۱۳۲۲ ه گفته شد

ماه ... محرم الحرام
... شهید
ای عزیزان ... شب ... جوانان ...
... شب ... جوانان ... امید

میکند ... وفاداری ... جان ... وفا
... بیکانه ... یاد
... بیکانه ... از خود ... یاد
... بیکانه ... جان ... باد
میشود ... جان ... ماتم
... شهادت ... میشود ... ماتم
... علمدار ... سپاهی ...
دست ... علمدار ... سپاهی ...
... شب ... شب ... جوانان
... زینب ... شب ... فرات
... حسین ... فرات
... جان ... حسین ... حیات
... از خود ... جان ... رضا
میکند از خود ... جان ... رضا
... یعقوب ... ماتم ...
... بعقوب ... زنان
میشود ... ماتم ... جان
میشود ... ماتم ... آل ... جان
صاحب ... ماتم ... قتلگاه
صاحب ... سپاهی ... سپاه
... علمدار سپاهی ... حرم
میشود ... علمدار ... حرم
... امام ... محترم
میشود ... امام محترم

... گلگون ... حرم ... سر کفن
سید ... غنچه ... قیامت ... پیرهن
میدرد ... بخف
میدرد ... امیرالمؤمنین ... سر از نجف
میکند ... امیرالمؤمنین ... مرتضی است
میکند ... علی مرتضی ... انسان
ای جوانان وقت ... ماتم ... میشود
ای عزیزان وقت ... میشود
ای عزاداران حسین ... زینب ... برادر میشود
ای عزاداران ... زینب ...
... عباس ... ماتم ... جان
میشود ... عباس ... اکبر ... جان
میشود ... شادی ... بابو ... بکند
قاسم ... شادی ... بکند
... سکینه ... میکند
... اشک ... حالت ...
اشک ... زینب ...
... بیکسی
گریه ... خطا ... بیکسی
... زندگانی ... بیکسی
شمع ... خطا

پیش خوانی اربعین کلام خطا

دوزخ در اربعین ز رنج طفلان حسین
دور شد زندان تهی شد از یتیمان حسین

گوشه زندان زینت و بازار شام
پریشان مو پریشان اسیران حسین

از یتیمان مو پریشان تماشای اسیران حسین
روح زهرا در تماشا افتاده بود

روح زهرا از ستم با اربعین حسین
ماتم حسین تا اربعین گردید جهان حسین

بی سر و سامان حسین زندان تازه شد یتیمان
زینب زندان حسین و همه یتیمان حسین

سوخت از آه یتیمان شوخی بیداد کرد
زینب زان خاک و حال آل اسیران

سر بلاهای کاشف بیت بیاد کرد
آب سر شهید و باد جان حسین

دل غمین گاه آه آمد زینب کان حسین
از وداع شهر با نوبه برخیزند

از وداع باغوان و فنا احسان حسین
خاکی دید باغوان و یاد الطاف و

تن خاک سر شد و باد سر کرد
یاد قاسم کآنکه بیند از پریشان حسین

خانه بی کاکل سر شیشه اینها کرد
پریشان حال زهرا با احوال پریشان حسین

از پریشان تو زهرا احوال پریشان حسین
بسر عباس و عم بر دار کو

گره صبا ز سر و که عباس علم
صاحب نام و نشان شفای طفلان حسین

صاحب نام و نشان اسلامیان کجاست
بگیرد بیت و شکفت اسلامیان حسین

ای ز نیب بیکس و شکسته کو قنقان حسین
محرم زینب حسین کو غمگسار حسین

از مکان تیمیدیا با لب آب فرات
دیده گریان ز عش شهیدان حسین

دیده و پستان ز غش شهیدان قرار
دیده و زمین بحر وبا عالم ز جسم حسین

تیغ در دست و زمین بحر و باغ و حسین
تیغ در پیکر و ز خاک و خون او جسم

جسم در قتلگاه ز فغان و خون او جسم
سنان از ستم بیداد و جسم حسین

در بهار خون قلم و اشتر بیداد و حسین
سبب خیابان سر و زنان از گلستان حسین

سبب خیابان سر از اربعین
با لب پیش خیابان در اربعین حسین

جامه جان چاک و رفته جسم عریان حسین
با تن مجروح و رفته پیکر عریان حسین

جامه جان خیمه از خاک رفته جسم خطا
با تن عریان و دنیا و دین عرفی خطا

سنت از بود و آرد و دنیا و دین حسین
سنت او بیچارگی و لطف و احسان حسین

خطا دارد و بیچارگی و لطف و احسان حسین

پیش خوانی

تا ببیند و نیزه بر نیزه دمین
تا مردم راه کرد و دان جفا چو نیزه بر نیزه دمین

دم از تنگ علی و عشق او بنیزه بر نیزه دمین
دم از تیغ علی و عشق او بنیزه می‌نماید

دم از بنده ز تسلیم می‌نماید
صبوری را کرد و زنان زنبیه پهلو نیزه بر نیزه دمین

صبوری را که در سینه پهلو
جگر تشنگی علی اصغر خود ز حق بسی را

جگر تشنه بیچارگی لب گذار حق بسی را
مجروح آب و دعا طالب تا به نیزه بر نیزه دمین

بسر نیزه بر عدو ان تا به نیزه بر نیزه دمین

حسن از سر بی جگرش سوده الماس حسین از نیزه
حسن از بی جگری سوده الماس و نیزه بر نیزه دمین

باستمداد و خوی باز بار دو نیزه بر نیزه دمین
باستمداد و خوی یار اربعه عاشورا

از خون اکبر و آل مصطفی در صبح عاشورا دمین
بخون آن گرم گرم آل مصطفی بنیزه بر نیزه دمین

بخون اکبر و آن گلهای بیخون نیزه بر نیزه دمین
سر در خون گلهای قاسم

سر و در خون بین گلهای قاسم
سر و در خون و دادر دامادی قاسم نیزه

چو دید قاسم و داماد او شادی قاسم
چو دید قاسم و داماد خون حجله بنیزه

بجای شاه شکن خون از جهان کوته
بجای راست اربعین از جهان کوته دمین

سکینه طفل عباس تا راست از جهان نیزه بر نیزه دمین
سکینه طفل عباس آن نام عمو نیزه بر نیزه

با وجود او از نشان نام اکبر
با وجود از نشان نام و اصحاب الفضل اکبر

حسین را دو آن و لاش ز یوسف اصحاب نیزه بر نیزه دمین
حسین را در سلاح اصحاب او نیزه بر نیزه دمین

دل تشنه لب تیغ و سنگ و نیزه بر نیزه دمین
دل بی یاور تیغ و سنگ و نیزه و نیزه بر نیزه دمین

شبیه این ابدو بیش و پسر بی پسر پهلو نیزه بر نیزه دمین
شبیه بیکس و پسر پهلو و نیزه بر نیزه دمین

بچشمان بی کسی تیر بسر پهلو نیزه بر نیزه دمین
پیچیدن ابدا نبند و نقد و نیزه الو نیزه بر نیزه دمین

قضا را سینه بیوه و سر بیر سر الو نیزه بر نیزه دمین
قضا را سینه بیوه و نبند و الو نیزه بر نیزه دمین

حسین چون را بی سر با مصطفی
حسین را چون سر و جان مصطفی ببیند

ولی را که زینه از او علی و مصطفی بنیزه بر نیزه دمین
ولی را که بسی بی نبل سخن او نیزه بر نیزه دمین

مجلس چو بر بیل سخن او نیزه بر نیزه دمین
مجلس حور و زینب و بستان تازه نیزه بر نیزه دمین

حرم در طوقی و زنجیر و بستان تازه بیاد
ستمی بی کسی بر دوش بازو نیزه بر نیزه دمین

حرم بی کسی بر دوش بازو نیزه بر نیزه دمین

خطا را سر تر و خون از عطا هم حسین تنبیه
خطا را سر از خون از گریه بدر و نیزه بر نیزه دمین

ز حسرت آب بی خون از گریه بدر و نیزه بر نیزه دمین

پیش خوانی مجلس حجت شهید

صدای طبل جنگ از رخ صحرا برای کربلا جنبید
صدای طبل جنگ از رخ صحرا و جفا برخاست

ندای قتلوا از لشکر بیداد و جفا برخاست
ندای قتلوا از لشکر جور و جفا برخاست

ندای قتلوا آن گریبان چاک از شرق
نوای قتلوا از گریبان چاک از شرق

بر آمد صبح عاشورا گریبان چاک از شرق
بر آمد صبح عاشورا اهل حرم و باد صبا برخاست

بلی اعلام از قاصد باد صبا برخاست
بلی اعلام از ره آن قاصد از تیر و تیغ

حصاری در مقابل ابن سعد شد از تیره و تیغ
حصاری در مقابل ابن سعد دل جار برخاست

شهیدان ابا بسیار شهادت دل جار برخاست
شهید انس ابا بسیار شهادت کمان کین

شهیدان ابا بسیار شهادت کمان کین
شهید ابا بسیار شهادت کمان کین از کین گاه

عقاب تیر و پیکان از کمینگاه سمت شهیدان در هوا برخاست
عقاب تیر و پیکان از کمینگاه

بقصد طائر روح شهیدان در هوا برخاست
بقصد طایر روح شهیدان در هوا برخاست

بلی زینب زینب دوان و یاد و یار زینب
بلی تنها زینب را در خیمه یار شهیدان

گران شد بر حسین و یار خیمه را تنها
گران شد بر حسین و یار خیمه و شهیدان

زبان بر دل زینب دختران و یار و دلیران
زبان بر بست سینه شهیدان و فزو و نه بند

زمین کربلا از آتش بیداد و جفا خاست
زمین کربلا چون بار اندوه نغمه و نه بند

درخت کینه چون بار آورد نخل نفاق و نه بند
برگ از حرم گلستان آل عبا برخاست

بیکار از حرم گلشن آل عبا برخاست

سپید از زره پوشان قرم و کوه چون میدان
حسین با بنی هاشم زکارزار جاست
حسین با نیزه شیران [illegible] و دور گرد او سپر
وارث شیرها نو رفت و بحر و در [illegible] حضرت [illegible]
زینب سر برهنه چون [illegible] نیزه [illegible]
۱۰ سر بر نیزه چون [illegible]
بکر و دوشن [illegible] بر نیزه او چون [illegible] شادی
شمیدان را سر [illegible] جلسه شادی
شمیدان و شهید و قاسم [illegible] و حسرت [illegible]
۱۱ علی اکبر [illegible] و شهید [illegible] و جان
قیامت دور و داغ [illegible] حسین و عباس
قیامت دست و بازو [illegible] حسین [illegible]
۱۲ قلم شد دست و بازو و دل [illegible] خبر [illegible]
سر زینب یک [illegible] خون آل پیمبر
۱۳ چو زینب [illegible] بار و [illegible]
[illegible] و حسرت [illegible]
۱۴ بنی هاشم [illegible] دل [illegible] حسین [illegible]
[illegible] عطا [illegible]
۱۵ خطا چون [illegible] گرمی [illegible]
بهر مجلس گرمی [illegible] آید خطا [illegible]

پیش خوانی مجلس شهادت

شاهزاده قاسم علیه السلام

[illegible] شادی [illegible] یار و زخاندان
چرا غالست [illegible] شهیدان صف میدان
۱ [illegible] شادی [illegible] لبها
چرا [illegible] شادی [illegible] خندان
۲ شکون مجلس شادی [illegible] شادی [illegible]
لب [illegible] شمیدان اندرین شادی
۳ [illegible] سرکفن [illegible] خاندان
[illegible] شادی [illegible]
۴ [illegible] و درین شادی [illegible] داران
[illegible] درین شادی [illegible] قاسم
نمی [illegible] شمیدان [illegible] دوران
۵ [illegible] شاه [illegible] شمیدان [illegible]
عروس [illegible] تابوت می [illegible]
۶ [illegible] شادی [illegible] شادی [illegible] قاسم
قضا [illegible] این [illegible]
۷ درون مجلس [illegible] اسپ [illegible] دامان
[illegible] بسر [illegible] زمین
۸ مقام [illegible] شادی [illegible]
درین شادی [illegible] و ل [illegible]

لباس [illegible] شادی [illegible] اطلس [illegible] می باید
لباس شادی قاسم [illegible] سیه پوشان
[illegible] شادی [illegible] خنابندان
[illegible] و زینت [illegible]
۹ [illegible] عروس [illegible] زینت [illegible]
[illegible] شادی [illegible] لب
[illegible] طبل [illegible] افغان
۱۰ درین [illegible] طبل [illegible] قاسم
درین شادی [illegible] مادر [illegible] گریان
۱۱ [illegible] و داماد [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] شادی
۱۲ [illegible] زینب [illegible] داماد
[illegible] دوش [illegible] عروسی [illegible]
۱۳ [illegible] شادی [illegible] داران
خطا از [illegible] شادی قاسم
[illegible] شادی قاسم

پیش خوانی مجلس شهادت حضرت

امام حسین علیه السلام

۱ ای عزاداران چون حسین [illegible] بالای زین
سرنگون شد [illegible] بالای کرسی زین
۲ چون حسین [illegible] جان [illegible]
از نظر [illegible] امیر المومنین
[illegible] و در خون حسین
۳ [illegible] روح [illegible] المرسلین
روح [illegible] امام العالمین
۴ آه [illegible] چشم امام [illegible]
وقت [illegible] زبان [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
۵ روح [illegible] قاتل [illegible]
[illegible] عریان [illegible] خنجر [illegible]
[illegible] پهلو [illegible] جبین
۶ نیزه [illegible] نیزه [illegible]
نام [illegible] حسین
۷ با حسین [illegible] دیده [illegible]
زینب [illegible] اختیار
[illegible] زین العابدین
۸ [illegible] آب [illegible]
وسیان [illegible] قاسم [illegible] حسین
۹ [illegible] شادی [illegible] عروسی [illegible]
آنچنان [illegible] زینب [illegible]
۱۰ [illegible] کشته [illegible]
[illegible] و بیان [illegible]

بسمل محراب طاعت ماهی دریای خون
ای گلو ببریده در راه خدا از تیغ کین

ای گلو ببریده راه حق کردی نثار
جان شیرین آنچنان در راه از جان آفرین

جان شیرین بر جای بانگ آمد از زین ساختند
کافرین بر جای دارت در خانه زین باتمکین

چون نگینی صد پاره ات مهر نبوت را نگین
ای تن صد پاره ات سبب عالم خطا

پاره پاره و پهلو تو نازم
لب نیازم از لب تو ای رحمة للعالمین

پیش خوانی مجلس امام حسن علیه السلام

ای نقاب از حسن سرور دوران فاطمه
ای زینت آل هاشم نوجوان فاطمه

نبی صاحب خلق حسن
شمشیر بلابل صاحب ازشان فاطمه

یوسف نام او حیدر آکر باد و آورد
بلابل را آکر باد جان فاطمه

جنتی بنام بلابل ماسست جسم جان فاطمه
سبلید از تاقیامت آنکرو بدین

از حسن و زهراب و الماس الکرو
سجید بنام بلابل از زبان فاطمه

لشت خون و پاره های دل بجوار آورد
خون بود و جاری از خنجر خون فشان فاطمه

خون بود لشت پر خون پاره دل در کنار
داشت زینب لشت از باغ خزان فاطمه

داشت زینب پر ز دشت از باغ و از غوغا
گل بدامن عسکری کرد ون و ارغوان فاطمه

عسکردان و اسیری ز کرد چون دختران فاطمه
سن بدادو دختری چون گل بر باد رفت

سن بدادو افتاد و گل بر باد فاطمه
باغ زهرا سوخت سر و افتاد و شبان فاطمه

باغ زهرا از جفا و از جفای باغبان
بری افتاد و از جفا عارض حسن ابر یتیم

بری افتاد عارض حسن گلشن بوستان فاطمه
وقت شد فتن گلشن عارض حسن بری بوستان

خشک شد و در عین بازار ابر یتیم
خشک شد و در بازار ارغوان فاطمه

از پی عفو خطا آید بحو در
سن ببکیر و بنجر زینب عنان فاطمه

پیش خوانی حضرت مسلم علیه الرحمة

پیش خوان در لشکر غزا مسلم
تلبد بحسب آن لشکر بلا مسلم

بکوفه بدیار از دیار غربت بدام
بیگانه و منافقان و بی لعلی مسلم

ناگفته بال جو در بیابان و بی
غریب و بیکس و بی یاران و بی لعل مسلم

جدا از جمع یاران و دوستان وطن
بکوفه بیکس و بی یار و رویتان مسلم

بکوفه بیکسی بی یار و روز تیغ نبود
بجرعه بجز چار سوی اشتیان مسلم

بود بطرزگه بجز چار سو آشنا
بچوان خود و شنیده بود از اهل عراق

فریب خورده و بهر وفای اهل مسلم
بچوان شهید را بشمشیر اشقیا

بچوان طلبیده شمشیر اشقیا سرکی
بجای خود از ترفته رفته مسلم

فراز بام جسد و کفن بی اعداء
بر بام جسد و سر کفن بی بر اعداء

ز فرط غربت بجز نبود و غنا
زبیر سرکرده بود داغ از مسلم

حسین سر تن مسلم بود و داغ ز
سکونه بر حسین و داغ ز فصل

بکوفه بهر حسین بود در انتصار مسلم
باز شمشیر اشتیاق از قضا رضا مسلم

بکوفه باره شمشیر اشتیاق و قضا و شهیدان
باشتیاق رضوان شفاعت و شهیدان

حسین چو او شفاعت جنت از خطا مسلم
دریغ می کند رحمت از خطا مسلم

پیش خوانی

شد دائم از فلک آهن به بیسی جا دارد
اگر دارد برای آل احمد نابکی جا دارد

کند امتحان را اگر دون ز تسلیم می باید
قضا بر دعوی خود شاهدی چون مرتضی دارد

قضا بر دعوی خود و بهار حیدر صفدر
نبارت سیر و باغ و بهار حضرت خیر النسا دارد

نبارت سیر و باغ بتین حضرت ببر و دن
ز دنیا بیل بتین عمر نبی مشکل کشا دارد

جدا از دوستان با دشمنان عمر سر ببریدن
جدا از عقده دل حضرت مشکل کشا دارد

هزاران عقده بر دل حضرت زهرا تیره میماند
هزاران حرم پیری از زبان ماتم عزا دارد

شبستان حرم زهرا خانه نساء ماتم
شبستان مصطفی در خانه افتاده میماند

وهی مصطفی دور اگر افتاده میماند
سه بهر و از عمر علی دور سر ماتم سر او دارد

سه بهر و ز عمر علی فروع حسن مجتبی
کرنه بهر ای علی بن حسن داغ

کرنه زهرا و بتول داغ از انکوه باجبر البواد دارد
زود رساعد و بتول از جگر ز رنج بجبر

بجبت روح ز تیغ با تیغ حسین عزا دارد
بجبت روح زهرا وکام و حسین با تیغ

حسن از زهر او جهاز بیکسان عزا دارد
حسن از زهرا و زهر از عدالت بهار

و ز تیغ سرشته از عدالت زهرا ماتم سر او دارد
بامی زینب کلثوم بعد از افلاک ماتم سر او دارد

برای زینب زندگانی را از افلاک
برای زندگانی ها در بساط حشر می نازد

خطا بی بیکسانهاش در بساط حشر می نازد
که دست التجا بر دامن آل عبا دارد

پیش خوانی که در پنجشنبه نهم رجب المرجب

پیش خوانی ۱۲۴۵ هجری گفته شد

... از برای حسین
... صاحب عزای حسین

۱ شد بیت کعبه سیه پوش [illegible]
بود صدای حسین [illegible]

۲ [illegible] مریم [illegible] حسین
بر جمهای حسین [illegible]

۳ شد مریم [illegible] زجا را
سیاه شد [illegible] آفتاب [illegible] جهای حسین

۴ سیاه شد [illegible] زینب [illegible]
و بیکسی [illegible] حسین

۵ [illegible] حسین

۶ [illegible] قبله اسلام [illegible]
[illegible] حسین

۷ [illegible] شهادت [illegible] رضای حسین

۸ بود فاطمه [illegible] گریه برای کربلای حسین

۹ بر [illegible] ما جدای حسین
با [illegible] جدای حسین

۱۰ [illegible] خطاب [illegible] ثقلین [illegible] خونبهای حسین
شفاعت [illegible] حسین

۱۱ [illegible] خطا [illegible] حسین
چرا که [illegible] خطا علیه الرحمه

پیش خوانی که گفته خطا علیه الرحمه

پیش خوانی [illegible] سکته شد

۱ ای [illegible] یارا [illegible]
[illegible] و بلا [illegible]

۲ [illegible] سوار [illegible]
[illegible] ماه [illegible]

۳ در زمین کربلا [illegible] حسین [illegible] قتلگاه
[illegible] سر [illegible]

۴ [illegible] حضرت [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] سلطان دین

۵ در زمین [illegible] روح الامین [illegible] حضرت [illegible]

علیجان

۶ دیده [illegible] خون [illegible]
[illegible] زینب [illegible] بین

۷ [illegible]
[illegible] دل [illegible]

۸ [illegible] خطا [illegible] خطا
[illegible] کلام

پیش خوانی در کربلا [illegible] گفته

پیش خوانی ... حسین

۱ [illegible] دل [illegible] حسین
[illegible] انجام [illegible]

۲ چون [illegible] حسین در کربلا [illegible]
[illegible]

۳ [illegible]
[illegible] آفتاب

۴ دست خالی [illegible] زبان
[illegible] زبان

۵ [illegible] لب [illegible]

۶ [illegible] زینب [illegible] ایشان کرده [illegible]
[illegible]

۷ قاتل [illegible] حسین [illegible] آسمان
[illegible] زبان

۸ [illegible] حسین
[illegible] حسین

۹ [illegible]
[illegible]

۱۰ [illegible]
[illegible]

۱۱ [illegible]
[illegible]

۱۲ [illegible]
[illegible]

۱۳ [illegible] حضرت [illegible]

۱۴ [illegible] خطا [illegible]
[illegible]

واقعهٔ وفات جناب خاتم انبیا محمد مصطفیٰ ص از کلام خطا

۱ عزای کیست که گردیده روز روشن شب داغ
عزای کیست که از جبرئیل رسول معراج

رود ز همره او خویش و بیگانه
۲ عزای کیست که در بزم جبرئیل پروانه

شده بشمع عزا گریه خونین
۳ عزای کیست که طوفان گریه زمین

عزای کیست که هفت آسمان و هفت زمین
شده ملول بهفت آسمان این ماتم

سر گذشت این بنی آدم
۴ بجانبات چو نقص ... بنی آدم

رسید غم بملک ... از فرقت
۵ زبسکه ناله جانسوز شعله ها افروخت

چراغ ارواح انبیا را سوخت
چو آه جبرئیل غبار غم بار است

۶ زبسکه بر دل آدم غبار غم بار است
بر کوه سر اندیب غم گرفتار است

ز بیم غصه نوحه خوان عزا است
۷ همین ز نوح ازین غصه تا بکشتی طوفان است

بر گریه چشم خلیل اشک گرم ریزد
۸ زبسکه چشم خلیل آتش ... برخیزد

بجنبش گل آتش ... بخیزد

۹ دل کلیم سراپا ز آه آتش بار
وزین قضیه جانسوز شد تجلی زار

درین قضیه جانسوز ناله محمود است
۱۰ بابن ریاض درین فصل عندلیب داود است

اندران بباغ عزا ... افشانی
یکی ز مرتبه ... سلیمانی

۱۱ بیکی ز مرتبه غم گشته است ... است
زبس که ز عقوبت ... ایوب است

۱۲ ز ناله صبر درین ماجرا ... ایوب است
نه جای هوش و صبر ... یوسف است

۱۳ چه بود و اشقا ... در خیال یوسف بیت
... بیت بهار

۱۴ ز رنج مرگ ... و عیسیٰ از انکار
فتاده است ... تمکین است

۱۵ فلک ... خاتم ... لیس ... است
کمان خاتم ... دل ... ارشاد

۱۶ بپیچ نقش ازل ... ای ... ارشاد
محمد علی ... شانه سیاه و سفید

۱۷ روا نیست که ... او داغ رسید
بر ... از ... او داغ رسید

۱۸ ز رنج راه و ز آسیب محنت و ران
بچار باغ وجودش ز تب سید خزان

۱۹ بجار باغ وجودش نمایان بود
چو در بهی تب ... بقای بود

بجای کار ... فضای عالم غیب
۲۰ ز جای کار ... ز فضای عالم غیب

رسید روح الامین از محفل لاریب
۲۱ بعرض کرد ای شمع عالمیان

خود عرض کرد ای عالمیان
۲۲ بیاد ... سلامت گلشن ایمان

کرای نهال برومند ناز جانا را
۲۳ نیاز قرب ... دو اراد

رسیده وقت که گوئی وداع ... دوار
۲۴ بر رسیده وقت تبلیغ سخن رسالت را

ببر و حجه و تبلیغ سخن رسالت را
رسیده ... رحیل است ...

۲۵ وداع ... دنیا اگر ... داری
هوای ماندن دنیا طلب ز حضرت باری

۲۶ هوای ماندن دنیا طلب ز حضرت باری
فضای خویش ... شوق شد دیدارم

۲۷ جواب داد ... شوق شد دیدارم
بگفت ... انتظار جانان ... دارم

... دل ... رحلت ...
۲۸ خیال دران ... ز آینه دل ... رحلت ...
گفتند لب بگلم بلال را طلبید

۲۹ خطاب کرد بیاد که ای بلال فرشته
بگو اذان و وداعی بصحن گلدسته

۳۰ بگو تجلی محمد گذشت از دنیا
بگو اذان و ذکر بست بمهمان عقبیٰ

بیمن ... زبان و صدا
۳۱ بیا و داغ بمسجد روانه ... آورد

بنه وداع بمسجد روانه ... و آورد
گرفت دور حیات رسول ثقلین

۳۲ بلال رفت بفرموده رسول ثقلین
بلال رفت ... اعلام ... در

بمسجد ... افگار
۳۳ بمسجد شد ... مهاجر و انصار

گرفت ... گلشن دین
کمربه ... گلشن یاسین

۳۴ رسیده است ... وقت
رسیده است ... امت دوست

۳۵ ... زنده ... امت ...
پس از رحلت ... روز ... سر

۳۶ ازین جهان بسفر ... تا محشر
مگر مجال ملاقات ... خوش باشد

۳۷ سحر که ... دیدار او ... خوش باشد
سحر که ... این آرزو ... خوش باشد

۴۴۱ شود بپا چو چنین در این مسجد از سیاه و سفید
پیمبری که چو بچه ورا بسر شنوا بدید

۴۴۲ بلال چون سخن اینجا رسانید و شد خاموش
شد از مدینه بهفت آسمان فغان و خروش

۴۴۳ بپا وداع پیمبر شفیع روز شمار
روان شدند بسوی مسجد از اناث و کبیر
روان شدند ز خرد و چه پیر

۴۴۴ حسین و حسن چو بزرگ برای وداع پیغمبر
شدند جمع برای او و لب بار
شدند ز خورد و کبار

۴۴۵ صدای غلغله و دوران بسمع محمد رسید
رسید چونکه بسمع محمد از ضعف از شدت
بلب رسید جان و ببست

۴۴۶ زجای خاست و بسر بر دو دست
عصا بدست آنجناب او و بر بند
عصا بپا ضعیف جناب او دیده بار بدید

۴۴۷ خدا را چو ضعیف بدنش از آب دیده بار
گلاب برسر آن چشم های سیاه
بنمود و بند مرسله

۴۴۸ زبیر پاک نمود بدید بر سر
چشم بزرگ حسرت از فراق پدر

۴۴۹ خصوص فاطمه زهرا دل بر سر
بجا نبود ز مسجد شد از حال بهوش از سر

۴۵۰ کسی که از نبی فرق چشیده میداند
کسی که بار یتیمی کشیده میداند

۴۵۱ ز جست منبر خیر النسا ز راه بی قبلی داد
بگریه از همه مسجد سخن رسول انام

۴۵۲ خدا رسید قوت بپا ز جا پیغمبر
سکینه پیدا شد و بدست او بگفت

۴۵۳ علی بپا پست پدر الله اگر به دستش باز
جناب فاطمه زهرا رسول محترم عباس

۴۵۴ نهاد دست دگر را رسول برو دوش فضل ابن عباس
ضعیف دل اسیر و دین و بنبر

۴۵۵ ز خانه رفت بمسجد شفیع جن و بشر
چو پا نهاد و تن فضل و حیدر صفدار
بپا ستاده و بسجده همه بپا جستند

۴۵۶ گذشت داخل مسجد بپا چو بستند
شد همه دست او بر بر منبر

۴۵۷ نماز کرده در محراب رفت بر منبر
گذشت پایه منبر ز جوش بالا بر

۴۵۸ برای خطبه ز نشانه لب بگشود
چو کرد حمد و ثنا و لب بگشاد خلق بخود

۴۵۹ بگیرد افت کاری است وفادارم
مگیر که امتی است شما دارم
روانه سوی ناحق نیستم خموش بدیدم

۴۶۰ چه رنجها که بسر شد بدیدم چه غم
چه طعنها که شنیدم ز خوبان بدیدم
چه رنج که کشید که از سخن خوابیدم

۴۶۱ بروی فلک چو آن بمانا بروز نالیدم
بجان برای شما تا ز برای شما

۴۶۲ فلک شکست بسنگ جفا برای شما
سرم شکست و زندان ما برای شما
برای شما

۴۶۳ نهفته بود غم در خمیده من برای شما
بسینه بشکست با جاده غم من برای شما

۴۶۴ عدو ز نار و جنگ ستیز دوم برای شما
بر غم رنج دل من تن جان کشید
ز نیزه سینه ما و عیب بهار بیمین
ثقلین

۴۶۵ از این جهان ز دل من سوی تو رفتم
بابن خانه در ... دوم ز جفا
بسر گشته ... جان فدا شما

۴۶۶ رضا شدم که سر انداز جان فدای شما
شود بسر گشته ... ز دست ستم اسیر

۴۶۷ رضا شدم که سر کرد و دخترم اسیر
رضا شدم که دختر ... برو زنجیر

۴۶۸ دلم ز قوت است نکو و جفا برای شما
وفای کار من همه این بود وفای شما
وفای کار من از زنت مغلوب درم

۴۶۹ درین سفر شوم از شت احباب بیگانه دو دم
اهل بیت از صحبت وفای من باشد

۴۷۰ اگر وفای شما چون وفای سخن باشد
وصیتم اگر از صحبت سخن آن ز زرت
وصیتم را است تو بجهد آرید

۴۷۱ یمین است آنکه دستم را ز فرقان حق
دو دستم که ز حق است ما ز نفس با من
دو تن که جان و تن هر دو با من

۴۷۲ علی است همدم و همراز و همدم نفس
همه اشیاء که در میان شما
دوستی که آن بر نفس رضای من

۴۷۳ دو دوست است اگر چه رضای من رضای خدا
رضای او ز رضای من بیاد آرد
رضای او بخاطر بیاد آرد

۴۷۴ مباد آنکه کسی خاطرش بیازارد
دل مرا بپشت ز بعد من جفا نکند

۴۷۵ کسی بعترت و اولاد من جفا نکند
کسی عداوت بیهوده با خدا نکند
کسی که از زیاد ستم بکند

۴۷۶ کسی که بیعت و دین را ز یاد نبرد
کسی که بیعت بجا بخود ستم

٧٢ سیمای بیجا که رحشر در لب تو شد
تمامی شد به من سپید و در محشر
تمام شکست بیا نم
تمام سپر شکست بگردانم

٧٣ مبادا نکه برای من شما بگردانم
دران محاکمه واز شما بیان مرا
کسی که نشان مرا

٧٤ دگر شنود نه هیچ کسی بنام او
نبینه نام منه انچه بود مرا
نه شنود از من انچه بابر بود مرا

٧٥ بکوش جان شنود از شما سخت گنید
کسی برای شما سخت گنید
مرا ازین حلال گنید
ایمن ازملال گنید

٧٦ حقوق صحبت خود را فارغ از ملال گنید
دل فکار مرا قصاص ملال است
کسی که قصاص قصاص خلاصی نیست

٧٧ اگر گردن من ازین کسی که بند قصاص گنید
زمن طلب کند و قصاص گنید
فارغ از قصاص گنید

٧٨ مرا بدار فنا فارغ از قصاص گنید
ز انفعال قیامت مرا خلاص گنید
ز خلق پیش چون تیغ تیغ اتمام

٧٩ اگر تربیه و فاطمت زمن چون شما نیم
خلاصت داد و من سنگ و
نگه آمده دست بر زانو

٨٠ چو کرد ختم سخن گریه آمده دست بر زانو
نهاد سر و دست و دست بر زانو

٨١ بجانش زد دل و مرد زن قنان بهی
دران معامله عکاشه از میان بجاست
دران معامله آفتاب صبح است

٨٢ شود عوض که ای آفتاب بنده از قصاص
به بندگان تو این بنده را قصاص
به بندگان تو از پشت میکردی
نظر برسید و چه بود ... من

٨٣ نوروزی از نظری با زخمی که داد کتف
نظر ببیره و چه کار او به بود من

٨٤ پیاده در عقب ناقه او بود من
اوردی ای رسول زمین
تو تازیانه بر او تا زیانه ازل بناقه خویش
تو تازیانه به ازل بناقه که برنیش

٨٥ بان اراده که او ای عالم علم الا
زدی به و شد من ای عالم سوخت
رسید جانم سوخت

٨٦ چو تازیانه به و شم رسید جانم سوخت
چنان که سوخت اقوا با استخوانم سوخت
چنانکه سوزش چنان که و الی
چنانکه سوخت هنوز نیست فرو مالی

٨٧ تو گفتی ازلی امروز نیست فرو مالی
ستاده ام بحضور تو تا چه فرمانی
ستاده ام ان جوان نیک نهاد

٨٨ جواب داد بدو که ای جوان نیک نهاد
خدا اتره القیامت جزا ای خیر دهاد
بر زبان نشان داشت تازیانه زمین

٨٩ بمن که نمود چه نشان تازیانه بر زمین
بگیر گفت که ای قصرو این بمن و زمین

٩٠ اگرچه زنده وزیر شوق فاطمه خاص امرالست
بانی باید شوق تیره نیست عام امرالست
تازیانه بگریان را
جشم سلمان را

٩١ چو این شنید پیمبر بخشم در بلال را
طلب نمود بلال را و جواب است
در یار تحت بیت

٩٢ کنون تازیانه بمشوق داری که ببیست
بمقرب بیاید اران قصاص در دنیا
بر و بیار که از اضطراب دوید

٩٣ روایت است که سلمان باضطراب دوید
بسوی خانه زهرا الصفا شتاب دوید
رسید و صدا کرام
بسوی خانه باد و صد سلام

٩٤ رسید چون بدر خانه بابل حرم در و دو سلام
بپرده و خواندند اهل حرم و حجاب
زینب به ای بدبدای آب

٩٥ نشست حضرت زهرا بچه کلی بحجاب
سوال کرد پس سلمان ببدبدای آب
سوال کرد پیمبر در سلام
سوال کرد پس بدنجیب رسول انام

٩٦ بگفت که ای ... سلیمان و دین رسول انام
چه بود حال سلیمان ... شد
بر زینه ... و بیران جان بنشد

٩٧ جوابداد که شهر زینه و بیران جان سلمان شد
فراق دست که دست سلمان شد
فراق ان روز شود
امرتم بحضور

٩٨ شود بحکم ... بمعشوق ای آدم بحضور
کنون تازیانه بمشوق ای آدم بحضور

٩٩ شنید حضرت خیرالنساء چو این گفتار
بپرده دو چون عطر بهر و بیچو دانه اشکبار
بپرده دو چون گل سوختی جگر عبیر
بگفت سلیمان که سوختی جگر هم

١٠٠ بگفت سلیمان که چه باشد اراده پدر هم
کنون تازیانه چه باشد اراده پدر
تا زیانه را روزی اجیش اره شد
چو آن زمان

١٠١ جوابداد که اوروزی به تا زیانه ببید
کرفته بود بکف تا زیانه ببید
گرفته بود و بکف ... کشته
که عکاشه کرد

١٠٢ بناگه امده و دوا آمد پدر بپش عکاشه
نیست پیش عکاشه
به صورت نیکه نیست را
به صورت نیکه و این پیمبر را

١٠٣ گرفته است کنون و این پیمبر را
کنیده ذره ... آفتاب
کنیده ذره و قصاص میخواهد

١٠٤ از انجناب مقدس قصاص میخواهد
قصاص از رو بنام نانوس میخواهد
قصاص از زبانه و شفیع خود را

١٠٥ قصاص از طلب تازیانه کاینات ناسور را
زغصه زخم دل کاینات ناسور شده
زغصه زخم دل حرف تازیانه شنیده

١٠٦ جناب فاطمه چون حرف تازیانه شنیده
چو تازیانه ازدرد دیده بچگیده بچکید
چو تازیانه تاب بانه جان را

١٠٧ شود وصله اش چاک چاک بانه جان را
شفیع در بیکه زینه ساخت سلیمان را

۱۰۸ بگریه پدر من ز ضعف تب جان نیست
بجو قصاص کشنده مگر مسلمانان نیست
بجو قصاص خدا تنگ است

۱۰۹ نفس بسینه پیغمبر خدا تنگ است از این جوان وشش
چه واقع است سکینی نوای مسلمان

۱۱۰ چو باز گشت بسجاد گفتی مرا با ادب برسان
بالتماس دعای مرا بمانده خبر بیار

۱۱۱ بگو دعا و سلامت برسان تمکن بر خدا
گرامی جوان تو تعمیر تمکن کن

۱۱۲ بگو بنیاب جفا شکسته دلم بحق زن
سکینی تازیانه وفاداری
اگر قصاص از وفا داری

۱۱۳ بگو ز غیب به پدر پیام بخدا داری
نعمم جوان وفا بسی
نعیم گر از وفا بسی

۱۱۴ بگو بدا و دل من بیابان مدعا بسی
دیانم سر که بیابان دوش

۱۱۵ بیک گره سر خون تازیانه رادوش
سر چو دشمن تازیانه بیرون رفت

۱۱۶ چو تازیانه گرفت و روز چگونه بیرون رفت
صدای ناله خیر النسا بگردون رفت

۱۱۷ بگفت والی شما و خدمت سر من
شاید و دل انگاه از بیرون حسین من

۱۱۸ بگریه یاد نمود و رانکه شه دل و دیده
از تو چگونه شیخ حال پرسید نیامد

۱۱۹ بگریه گفت کرای شما با ادب ابسام
از تو چگونه غنچه های ابسام

۱۲۰ زجان جلال شما با ادب رم نفسی
سر من حرمش بار زانه بسی

۱۲۱ زن لصیب که من شما تازیانه بست
زده است جان شما وزن لله قصه ا

۱۲۲ درین زمان که تن از او زن به زینت
زمانه کار نبود ضعیف با قصه ا

۱۲۳ گرفته دامن او در قصاص میخواهد
قصاص از و بر عام وقاص میخواهد

۱۲۴ حقوق جد شما بر شما بود بسیار
روید هر دو بسی چشم گوهر بار

۱۲۵ بجای خوردن یک تازیانه بجا نگاه
رضا شوید بالعبد تازیانه بی اکراه

چرا که جد شما مدنیست زنگونه است
با و قصاص انصاف مردی دور است

۱۲۶ کسی که زارتنه پیراهن تا رتنش
کسی جا روا است رسید تا زیانه بر بدنش

۱۲۷ از آن سخن حسنین اخر و نیکبار شدند
روان بخدمت جد بزرگوار شدند

۱۲۸ دمیکه در خدمت بلطف تازیانه عکاشه
ستاده بود بپا و درمیانه عکاشه

۱۲۹ سر آمدند دو سرو چمن طراز زمین
دو گوشواره عرش خدا حسین و حسن

۱۳۰ گرفته بود دو پای نیزه تا رو برو عکاشه
بر تنگ ابینه با التماس زبان

۱۳۱ بجیب گریه بعکاشه شفاعت شدند گرم زبان
دو تیغ میر شفاعت بی دارد

۱۳۲ اگرچه بازی آتش چشم بکردن دارد
بیشتر قصاص آنحضرت
اگر چه جای آنحضرت

۱۳۳ بدوش و سینه بازن بجای تازیانه صد ضرب
بجای ضرب یک تازیانه به همه سر را

۱۳۴ رضا نشو بشکن حنا طره
سمن فرود گل آفتاب محشر را

۱۳۵ زما قصاص بطلب کن کرده ما پیر است
که زینب شکن پیر تازیانه است

۱۳۶ شفاعت حسنین را قبول کن بخدا
بشکن زینب دل زهرا

۱۳۷ بیکس غم سر بریان شد
بگفته حسنین حمره بود بریان شد

۱۳۸ بگفته حسنین و سیلاب گریه زمین
نهای صبر رسول زمین

۱۳۹ گشود چشم مبارک سر نسیم حسن
ز رحمت نظر افکند بر حسین و حسن

شما بجان سروبان چشم ابسام
اشاره کرد گرامی سر ربحان گلشن جانم

۱۴۰ بباغ عمر دو دست برداریم
نماز دادن عکاشه این قصاص بگذارید

۱۴۱ بجان من که میان این شما جدا لی نیست
بجان شما و شما جدالی نیست

۱۴۲ میان جد شما و شما بخی جدالی نیست
رضا بحکم قصاص انتظار نیست

۱۴۳ اشاره کرد بعکاشه از این قصاص بالی نیست
قصاص کن که از این قصاص عکاشه
قبول عکاشه

۱۴۴ نمود حکم پیمبر بسوی رسول عکاشه
روانه گشت بسوی رسول عکاشه

۱۴۳ مگر بگرفت کای شاخ سیاه و سفید
ز گرد راه و آزار تا پا پدید
بگفتا من که ای رسول کبار
درود و شمر ای سیاست برادر

۱۴۵ بر سینه بود و بر کتف مبارکت
تو نیز جابه بوسه داده بدوشت
۱۴۶ بر کتف ختم رسل جا به ایشان ز جا بر دار
خروش و غلغله افلاک از اعظم
۱۴۷ شعاع مهر نبوت چو [illegible] بخاب علم
بیام عرش ز وازه دیده عکاشه
بیام عرش چو دید عکاشه
۱۴۸ ز دور مهر نبوت رسید [illegible]
با تنهای [illegible] ما لبید
بهمراه ان حبیبن او و آفتاب بدید
۱۴۹ بمهر خاتم [illegible] ذره سر او عالم بود
بیک ذره آسمان عالم ابن بابود
۱۵۰ بگفت گرامی آسمان قصاص تو مطلبم این بود
زیاد خواست قصاص از دل از جان
ز انچه شنیدم از دل شدم من از ایران
۱۵۱ قصاص [illegible] فارغ شدم [illegible]
۱۵۱ بپس جلد [illegible] سید ثقلین
۱۵۲ روانه شد ز [illegible] با حسن و حسین
روانه شد بسوی خانه با حسن و حسین

۱۵۲ چو شتا بهار رسالت درین جهان آمد
ز شوق در تن زهرا دوباره جان آمد
۱۵۳ بپا شد الم از فنا و چنین [illegible]
بهشت بگریی خورشید بود در چشم
[illegible] ز حضور طلبید
۱۵۴ [illegible] فاطمه را در حضور طلبید
او را به [illegible] چشم مبالید
[illegible] او [illegible] بود
ز بس نشسته صبح محشر شود
۱۵۵ بصبح رفته و فاش ز زبان او [illegible]
جناب فاطمه آمد زبان دیده زمین
۱۵۶ گر خواب دیده شب دوش [illegible] امین
که مصحفی و مرا خط حسن [illegible] نگین
۱۵۷ تمام وضع خطش چون بیاض حسن همه
حروف او چو بیاض [illegible] تلاوت نور
۱۵۸ بدیده بود مرا انوار از تلاوت دور
که صرصری [illegible] سموم اجل وزیدن از دور
۱۵۹ چو بوی گل متفرق [illegible] ورقهای او تمام پرید
چو برغ [illegible] بهم [illegible] سخن
۱۶۰ نمود حضرت زهرا [illegible] سخن
که آمدند بپا بوس او حسین و حسن

۱۶۱ ز آتش تب جانسوز آنجناب کباب
بگریه عرض نمودند کای رفیع جناب
بگریه عرض نمودند گریه خوابیدیم
[illegible] بخواب سپیدیدیم
۱۶۲ شب گذشته باندوه و گریه [illegible] بخواب دیدیم
بیک صفت [illegible] از جهان بیرفت
بیک [illegible] تیغ از جهان بیرفت
۱۶۳ که از زمین بهوا تا بآسمان برفت
چو [illegible] شعله [illegible] روان بودیم
[illegible] شقه ما سروان بودیم
۱۶۴ بزیر سایه آن [illegible] تماثیل و وصف [illegible] بودیم
[illegible] نشستیم [illegible] عیش
[illegible] القرب [illegible] تعبیر
۱۶۵ حکایتی که بود [illegible] آن خواب [illegible] تعبیر
چه بود صورت آن دو بدر منیر
۱۶۶ درین مکالمه بودند آن دو بدر منیر
که گشت داخل آن خانه شاه خیبرگیر
[illegible] ریاض طاها را
۱۶۷ فرو [illegible] دیده [illegible] افشانده بیش بهر ابرا
نشسته دید [illegible] آب
[illegible] چشم [illegible] دیده ام [illegible]
۱۶۸ علامت ختم رسل [illegible] گریه [illegible] و شنید
[illegible] حلقه [illegible]
۱۶۹ کردار ختم [illegible] زلف گیسوی [illegible]
ز حلقه حلقه گیسوی [illegible]

۱۷۰ دمی گذشت که گردید چشمها بی تاب
نجات [illegible] چون دیده ان چشمها سحاب
۱۷۱ دوباره حضرت زهرا که این چه دوربینست
ز خواب با همه آشفته و پریشان است
ز خواب با اضطراب افتاد
۱۷۲ بپرسید که دل من ز اضطراب افتاد
چو طره [illegible] هیچ و تاب افتاد
۱۷۳ ز شوق لب بتکلم جناب [illegible] که ای تیم
بگریه گفت [illegible] دیدی
۱۷۴ بخواب مصحف و [illegible] این [illegible] دیدی
چرا [illegible] تیمی و خواری
۱۷۵ تو ماندی [illegible] دیگر داری
[illegible] مصحف [illegible] پریشانم
۱۷۶ ز خوابهای حسین و حسن [illegible] حیرانم
[illegible] آینه [illegible] زمین
چو [illegible] از هوا [illegible]
۱۷۷ همان [illegible] نعش [illegible] الثقلین
بود [illegible] تابوت [illegible]
۱۷۸ پس از خطاب به [illegible] منتشر [illegible]
اشاره کرد بسوی [illegible] خیبر

۱۷۸ کرای زصبح ازل همدم وفادارم
رسید وقت ترا بی پناه بگذارم

۱۷۹ بهان زره که پناه تو بود و من بودم
که جای تن و جانت بجان و تن بودم

۱۸۰ بگردن ار چه پس از من طناب خواهند شد
مشت تو ز خون جبین خضاب خواهند شد

۱۸۱ بچهره ام ز جفا سیلی اعدا
جناب فاطمه را ابرو و ز انجبه اعدا

۱۸۲ جناب فاطمه تیغ زخم غریب
بین رعایت آن دختر و بابش طبیب

۱۸۳ اگر علیل شود دختر غمگین
که با تیغ مرا ستیکند و انشب برین

۱۸۴ رجال اگر بشنوی مراد از ملک من
که تا علی مرا ز اجل حلال کن

۱۸۵ نمانده وقت دگر یاد من کن
هزار شد خاطر تو یا و شادم کن

۱۸۶ کسی که تاو شود خاطر بشنید
همیشه قیس پس عشق بسر نهید
چو یا حسین و حسن از زبیر نوش نیاز نهید
دری ببتیم از بنم

۱۸۷ کسی که آشنا بی کامل حسن و حسین
سکینه بعد ازین یادی ازان اشیان باد من
تمنا بنت شیر انظر

۱۸۸ کسی اگر ز کسی بر دیده ابروی بخت
خیال بود ز لب سیاه حسن

۱۸۹ کسی که ز کسی ز جفا مین سید یار
جنان بود ز قد و دختری استین
ستیز از شنید ز اعوش

۱۹۰ پس آن جناب حسین را جان حسن از فوت از اعوش
ستیزه بود و لبان باب الامان
رخت

۱۹۱ جناب فاطمه خورد و ایاسی با باب ایستاد
آنکه بهشت داد از غوش بود ز ابا دو دست
نامه دوست ز اعوش کذشت از دنیا

۱۹۲ کرا بعلی یار من گذشت بکس برای خدا
علاجی ز قدم بیمبر بسر کردند

۱۹۳ مخدرات سر از حجره بیرون آوردند
بشور گریه ز بلاک انجمن آوردند
ز شور گریه فلک آسمان ستم

۱۹۴ به مداره قطب آسمان رخش چرخ
بسوز دیده چون آمده ابر دختران
نمیدیده بخت

۱۹۵ بیس فاطمه از بس زدیده طیخ بخت
ز آنکه شوروا انخانه طرح

۱۹۶ کسی ز درس پدر چو حال عمر بسپکرد
کسی ز بیم مدمان ز بغیل
ادبی بستر بیم بعید از نیل

۱۹۷ کرانکه ز عقب در سمع و صداری شد
بلند گرد و صدا ز بیش شد
بلند اهد اهجه مرتبش شد

۱۹۸ از آن صدا همه را کس ز سرکیار
کجا که ز عقب ز حریت بسیار

۱۹۹ پس از درود و سلام و تحیات بسیار
بلند گفت که ای آل احمد مختار
بلند گفت در ز شور ز آن ز ره دو ای امیم

۲۰۰ بیاید ز خیمه شدر است ز آن ره ز آن تیر سیم
اجازت است که من از ره دو رمحی امیم
اجازت ز خیمه ره سوی افسرده

۲۰۱ جناب فاطمه چون ز خیمه سلام داد
جواب سر شد و لب جوان نیست بیداد
کرش و لب جوان ز بیداد

۲۰۲ بگفت که ای اولاد جد ای خیرالاد
کرهای آمدی از جدایت دادة
خوش آمدی کس اولاد نمی بیرون داده

۲۰۳ بی شیب سید اولاد پسرکرده
چه هیں دی ری جدان نیست
این درهم صدای ایشود دیدن نیست

۲۰۴ درون خانه نبغیر از صدای و وقت دیدن نیست
حیدر ابهم تو حال وقت ددیدن نیست

۲۰۵ دوباره از در آن خانه آن صدا بشنفت
زمین برلرزه آمد فلک ز جا بر جاست
زمین بلرزه آمد و بیدار مردم

۲۰۶ دوباره گفت که من شوق مند و بدارم
جواب که از زبان آن سید عرب دارم
جواب گفت ای جوان بیاست چه

۲۰۷ جناب فاطمه گفت ای جوان ولی بیت
ترا از ان ملاقات او سبب
تو از آن صدا بهوش آمد

۲۰۸ جناب ختم رسل ز آن صدا بهوش آمد
که فاطمه خوان را و بش بجوش آمد
چو انکه جان آتش بر

۲۰۹ جناب فاطمه را ای محبوب جان دیدگان پدر
جناب گفت کرای ای نور دیدگان پدر
نباید بهت تو کس می گفتن

۲۱۰ بعجب تره با فوت از یکسی می گفتن
بگو که این سخن با شتاب می گفتن
بگو که با که غریب آمده است

۲۱۱ نمود عرض که مردی غریب آمده است
برای دیدن تو با نصیب آمده است
برای دیدن تو وقت دیدن است

۲۱۲ بادو خطاب نمود مرد و دلی سپست
بعین عوادت جوانی بهتر شید
بمن بداد جوانی نبهاد

۲۱۳ شنید ختم رسل آه از نهاد خرد و بید
بگفت که ای ول غمکده ز بید

۲۱۴ بروبریز بسر کمر بفرق خاک سیاه
الا الا اله الا الله
اجل رسید و مهربان من است
۲۱۵ همان امین خداوند ملک الموت جانستان من است
یقین بدان که رسید آخر
۲۱۶ سر کرد بسر ز وقت من رسید آخر اجل
بروکه رشته عمر بسر آن مرد
بروکه سر رشته ... خواهد کرد
۲۱۷ بیمیر کرده بسی ... ابراهیم بیاد
یقین بدانکه هیچ حلقه باد
۲۱۸ برای حرمت ما مانده ... بسی بیاد
دگر نه راه ز نبید ... باز آید
۲۱۹ بروی کار او ... آید جا که باز آید
بپیش ماشیان شمع ... دگر جلیل
۲۲۰ چو در سر شود وحشت ادب را نخانه عزرائیل
چو ... پای ادب از ابراهیم
... شود وی ... نقش قلم
۲۲۱ پس از سلام ... قرآنیه دار
کرای ... خدا نوید ام
۲۲۲ خدمت نو ... شاهزاده خدا ... رضای تو ام
بهر چه حکم ... رضای تو ام

۲۲۳ شنیده‌ام که رسول چون بیان عزرائیل
چو ابداد ... بر خدای جلیل
چرا بداد بفرمان گرفته جهان
۲۲۴ ... آمدی که ز دلم از جهان دهی ... بفیض
... است که ... الم بالا
۲۲۵ ... بیا بیاید ... مشغول شغو بار خدا
سر چه ... عشق ... رسول
سنیم ... ارواح چون بیان ... مشغول
۲۲۶ شنیده قابض ارواح ... گشت ... سر
بیک ... تیس بارو ... نیمه
۲۲۷ بی وداع بر اطراف ... احباب ... نیمه
طلب شود حرم ... نهاد
۲۲۸ ... حسن ابروی ... رسید داد
... ستم ... اسرار ... که از سر
۲۲۹ طلب شود ... ملیدان و نگاه باب نیمه
... پیام ... خباب ... ان ... جه
۲۳۰ زبان شود ... تن ... سر ... نوان است
... نیاید ... رضی
ولیک ... چون سلام ... ان
۲۳۱ شنیده‌ام رسول ... تمام ... سر
زرد ... خوش ... نام

۲۳۲ بگر گفت که این اول جفا باشد
نجیب تیم ... این جا باشد
بیچه نیم سر ... نوای ظالم ... را
۲۳۳ برو در حلت ... من ... و دختر مرا
خدا پناه علی با ... ز افلاک
۲۳۴ درین مکالمه بود آنجناب ... ز دو پاک
رسید روح امین با ... پیش بر
۲۳۵ شنید جان جهان را ... جان ... شیب
بوصل ساخت ... اشتیاق ... عیب
۲۳۶ بگر گفت رسول خدا کجا بود ... که
چرا ازین ... ها لتی جا بود ... که
۲۳۷ جواب داد که مشغول بیند ... تو ... نیا بود ... دم
بکار خدمت تو ... بود
۲۳۸ سوال کرد ... بکار خدمت ... دم شود و شنود
بمن بده خبر ... افلاک
۲۳۹ جواب داد که رای شاه ... انجم و افلاک
فرین ... ز ... تو انجم و افلاک
۲۴۰ بشتیان ... مشتاق ... لقا ... توانند
همه ... همه ... لقا ... توانند

۲۴۱ شنیده خازن جنت بجنت آرائی
کرد رشت قدم ... نوریه
۲۴۲ ملک بهفت فلک ... ها وصف و صف
شاده نظر ... بعالم ... شب
۲۴۳ جدا برای شنار ... نوای ز عالم ... شب
نگاه ... ز دست لطف ... سخن
۲۴۴ جوابداد که ... ز عالم ... دیگر است
دل ... عالم ... نظر است
۲۴۵ بیمن ... ست ... بیچاره ام ... گوید
... جبرئیل ... سیاه و سفید
۲۴۶ ازان ... دل ... شافع ... سخن
بگفت که ... خواهی سخن
۲۴۷ بروز ... نه تا ... سول
شفاعت ... بکام ... مشغول
۲۴۸ اشاره کرد بجبرئیل ... واح ... عزرائیل
کجاست قابض ... عزرائیل
۲۴۹ تقیض روح ... رسول جلیل
... مشغول ... فلک ... رسول جلیل

۲۵۰ سحر گفت که دارد نسیم از غم هجران
سر بار وصال حبیب بو هر جان
نثار بزم امت من

۲۵۱ بزرگوار خدایا ببخش امت ز شیخ شفاعت من
قبول کن بقیامت بے و ماه
تکبیر گس اوبیا لا اله الا اله

۲۵۲ وزید از لب تکبیر لا اله الا اله
وخبر زهوش صدا گردید
نسیم صبا بشر حبیب

۲۵۳ فلک ز ناله آسمان بکند
زمین ابساط نوشت شیخ الم
زمین ابساط نوشت شیخ الم

۲۵۴ ازین زیاده نشاید ز بیان این ماتم
کز انقطاع ندارد بیان تحت ر
بزرگوار خدایا بامید معالی آئینه دار

۲۵۵ بزرگوار خدایا باوی معالی آئینه دار
که بود صورت او ز ختنش بود

۲۵۶ بانکه دست تو بیرون از آستینش بود
چو لاله داغ بعود و بوجیش بد و
چو لاله داغ بعود آسمان حب

۲۵۷ بجفت فاطمه نور شید آسمان کبریای خدا
عروس حجله ناموس کبریای خدا
عروس حجله امام حسن

۲۵۸ بسوزش جگر حضرت امام حسن
بپاره های تن شاه کربلا مدفن

۲۵۹ به بلال آل دین با دیان راه الیقین
بشوکت شان بسپهر از زمین
کرداده شکوه بصدگاه ثبور

۲۶۰ کز خطای چیست لعب صدگاه شراب طهور
بزن درقدح مردوزن شراب طهور
بیاکه صاحب معراج

۲۶۱ درین دو روزه دنیا بنده محتاج
سمن تو بنده و واران را

۲۶۲ و تا امید گروان امید واران را
ببخش گناه گناهکاران را
بو در حشر بیست عفو و عطا

۲۶۳ ز است شیوه خطا و عطا خطا از خطا
ز دوی عطا کرم ارزات شد
خطا بسکه آشنا کی شد

۲۶۴ مرانجم بایزین کانه سخن
تمام گشت ناله بار سخن

۲۶۵ بیا بحال حسین کز نوحه خطا
درستیانه بمولای عالمین کلام خطا

وقعه وفات ام الائمه سید انبیا فاطمه زهرا سیدة النساء العالمین

۱ غزای کیست که از حسرت اجابت من
که شوند بجهل ز شاه آسمان

غزای

۲ غزای کیست که دیباچه غم والم راست
آکتاب شیخ عمر راست
بمصحف الم امر سر نشته

۳ بطبیب که دو ثق آسمان ان سرشته
سرا اسمه اندر سرشته
بنات نعش بغزا اوارند

۴ مرادرات ازچه رو بغزا اوارند
بپاده میبارند

۵ زدیده اشک گردون بپاده میبارند
زدیده اشک شتر بود وعظیم
اگر بحال خواند ابتر تا بجر
وقع حمل نقد تر فش
آنزمین نغیه وسر اجل گوارا

۶ ذدی بیم روح غذا بوی بست
زتوت روح غذا بیک بوی بست

۷ لقمه قرآنه بعالم سیه بوی بست
جسم باوجی بست

۸ بیک صاحب با قمر غزا است
ببر زمین او و مادر بدار

۹ اکمون زمین امام الائمه الاطهار
بودو معصیت امر نفس نفیس

۱۰ امر طراز سلیمان دین بنفس نفیس
جناب فاطمه بلقیس حجله تقدیس

۱۱ روایت است که پهلوی شکسته زاری
بارو ساخته با المه گذاری
بارو ساخته جبل بکار

۱۲ چو جسم شوخته بدیده نجبی بابرو ساخته
نسب شده تابع وفا داری

۱۳ چو جسم صبوری فانع نیمه تر فنداری
بدیده لذت دنیا بکست بازوی
بکین زبانه عدوان ودین الحمید بازوی

۱۴ زبان زبانه عصمت ودین خدا
اسبکبریا عنی زهرا

۱۵ عروس حجله ناموس افغ شنید
مکیعه بعیل و دید و زمین برید

۱۶ بکیا از وفات پدر بظلم دید و زنگار برید
دل از جهان و تمنای او برداشت
دل از جهان بکبر او برداشت

۱۷ منه ظلم زهرا شیخ برداشت
منزه وستم وصی حیات زیست

۱۸ بزنبه وه فاطمه الزهرا از دنیا رفت
زمانه سطوی خیر النسا آمد

۱۹ زود بسینه فاطمه و داره اسکینه آمد
بیکسه

۲۵۰ همی گرفت که دارد ستم ز غم هجران
سر ما بر وصال حبیب جوهر جان
نثار بزم امت سن
نجیب است زینب ز تیغ اعدای دین
۲۵۱ بزرگوار ز صلا با نجیب
قبول کن لقبا است چه واه
[illegible]
۲۵۲ و بدر ز لب [illegible]
ز [illegible] صدا کردید
[illegible] اصحاب [illegible]
۲۵۳ فلک ز ناله [illegible]
زمین [illegible] نوشت شیخ الم
ز [illegible] ایان ما ہم
۲۵۴ ازین زیاده [illegible] و بیان این ما
که انقطاع ندارد [illegible]
۲۵۵ بزرگوار خدایا با [illegible] معانی آئینه دار
که بود صورت اورا [illegible] بود
۲۵۶ بآنکه دست تو بیرون [illegible] بود
چو لاله داغ [illegible] آسمان حبیب
۲۵۷ بحق فاطمه خورشید [illegible] کبریای خدا
عروس حجله [illegible] امام حسن
۲۵۸ بسوز [illegible] حضرت شاه کربلا مدفن
بپاره های تن [illegible]

۲۵۹ به بلا که ز دین ها و دیان راه الیقین
بشوکت شان نه سپهر ز زین
که داده شوکت [illegible] صبحگاه نشور
۲۶۰ کز خطای [illegible] ز مرد و زن شراب طهور
بریز [illegible] و بیا العطا صاحب معراج
بریزه روزه و بیا بنده محتاج
۲۶۱ درین دو روزه [illegible]
کمن تو بنده امیدواران را
۲۶۲ تو نا امید مگردان امیدواران را
بدور حشر [illegible] گناهکاران را
[illegible] عفو و عطا
۲۶۳ مراست شیوه خطا و تراست عطا خطا ز خطا
[illegible] عطا کرم [illegible]
[illegible] خطا [illegible]
۲۶۴ مراست [illegible] برین کاغذ [illegible] سخن
تمام [illegible] نامه [illegible] سخن
۲۶۵ بیا بحال حسین [illegible] مولای [illegible] ما
در [illegible] ختم کلام خطا

وقعه وفات ام الائمه النجباء فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین علیها السلام

۱ عزای کیست که از حسرت [illegible] من
غم شوند [illegible] ازا بستن

۱ عزای کیست که دیباچه غم و الم است
[illegible] آفتاب بنفح غم است
۲ مصحف الم است [illegible]
آسمان [illegible] سر نشد
۳ عجب که رونق اسلام [illegible] اسمه اندرشد
بنات نعش [illegible] آوازه
۴ مگر ز پشت [illegible] بگردون پرده میبارند
زدیده [illegible] این بیم
۵ مگر شکار [illegible] بود عظیم
[illegible]
[illegible]
۶ [illegible] عذر [illegible]
ز نوبت [illegible]
۷ [illegible] عالم [illegible]
[illegible] بنام [illegible]
۸ [illegible] صاحب [illegible] غزاست
[illegible] مادر [illegible] ابرار
۹ [illegible] زمین [illegible] الائمه الاطهار
[illegible] اهم [illegible] نفیس
۱۰ ام [illegible] سلیمان [illegible] نفیس
جناب فاطمه بلقیس حجله تقدیس

۱۱ روایت است [illegible] زاری
باردو [illegible] بالمیر [illegible]
[illegible] باردو ساخته
۱۲ چو شمع [illegible] بیابی با دو ساختی
نسب [illegible] تابع و فنا داری
[illegible] زاری
۱۳ [illegible] لذت دنیا [illegible]
ز دیده [illegible] امید و یا بوی
۱۴ [illegible] عصمت و دین [illegible]
[illegible]
۱۵ عروس [illegible]
[illegible] و تیغ [illegible]
۱۶ [illegible] وفات [illegible]
دل از جهان [illegible] بردارشت
۱۷ [illegible] شریعت
[illegible]
۱۸ [illegible] خیر النساء [illegible]
زمانه [illegible]
۱۹ [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible]

۴۰ سحرگه چشم ترش سیل اشکباری بود
ز ناله او آسمان حصاری بود
ستم ز ناله او دست فتنه بار
ستمگر برون ز چشم گوهر بار

۴۱ ستم به تربت سر شوری که بود
زبان شکوه نباده بگداخته
ز اوج مرا به جگر گداخته

۴۲ سرای پیدا ز آتش ... هم از سر من
... شده است از سر من
... شده سیل و در بر من

۴۳ ... پیاده است ... جب سبزه کردی
نیاده است ... حسین ابد و سبز کردی

۴۴ ... آن زبان ... سبز کردی
زلیب بکام حسن ... خطاب بیکردی

۴۵ وش آن زبان که ... سیل آب بیکردی
زمین پای ... ضعیف ... را
... ماندہ ... بیا

۴۶ ... فنده ... بعث ... ماندہ
فدای نام ... گشتند و
... بیاد ...

۴۷ بیکس ... جان ... ز دیده چون
... بیکس جهان ... حیران ... برد ... رود

۴۸ ... زبیکه ... رفت ... گردد
ز آن رسید که ... بر ... زبر

۴۹ یکی ... سلطان دین الوالاین حسین
... عرض کرای ... سوار بدر و حنین
... گشت خراب
... ز تیغ ... ناب

۵۰ ز جیب ... گشته ... نوای ... بابند
بجمله ... مدینه ... شتاب بر آمد
... خلق مدینه ... خوانند

۵۱ ... ز ... تا سحر تا روز
... ز ... تا روز
... و ... بیاز ... سوز

۵۲ ... ز ... ... دار ما
... ز ... ... یاری

۵۳ در ... ز ... سبب ... است
... از وکار است
... دل ... بسیار است

۵۴ ... سبب ... عالمین
... سوار بدر و حنین

۵۵ رسید چون ... اشاره ... فتنہ بار
... سر ... انصار

۵۶ گرای ... ناسوس ... سلامت ... بر ذره
رساندہ اند سلامت ... بر ذره

۵۷ گر به ... ز دل ... جهان آباده
جهان ز ... بکرست جهان آباده

۵۸ زنان ز نو زن و مرد ... بیارند
... بیارند زبان اند ... نکو ها دارند
... ز یک ... انتقام ... از مکانی

۵۹ ... که ... انصار ... از ...
دل ... چو ... گریه ... انصار

۶۰ ... فاطمه گریه ... زبان ... آن ...
... دل ... شوکه را ایجاد
... شاه ... از ... بیاد

۶۱ ... گفت کرای ... قتاده ... زینب
نیای خانه ... صبر ... سر ... زینب
... مدینه ... گریه ... اختیاری زینب

۶۲ ... گریه ... از دنیا
دل ... از ... سیمیان ...

۶۳ ... که ... ز ... ز ... دیگر ... سیمیان
... دو روز ... سلام ... نید
... ملال ... آنید

۶۴ ... ... فارغ از ... حسن جلال
... جان ... سبز ... بجیسم
... فارغ

۶۵ اجل رسیده که ... از غصه ... دار ... جام
رسیده وقت ... دل ... ایلعوم

۶۶ ... نشین ... دل ... بر ... بر
... است ... ز ... ... بر ...

۶۷ شب ... شده ... زمین ... ابر
... بآفتاب ... بتر
... سایه ... ... دلبر
... سکنند ... بیکس

۶۸ ... کرد ... کرای ... دختر ... داده ... بیکس
اشاره ... ز ... ... افشانی
... اشتیاق ... از ... جهان ... افشانی

۶۹ رسیده وقت ... از جهان ... سیب ...
... ... بین ... مسلمه ... ... فدا
... ... باری ... علی ... فدا

۷۰ ... ... بیا بیاده ... ... دل ...
... دل ... صاحب ... ... مرادرس
... بهشت اجل ... حسین ...

۷۱ ... بهشت ... ... شود
بهشت ... ... از ... ... دارند

۷۲ هزار ... خزان ... گلزار ... بهشت ... دارند
زمین ز لاله ... ... بود
... ... لاله ... ...

۷۳ ... تربت ... حسین ... ... گزاری
... گشاده ... ... نیست

۷۴ رود بیای ... ... سر ...
... ... حسین ... ...

۷۵ ... ... سبب ... ...
دل ... ...

سحر شدن
بمقتدای ابرار ای الهی حسن و حسین

۵۶ یکی ازین دو بدر تمام مست ای یار
مرا بقبر پدری چه باید بخواند
زبان بسوره قرآن چه پیغمبر خواند

۵۷ حسن و سوره قرآن بپیغمبر آورد
حسین بگریه مرا غیب را آورد
مرا خوابها بود

۵۸ ما ز خاطر کلثوم پیغمبر
حسین نه زینب ز سر تر است
سر برینه سر او و بیدار است

۵۹ بدار حرمت زینب که او مادر بود
بلطفهای پیغمبر ز امهات زمین
سر شنیدن قسم و دختر مکه بولان زمین

۶۰ برای درد سر شیدن مادر بود
زاده است سر ماد بد
پدر بخون و داغ ستم زینب

۶۱ مصیبت ما بدم پیغمبر
زمانه بدل پیغمبر از دل بود
زانش خضاب خواب بود

۶۲ لباس اهل بیت صبر و ...
بحسن سکه چنین بپند

۶۳ بباغ و حسن ما بهشت شهید
برادری چه حسین بود شیر و بلا
سر حسین برید و بخش رضا

۶۴ شنیده ام که سر حسین مادر بود
شنیده ام

۶۵ بریع حسین پیوسته جان ساید
پیغمبر و در آن زینب دختر زینب
شنیده ام که سر بلند سر حسین
زلف و بستر بیابد سر حسین

۶۶ ستاده است پیوسته زینب بنا کام
سر بریده حسین دیدن زینب بشام

۶۷ چو داغ مصیبت سر ببریده باد
ز دامن مصیبت ای خدا باد
بیست بشنوی خدا را باد

۶۸ چه زنان عصمت بیت بیمن وزحمت
زینب چو دختر من علی الست

۶۹ میان بقعه و عطفه ای من زقصه
برای خاطر من ز خانه را انجام
بیاد کار خانه بگوید آرام

۷۰ بدوز زقصه ربا جهان بکنید
بچوب ستیغ غرا باشند

۷۱ بدوز زینب کلثوم را مشتعل بسیار باشند
زینب نسب ما بان اطفال

۷۲ چنین بنظیر لطافت میان مهر
صدا بلند بنظر باتو به پیغمبر
علی زبان پیغمبر بقصه مرا

۷۳ بیاز است تو با علی بقصه
بیوستن پیغمبر بهشت زحیم

۷۴ شنید حیدر کرار این وصیت را
نمود چاک گریبان صبر و طاقت را
گریبان را
چنانکه نزد پیغمبر دید هلاک طوفان را

۷۵ چنان فشرد ز یم وید پلی شکوه طوفان را
بدیده سیل سرشک و وفا دارم
که دارم ز دامن وفا دارم

۷۶ بگریه گفت که ای ما هم و صبح دارم
بگوش سر من ثقلین
بپای بوس سید علی بجان حسین

۷۷ چو بیم پیش نوه ز دست علی بجان حسین
شمن بعیش پیش حسن بهلو
بیان ز دست زمین بپوش و بلو

۷۸ سخنی چو شکوه رسد ز درد مرا هم زمین و بند
حدیث دردی بجا نیاورند
زبان شنیدن دین کردند

۷۹ بگو حقوق تو است جبل المتین زین کردند
بمن نگردان سرم
زبان بسیار دل عشقی سرم

۸۰ بگو نصیب طلب نیاز من ز زندگی سرم
بس است ماتم جابکا هست
بس است ماتم جان کاهست

۸۱ دلم کباب شد از ناله های جانکاهست
بیار خاک دردانی صدا بهمراه هست
ز دیده خود وفا دارای

۸۲ ندیدم از تو نصیب سر وفا داری
نبود درد دل تو شنیده دل آزاری

۸۳ بخانه امیر تو تقرب جوی بمن بسبب دردی
کرشمه بود دی و وفا به چه بدردی
کرشمه بودی و وفا بسمنی
رابعه سم رضا بسمنی

۸۴ دمی نبود و سر دل از بسیار
ز نبود و سر تار ورز ناشکیبا بیم
نبود جان نشکیبا بیم

۸۵ سحر و بود حسرت غمت جان ز دیده روزه می آمیم
من از لبی تو در این جهان
حسین که ماند به سر سه از دو ساحر جان

۸۶ زنان کجا ان حسین نامند مه از دو ساحر جان
کنیز فاطمه دستگیر
شنید فاطمه یک سر

۸۷ باشتیاق شنید بدل سکوی بگیرید
نفس بگریه قسمت در خنین
شهر شهسوار بدیه حسین

۸۸ کباب خیمه نگر بشهسوار بدید حسین
بیای خاست برای نسلی
بیای خاست ز وفا آن و وفا نشکیبا را
که هزار چهار را

۸۹ بخانه برد و بیرون ز خانه جان چهار را
کرنا کباب بسازند جان هرکرد
بآسمان آورد وفا باسمان کرد

۹۰ بگریه فاطمه رو سوی فراق الشاکرد
و صبح نبه بان فراق حسن و حسین
بگریه گفت که جان تو و حسن و حسین

۹۱ بگریه گفت که جان تو و حسن و حسین
حقوق خدمت خود و اجلال من بین

۹۲ در گرامی مثنوی در جهان کلام مرا
سخن بدست پدرم می برم سلام مرا
بدست پدرم بود نگاه دار
۹۳ مرا انجا نه دمی با خدای شمع اشک بیار
نشین بعد پرده نشین با شمع
زینب اعیا باش
۹۴ چه بلند و نعش در خواهر زینب ایاش
سخن طفلان من تو زینب است
بجمع زبان اسما است
۹۵ چو التهاب غم او زبان بیرون و سبزه بهاراست
زخانه رفت بیرون بجا آورد
جناب فاطمه غسل نکو بجا کرد
۹۶ جناب فاطمه زبان نیاز گریه آکرد
خط کرد و زبان بیش شده بین
۹۷ گرامی خدا ابدل با زغم بکون طلبیده بین
سر زنان حسن و دختان بهلو نیم
بجوش آمد زود در به بهلو نیم
۹۸ بان شکست آمد استخوان با به و نیم
بیک سنگلی استخوان بلا شکسته
بهم سرزده بدون تلک شکسته
۹۹ بان طناب که سرزده از درد
دل من و حسنین آه سید لولاک
۱۰۰ نما میدم ز درد و جبل سید لولاک
بآه زدی چو الی کردی برم دفاک

۱۰۱ بحق اولاد تو و شعر و شعر پدرم
سرکرده ان قبرستان بنالان است پدرم
سرو در گلزار بگریه خانوش
۱۰۲ سخن رسانید با خسته افتاد و از جوش
بنگ آخر سیلاب افتاد شد آسما
درون خانه بقصیده اضطراب شد زهرا
۱۰۳ درون خانه بقصد صورت زهرا
شنیدند گوشه صبح طاهر جان
۱۰۴ نظاره سرکرده دار کرده طاهر جان
بجا پیش نیمه پیش باغ جنان
نگاه کردند سیه بیش آه
۱۰۵ سخنها نگاه پاره پاره رسول الله
سکینه جگر پاره پاره رسول الله
گفت سرای دختر است از و
گذشت زینب کار رفت کار از و
۱۰۶ زوقت من چو برآید به بیگانی است
زینب مهر الی تو حسن
نوبتی و حدیثی النا حسن
۱۰۷ بیتی سکینه و کلثوم تسلی است
بگو زینب ... بیت آمده است
زبیکر زینب علیه السلام آمده است
۱۰۸ سر حسین تو کلثوم است
نظاره کن که سر ایشان حسین است آمده است
بایدت کرد اینک بشکن کر نیکنان
۱۰۹ سر زنان بدست آمد بگریه کنان
گر نالمان حسین آمد بگریه گلستان
باغ نالاد و بلبل نوحه بدستان

۱۱۰ نعش سکینه بگریه ورو سراغ و دوزینب
بیک نعش او با دوران یاور زینب
۱۱۱ بیو سکینه آنکه گذشته از عالم
هوا فتنه کرباس گریبان نوحه و ماتم
زدند چاک گریبان نوحه و ماتم
زدند چاک بگریه افتادند
بگریه مادر نگریه میدادند
۱۱۲ بدوی سکینه مادر و زاد او گریه میدادند
شمع بزم عزا الثقلین
۱۱۳ ... سید الحسنین
سکینه بحواله سید زنال الحسنین
بجلد داغ شداز سوز دل شنیدند
بجلوه داغ شنیدند
وکلثوم و وجود بگریه پاشیدند
۱۱۴ ببال زینب و دل از سوز بگریه پاشیدند
نهاب بزم و دل از شیون شیون
نبال زینب شیون شیون الحسنین
۱۱۵ مخدرات نبی ها شمان الحسنین
روان شدند سوی خانه ابوالحسنین
روان شدند سوی خانه امیر کبیر
۱۱۶ شه سپهر ولایت امیر حیدر کبیر
ز آب دیده بپای سپهر زرد بخیر
فرات دیده حدیث غم و بیان غمی است
۱۱۷ لبی ست اگر چه حدیث غم وقت و دمات
تو نیز ز دوست برآورد که وقت دمات
تو نیز دوست برآور ز بزم حبیب
۱۱۸ میهمان شبستان فروز بزم حبیب
جناب فاطمه ام الائمة النجیب

۱۱۹ بان شکست که آمد در پهلو ش
بگاه شکستگی استخوان بازو ش
بجمع زینب بناله سوی من
۱۲۰ بود سینه زینب بناله سوی سپید
نه بهم سینه تو گناهکاران را
بهم گناه گنهکاران را
۱۲۱ گر عفو من تو گناه امید واران را
سمن تو قطع امید خطاست
۱۲۲ خصوص نامه جرم خطا که توعفو عطا است
خصوص عمل والی تو عفو عطا است
بهر دو کون عمل بیرون از حساب است
بهر دو کون حساب بیرون است
۱۲۳ اگر چه جرم خطا از حساب بیرون است
اگرچه جرم بسکه چرم رحمت تو افزون است
دلی چو بهر قیمت دست کرمن بلند
گشته دست من بلند
۱۲۴ الغیاث خطا چون خطای من کالا خطا
بپنج آل عبا گر خطای من کالا خطا

وقعه سیم جناب امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام

غوای کیست که قرآن گشته در ماتم
شده است حرف الف لام میم الم
شده است حرف الف لام ازو دیوان
بجگر از دل بهر حرف می تراود خون
نوشته اند سوره با خط گلگون

۳ رسید کار بجایی که زین غم جانکاه
بگریه کور شود چشم میم بسم الله

۴ هوای خورد مصیبت نسیم این باغ است
حروف ابجد را نقطه نقطه داغ است

۵ اگر الف نه برای عزا علم شده است
چه واقع است که سرو قد الف شده است

۶ چو بار غم به عزا بالا نشین بسم الله
بلند نقطه زد شد و از لغزش پایست

۷ عجب بمعصیت که سر به جا مصیبتی پایست
از و بیابست ضعیف از لغزش

۸ صبا بنگر که چه سان رده بنموده پایاش
حدیث حادثه غم سر چه مانیان

۹ حبیب برده ز دست و جسم غم زنده سر جان
بریده دست زجان و خسته ماند

۱۰ همین نه دایره خار غصه ای غم مانده
چو حلقه بر در حسرت نگین

۱۱ زبسکه سوخته خاک آتش دل غمگین
چو نقطه بر سر خاک است سیاه تر ز نگین

۱۲ شده است دال ز حسرت سینه مجروح داغ
کسی ندیده ازین درد و گاه بر سر داغ

۱۳ اگر زمانه و عالم ز دال پا بر خاست
درین مقدمه سرگرم ذوق کار زنگار شده

۱۴ کناره گیر اگر راز از روزگار شده
میان درد و درد بس مانده در دار

۱۵ گرفت بغل ثنا که زاغ را اجرا
میان خزان و عزا از جدا و گرفتار

۱۶ ببین سمن که چسان پرده سر عمر فرخنش
میان خنده و دندان نمانده اعتش

۱۷ عجب ملال که شیرین و تباس غم از دست
شده است خنده ز شیرین و خاطر ماست

۱۸ گرفت صاد و بسبب درد فلم و ایجاد
همیشه صد ازین دیده است باد

۱۹ گرفت صاف و بسی دیده غم و باغ بیاض
بیاض غره درج است از آنک بیاض

۲۰ نو شته ضاد و نشان عرض ز آن ز جهان سقراض
خط گناه با صلاح آر چون انقراض

چو طا کناره نشین محیط ماتم شد
زبس که زیست به طوفان نوح ماتم

زبسکه

۲۱ زبسکه دیده ظا زین قضیه طوفان است
بچشم اهل نظر دیده جلوه غم است

۲۲ برو ز نقطه چشم سواد ابر بهار و عین
بگریه چشمه چشم عین البکا سبب و دیدین

۲۳ چو دال دایره عین از غصه جسم گشته
ولی بهم الم داد و از نا فتنه دست

۲۴ باغ نغمه فا ضمن ز باران فافتنه است
بچنگ ناله چو سرکوب سر و پایی جبر

۲۵ ز دست برد الم قاف از برای قضا و قدر
نشسته به در دروازه قضا و قدر است

۲۶ چو کاف صدر نشین کدورت محترم
چرا که پیشه و کاکات سرکبار حال

۲۷ درین قضیه رسیده است بر به یتال ملال
سرشته سرکوب لام با تمال و هم الله

۲۸ بهیم ملک و ملک بغم زبان و هم اند
عجب مدار که سر و سرکنده میم غم اند

۲۹ بگو که نون لب ناله و نواست چرا
زبان نوحه سرا است لی غراست

۳۰ اگر بصفحه غم نیست سرنوشت قضا
چرا است واو قسم است بار واویلا

۳۱ ز حرف هاست بپایان رسیده ناله و آه
چه حکمت است درین لا اله الا الله

۳۲ چو لاله در شته پیچ و تاب و دست عز است
همیشه نالی عیش و سرور و عزت نما

۳۳ بیا که سنان زمین و هجا و زان سما
همیشه یای ندا از هجر نالصلای عزا

۳۴ بریده است ز بس نسخ این غم جانکاه
شده است مفصل کی پاره کلام الله

۳۵ اگر غلط بکنم سر گذشت شیر خداست
نه سرگذشت غم او سر آید غمهاست

۳۶ کلام ناطق پیر و روزگار علم بلی
دلیل قافله انبیا علی و ولی

۳۷ بیان معنی واجب الصدور است امکان
قضا مطیع و قدر بنده و ملک دربان

۳۸ امیر لشکر دین شهسوار بدر و حنین
وصی احمد و زوج بتول ابو الحسنین

۳۹ رقم زد این قدر مدرک ز بهر قضا
شهادت سند عقد آدم و حوا

۴۰ دوای درد و دل خستگان و سوخته دل
چراغ بزم غریبان دور از منزل

۴۱ چراغ بزم غریبان بی پدران
چه دل بدر چه زبان و دشت دوران

۴۲ معین بیوه زنان و آسمان وقار
سپهر کو خورشید آسمان سر

۴۳ روایت است که ایجاد حیدر مجید
گل صد لقا ایجاد مجید

۴۴ بعد ختم رسل چون نبی و سید چون خورشید
ز مطلع نسبت هدی گردید

۴۵ بدات مطلع اسرار محمدی سردار
چو تیغ حامی دین جعفر بزم غریب نواز

۴۶ چه بزم مشفق دیدم بیت دیدل غریب نواز
بجان بیمه روزی از ایام

۴۷ مده گذار زنی دید روزی از فتاده بدام
شکسته بال چو مرغان افتاده بیدری

۴۸ گرفته بود در آغوش طفل بی پدری
ز دامن کسوت شکسته پاره جگری

۴۹ بدوش زینب و چشم گریان سوی آل تو داد
درون سینه حسرت دل کباب تو داد

۵۰ حکایت طفل بسوی تو خود میکرد
سخن چو قطره آب دیده خود میکرد

۵۱ شکوه بود باد بر سر زبان
سخن چو قطره شکوه زبان علی شان

۵۲ گرامی خدای جهان داد هم از علی شان
گرامی خدای اسد الله بیکس آمد

۵۳ جواب نعمت اسد الله بکوش آمد
حبیب اسد الله بحال خراب شد

۵۴ و دید بیکس و سلامی با ضعیفه
زبان بیکس احوال آن ضعیفه

۵۵ گرامی عفیفه چرا اینگونه بیکس داری
جو تیغ گریه شکوه از علی داری

۵۶ چه تیغ گریه زبان عذر خواه علی
ز سر جان و سرو بال عذر گناه علی

۵۷ بهر بجان نشانه تو ثابت من
ز بیکس آنکه نثار سر من

۵۸ جواب داد که ای مرد گناهگار من
گناه بندار و گناه ناسپاس تو علی

۵۹ علی که مدح علی با وفا است
کنند طالع من نثار سپاس حکیم

۶۰ شده است شوهر من در صف جهاد شهید
بخانه مانده امروز بیکس و نومید

۶۱ نشسته ام شیوه من که رسیدن دوران
بخانه مانده من از آب آوردن

۶۲ شب است شیوه من نان و آب آوردن
بدور با خصم من است لب بابا ببرد است

۶۳ همین نه بیکسی من است که یار بی جرأت است
زحال بیکسی من خاموش است

۶۴ همین ز دیدن این حال من این یتیم نیز خاموش است
انان چو هر جانب آن زینت بدر دوش است

۶۵ سپیده ام بدوش بی‌مایه دره خموش
سر که شمع فلک زر گشت سر طاقت من

۶۶ بیک آماده از روزگار طاقت من
بخواب رفت نه بیند بخواب حاجت من

۶۷ سر بیچ دیده غیب را به سر است
علی که بچه اسرار انتخاب بی جرأت است

۶۸ جدا از حال دلم ببیند بیکس بیمه
ز خفته بیکس بیکسی بیمه

۶۹ چو شمع صبح سر زد بر آب اشک
بشام بر جان بدیدار آب اهوانش

۷۰ ز غنچه شاه ولایت آب بر آب ریزش
چو چشم ابر بهاری کرسیت بر حالش

۷۱ نگاه گفت که ای عمر زنصیب بی یاری
شکوه از مرتضی علی داری

۷۲ بجاست شکوه که از او شب است
بمن نصیب بماند علی که از تو بیجا است

۷۳ بجاست نسبت بیکس این است
خجل ز دیدن تو چشم بیکس این است

۷۴ اگر ندید دل تنگی حالت تو برجا نیم
بهر چه بکنی هست اشک فرمانم

۷۵ بهر چه حکم هم و سر و سر
مطیع امر بر تو بیکس بیکسیم

۷۶ گر حلقه طاعت بکوش بیکسیم
سبوی آب بده من بدوش حیدر نمکدار

۷۷ برای عذر گناهان من بنده شرمسار
دگر تو خانه‌نشین باش و آب من آرم

۷۸ دگر تو خانه‌نشین که آب دیده آب می آرم
بدوش سرو من کباب می آرم

۷۹ برای طفل نوازد دل کباب بجان
برای طفل نوازد دل بنده جان

۸۰ چو بهشت آب روان بخش سر روان
برای طعمه خود و مباش گرفت

۸۱ ز دیدن پیچه خورشید از خضاب گرفت
بالتماس از آن زن سبوی آب گرفت

۷۵ گرفت ساقی کوثر سبوی آب بدوش
شراب حسرت او برد جمع را از هوش

۷۶ معصفرا ز عقب شاه مسند اعجاز
چنان بکرد ز خجلی بود با زبان نیاز

۷۷ علی بکرد ز خجلی بپوشیده نیست اعلام
کرای خدا ز تو پوشیده نیست هم بود با علم

۷۸ کرای خدا ز تو پوشیده نیست که هم جهان
گریسته دوام و جوانان ز جهان

۷۹ معین من شده این و او را بعد ما بر سان
تو جوان ازین او به سکنی

۸۰ نهال هستی او را تو ببین ز بیخ بکنی
چو طفل من پسر تو پسر تبدیل دفت

۸۱ غرض گراز عقب شاه لاتی گاه ورد و عاميدفت
کسی بعد از گنه گاه ورد و دین بخانه او

۸۲ قدم نهاد و چو سلطان دین بخانه او
ز رشته زنگ فلک نجیب بیان بخیریت

۸۳ سبو نهاد ز دوش و میان خانه در جا نشست
بدان عقیقه دران خانه در جای بود
ز خانه خاک بدان من کسی بدر می آورد
بدست و دوش کسی آب و هیمه می آورد

۸۴ کسی ز غفلت دیرینه اشک می بارید
نشسته کسی اندر حضور طلبید

۸۵ کسی ز سینه بسینه نهاد و گریه بدوش
کسی ز لب بدندان انگشت حیرت خموش

۸۶ زنی ز جمله همسایگان بیام کاشانه
عروج کرد و صباحی بیام کاشانه

۸۷ نظاره کرد و فرو ماند و ای گران و پیکان
بکار خدمت آن خانه بسته بود میان

۸۸ رسانید ناله وحالی گرفت و بیرون رفت
بصوت نیک چو دیدش ز زمین بگردان رفت

۸۹ چو دید آن زن همسایه آن غریب سرا
ز هم گشوده لب طعنه شاه و زنانه

۹۰ برون چو رفت از آن خانه شاه ولایت مآب
درون خانه همسایه رفت از خانه

۹۱ پس از سلام و ملاقات گفت ای خواهر
درین مسکن ما بیان علی و نبیره

۹۲ که بود آنکه درین خانه رفت و مهمان بود
زمین من و تو وحفظ ابرو بسیر بود

جوابداد

۹۳ جوابداد که آن خواهر خدا سبب سازست
دو دو روز است که بیچاره ز رنج بازاست

۹۴ ما و جوان که رهبر باران رحمت یزدان
نجیبت از ضعیفان شده است زیر مهان

۹۵ نموده وقف تن خویش در اطاعت من
میان نحیف خدا بسته بهر خدمت من

۹۶ بزرگ سلسله و خاندان ولی دل ثباتان است
بدانش کل نهال کدام بستان است

۹۷ شنیده چون آن زن همسایه دست بر سر زد
بسر ز حسرت دل از آب دیده تر زد

۹۸ جوابداد که ای بیخبر ز صورت حال
چرا نیاورد ز زبان گفتگو بنانت لال

۹۹ چرا نباشد ازین خواب زانکه چرا باز
نجیب کسی ز خانه ات آمد بار آب نشد

۱۰۰ جوابداد که من بخجلت از زنانش می گردد
چرا بکیوان این شهرت اوست

۱۰۱ چرا ز زمین لب است سوخ جوان نمی گردد
چرا سپند دل است و صد ز دست و دل بنگار
مهین جوان که بیچاره ز نیک صبر و قرار

۱۰۲ کسی که حرمت نعل سمند تو شنیده چرخ بکوش
بپای خانه تو آب بسیک برد بدوش

۱۰۳ سری که گنج شفاعت بزیر سر دارد
چرا ز خانه تو کاکرده و به بر دارد

۱۰۴ کجا تو هم ز شفاعت نداری از شاه او را
که تو چشم ز شفاعت نداری از نهار

۱۰۵ کسی تو چشم ز ضعیفه مضطر
علی آن علی که ازو دار و دره بر بین از در

۱۰۶ شنید نام علی کرای ای خدا سبحان من
سبب دیده ای ای دادار من

۱۰۷ بگفت خدایا ابن ابیطالب است این
بجسم من پسر و بنیان صبرم رود

۱۰۸ الهی من کرامت طالع و بسیار ایمان سوزم
چو شیخ در دوری امور بی سر ما

۱۰۹ گر من بدیده که دیده ام امروز
ملا ابن ابیطالب از حضرت ز نهار

۱۱۰ غرض که سر ز غم بود و در اشک می بارید
چو خط دایره از خود کشید و گرید

۱۱۱ کرمنطقه بردار آن خانه آشنا گردید
ز خانه تا عقب او با اضطراب دوید

۱۲۱ سوال کرد کسی حلقه زد بر در
جوابداد با همت چه حیدر صفدر
فقیر آمده است
جوابداد فقیره بر تو آمده است

۱۲۲ سرای فخر ده سرای ثبات تو باهم
زخانه در سپهر نه ثابت
بفضل بی تمیز تو بود دائم

۱۲۳ برای دیدن سر زبیل عمر
سجده کرد سر شاد
سر ادر عرش در اوقات

۱۲۴ زان غنچه بشرعت و دنیا داخت
ببین که بجمعه صدق و جانب
نمره نصرت بانب

۱۲۵ گفت سر که طالع شد شعر
عبهر که بیدر زبیل در بیان است
کبهر در بیل نکوبان است

۱۲۶ چو که سری که تو را آسمان لعبان است
چو سری که تو را آفتاب خیاب تو را
چو سر بودار آفتاب

۱۲۷ بها ابا پیچ بود دارد آفتاب ختم
مرادش بخش سر که لب ابو همم
مرادی بجش پشت اتابک انظم

۱۲۸ ساجی بیانی ور دو جیم خم دید
فتاده مردم افطاد اشک دید
فتاده مردم اقطاد اسجاد اشبیع افتنید

۱۲۹ چو شاه شعر ایجاد
زبان بخشش خجلت و شیع اشک پدید

۱۳۰ گمر گفت سرای با ضیای وماند
سر زدی تو باز و بر خش سر شده
سنم زدی توبا زبیده را شغل
سنم کرد و بر سار بیده را شغل

۱۳۱ بکار خدمت دو بار جان بدل
مراد نصیب قربان دین و خلیق

۱۳۲ معدوده عرض سرای شمس ارباب صدر
لبس کت خالت الیسید الثقلین
مرا لبس کت معین مه جبر جلال

۱۳۳ شنید و ساخت معین نیال بیت المال
وظیفه بر سر ابر اجت جان بود
هست سمک بر راحت شاه مردان بود

۱۳۴ سر این عنایت بر اخلاق شاه مردان بود
عرض بکارم سر کلمه بلی
غرض بکار سر که لمرعلی

۱۳۵ رواست بیت که نعت مکلمات
چراغ ابر خاص نو سر روید
چراغ ابر خوبی فرسید

۱۳۶ زبروان چو مظفر بر غفاران فتح رسید
پنبه سر ترش بر غفاران عشرت
پنبه سر که زدنگ غزت ملی
و زدنگ فلک سر ابسید بوسم وی

۱۳۷ چو کرده و فلک سر و دین ارا
بهار سخن که دین را نجم را
بیاد گفت بر افراشت را
سر باز دو با نجم را

۱۳۸ مه صیام پر افراشت
فلک گرفت ز سر باز دو بانجم را
هلال

۱۳۹ هلال ماه صیام از فلک آشکار است
هلال ماه صیام از فلک اگر پیدا ست
سواد اعظم شهر عزای شیر خدا ست
سواد اعظم شد ز شرح جان

۱۴۰ سمعه بعد از است شوال افتی در زفیه رمضان
بیان برای ادای دو روی نیاز
سیان برای ادای روی نیاز
شب و روز دعا و گله بساز

۱۴۱ بی نیاز شب و روز دعا و گله
عمی کرده و گره شود
عمی کرده تیره شود

۱۴۲ دمی نبود که با آتش سحر شود
نبود که با آتش سحر شود
غبار شدن قد و نیز بود
اتش فرو بنشد نبود

۱۴۳ لب شام نقره عمر از شام روزه بود
سر اشب اشیم بسیداد
سر اشب اشجب سدا و سجده بیداد

۱۴۴ نیک ما بر ز نوبه رجب طفلان خود جبر بیداد
ز قتل خویش بیش طفلان بیدار واه
ز قتل خویش خبر بود که بسال آواه

۱۴۵ لب شرع صحبت از فرض بود رسول الله
سر اشب شب وعده رسول الله
سر اشب بیت شب التفات بود

۱۴۶ کسی که حضرت کلثوم التفات بود
کسی بحضرت کلثوم اوی بود و بسفر بود
از العبوارات اوی نبود و بسفر بود

۱۴۷ سر ای صیبه تو اول دو یم بی بنیم
تو اول و آخر ان شب بیم بی بنیم

۱۴۸ در ان تقدیر کلثوم اضطراب است
زر دو دو ماه بکبر اضطراب است
زر دو دو ماه بکبر نبود ز آفتاب است
زر دو دو ماه نکبر سر در غالب

۱۴۹ جگر گوشه ابو الحال سر در سحر
و ضعف و نماز بلضه سحر
اد الحمد و نماز گردید

۱۵۰ دمی بجا است کلثوم ملتفت
دران فقدره افطار و نعیش الطبیه
دران غره ختا و کمالات

۱۵۱ بجان ماه باد و شاه حسین بود و بیک
بجان ماه صبحی بود و شاه دین
چو ماه فرص و بیک دید باد و شاه دین

۱۵۲ چو نان و نیز و نمک سپاهی صبیه من
خطاب کرد و کلثوم کسای دنیا
خطاب کرد نعمت نعمت دنیا

۱۵۳ برای مردم دنیا است بخورده ام نه بجا
سر من دو نعمت دنیا لوازم است
سر من دو نیر و نمک مرا کافی است

۱۵۴ بمن نانده و شیر و نمک ندامت
بمن سر که نان و نمک دلده
بکبه سر اشبه دلهامان

۱۵۵ بجوان وصل لوازم روا مرا شبی روضه رضوان
علی الصباح سر وا مرا از بیت
علی الصباح نصیب من از نیست

۱۵۶ سما ستجه و خصیت نصیب من از نیست
سما ستاد تیمم غستان فرو دیسیم

١٣٨ جمعه بیا که تو لی مادر و پدر غم را
بگذشت من از سر شکسته ماتم را
ز سر قدم بنمود از سر
زینب فرزند شده غریب

١٣٩ چه بدید حضور
دو دیده تا شده غمزده بود

١٤٠ چه زینبی که سراپا به درد و غم بود
ز فرق تا القدم او غرق درد و غم

١٤١ چه زینبی که قضا نام او و اول ماتم
بعنوان نامه غم نوشته و قضا
بعنوان نامش سلطان غم

١٤٢ چه زینبی که وجودش ز سر تا پا
زکار ماتم و از دردی زینب را

١٤٣ چه شوار عرب ابدا ساخت چون زینب را
عنوان نامه جان سرو دین
عجب آمد نمیره ز خون

١٤٤ بگفت چون عزا بزم غم را
بعد از بزم غم نیکان را
ز شرف افسار ایشان را

١٤٥ بیا که او بعزای کربلا داری
بیا با دل غم به پدر داری
بیا با چشم تر از پدر داری
از سینه اشک ناسی داری

١٤٦ شهید زینب در دو حال جان شد جانا
گرچه جان شهید دل و جان ایمانا
دل زینب

١٤٧ گفت گرای بعزا زینب
شده اند کربلا غریب
نشنید کسی بزبان

١٤٨ چه یزید آن اسیر نشاد
چه فال زینب را حسرت داد
ابن ابی ... السلی داد

١٤٩ کشتند دین را زینب و کلثوم
بگریه زینب و حال نمی آسود
از شب زینب ادای نافله بود

١٥٠ عرضه بر سینه و دامان
کسی بزینب طفل اشک گریه کنان

١٥١ کسی ز جسم زینب می نشست گریه کنان
یا به پشت ز دختران بیکرو
به طفلان بدختران اسیران بیکرو

١٥٢ کسی شفاعت طفلان اطراف رسید
کسی نگاه کرده به سر بریده
به حسرت

١٥٣ صلوات ماتم با خیمه صبح
زینب ز خیمه تا خیمه شرف امام
ز کربلا رو بطاعت خیمه قدم

١٥٤ زینب و دیده و خون دل و خیمه بزم
ارادت گریه بیداران شنید خانه قدم

١٥٦ بر سر نیزه سرها بیابان آنجا
شدند جمع بدور امام فرزانه
شده آن شاه دفغان بودند

١٥٧ گرفته دامن آن شاه جمله بودند
نداشتند زبان جمله چون و حیران بودند

١٥٨ ناله زینب فغان بیابان چو افزون شد
سر زینب و کلثوم اجگر خون شد
سر زینب و حال با جان

١٥٩ دو دیده زینب و حال از آنجا بر جانا
که کربلا و در سر شدند فرزند
لافتی که ای ز بابی چند

١٦٠ آنجا که گروه خدا زار بر بلی
بمنع دل آزار بر دیدار
شهید زباندو بال و پر دادند

١٦١ ببین آن سر ز تن من وقتل من جوانند
بگذشت از تنم امین ابد
ز سر تا قدم

١٦٢ برای تشنه ز حسین ایتام ببندی
محراب و زینب تنها

١٦٣ بگفت و بسیت بدان سر غایب
ز حرم را نموده داو
سر بریده دل کند خفته داو

١٦٤ دلی سلسله زنان دل زبان خنده داو
بر خون شبیه زنان فاخته داو

١٦٥ ای پیسه چون به در خانه سر و دو بستند پیش
گرفت حلقه زلاب در گریز
گرفت ای که عیان چه اولا

١٦٦ دو دیده زینب گریه زبان بندی
بقین که زور بی‌نیاز است

١٦٧ چو دید که دو یکصبح ایمان
درون خانه تا اندر آن است

١٦٨ جواب داد که در خانه ایمان او
دلی نو دل و در و نگار شدا

١٦٩ فلک رسانید بیر دو او انتظار مرا
بجانه پیش سید دل و داد آسود

١٧٠ بگفت و بگرفت روان خدا و نمیر
لب بعزا لعای عرش بند
ز پس سپید امام عرش حبیب

١٧١ گرفت داخل عرش پنج
فتاد اطلس عرش بایا و تبر

١٧٢ جهان ز برای خلق را اصلا متبر
بجان فیض سحر زنت
بجان سرشته عرش بیش

١٧٣ جون بسر کرده آن به پناه و کافرین
نظاره کرده آن

١٧٤ بروی خفته بخاک آن لعین بی ایمان
شده ز رحمت پروردگار روگردان
شده خدا برخیز

١٧٥ اشاره کرد که ای بنده خدا ز نبض نماز کن لبریز
قدح زانشه ز محراب در نماز ایستاد

١٧٦ ازو ولد گشت و بمحراب باز استاد
فلک لبیر قد او ز نفوس و عقول

١٧٧ روایت است که چون مرتضی ابن عم رسول
امام مفترض الطاعت غم احباب

١٧٨ لب بعوای شهادت بدل نماز در محراب
بقصد بوده قیام نماز و دیم الیقین

١٧٩ جواو گرفت ز سر راه دین لعیم بدین
شهیده تیغ جفا ابن انتخاب آمد

١٨٠ گرفت تیغ و بیالین جون بو تراب آمد
لقصد ... سبب بدست شمشیری

١٨١ برای مسن تبری ز جهان تنابجی
جهان گرفت شمشیری علم گردید

١٨٢ بو تیغ سردار دین
زمین ز زلزله افتاد و آسمان لرزید

١٨٣ چو شد ز سجده به آورد شاه تیغ ستم
رسید بر سر مولا فرق من دم
ز ... انتخاب بدید

١٨٤ ز فرق تا ابد وابروی انتخاب شمشیر
دماغش از ان ... عنبر سرشت

١٨٥ ز خون محاسن او چون شفق آفتاب
دمم آمدن صبح شمشیری
ز ... ان از وند ... شمیری

١٨٦ ز فرق شه خدا چون شکست صولت شمشیری
شکست صرف از انجاکه ماد

١٨٧ ز ناب درد سر عرش خدا انجاکه افتاد
زمانه گفت که امام هبل
ز دین امام جبیل

١٨٨ سر گشت سرافراز دین حسب
جبر سید لوح و قلم زبیے
جبر ... سید ای لم نبی و علی

١٨٩ گرشته ولی خدای دوداعش نو
چراغ محفل ... افسر
چراغ ... اهل بیت ... منور

١٩٠ سر گشت از دم شمشیر بود
شده است از وزیر ان آبین بود

١٩١ ز سر شمع شبستان ز وزیر شفق اندود
نهان چه ... خود شید شفق

١٩٢ تیغ که بود تن و جان محرم لاهوت
ز خون سر شده بتزمین ... یاقوت
اسے

١٩٣ ز خون سرشده ترتیب بزرگ کاہے
دار صورت احوال او دادند

١٩٤ بجبرئیل بدو زین با جا جبرئیل که دش جگرواوند
بنیش این جبرئیل و ابوجہو ... بنشت

١٩٥ بدو ... سرکرده ایشان بیلنشت
ببانگ طار یکم روح امین

١٩٦ صدای و بلبا بر شهید روح امین
گرفت که ای اهل آسمان و زمین
شکسته گشت ایلسوده ابد باینبر

١٩٧ نماز خواب جو شیر صاحب منبر
بخون طیبده بمحراب بر جبر

١٩٨ وسید صبح قیامت ز خواب به جبر
زحابه لعنه بو تراب شقی است
شهید ابن عبد سر کشت

١٩٩ علی شهید بسم ... ابن الرحمن امر شعار
شده است ... سر شنشته

٢٠٠ چراغ انجمن و کلمات را
حبیب احمد و محبوب ذات داور

٢٠١ عوض ز ناله بپا است بزم ماتم را
صلا ز شعبه در دو خلق عالم را

٢٠٢ ز بانکه در همه جا بانک واعلیا بود
لوای صبح قیامت بکوه به بود
سراغ جر

٢٠٣ روان شد ز بیسی که خسر به نسب
ز وند حلقه بدر و دری و دیدند

٢٠٤ بخون طپیده بمحراب سرور و دیدند
بریده فرق سر انور سے ... دیدند

٢٠٥ ز ما فتاده بخون سر زقاتشی دیدند
ز شور گریه بپا شد قیامتی و بیگانه

٢٠٦ که بدیده ز تیغی از ترم اهل بر داد
سرشته شمعی هزار بر وانه
بدوران شد صدرا بسند اعجاز

٢٠٧ روایت است که چون شاه صعبه زاد برای نماز
رفت ز خانه سوی مسجد ... لو بود

٢٠٨ ز خانه زینب و کلثوم مضطر اب بود
ز نکو واهمه ... الشب می باسود و نمه
چشم ... جگر بخانه غم

٢٠٩ شکسته زینب و ... حزن قصیده ما تم
چو شاه ... بیت ...

۲۱۰ نگه چشم زینب کرده خواب آلوده دل
جگر گردیده سیلاب نشست جای دل
جدا گردیده سیلاب بسوز دلدار
با آتش دل بسوی دوش بر آواز

۲۱۱ بسوی آتش دل بود دوش بر آواز
ز چشم تر شده جیحون خبر
ز تنگ سینه شده خبر
ز تیل زتیل با دو ناله داد جبر

۲۱۲ کجا بلبل لعل باد و ناله جان را
بهنگامی که جامه جان را
ز بستان با شنبل باغ ساخت بستان را

۲۱۳ نشنید زینب ز شنبل بود و حسین
نباید زینب شنبل بدر و حسین
ز نفحه نسیم ساز بدر حسن و حسین

۲۱۴ بچه یکی لعل از گلی باغ امید
دو دیدی بر سر و های باغ امید
دوید تا بسر و های خزان کرده دید

۲۱۵ گرفت سکای سرو های خزان کرده
گرفت حسن امید با خزان را
بهار حسن آفتاب بدید خزید

۲۱۶ ز دو سرو بچون آفتاب بر خزید
صبح نیمی گردون
دید صبح از افسانه ز نبوغ چون

۲۱۷ ز خواب خوش آیا از افسانه ز نبوغ چون
بخواب گلگون بخواب رفته چون
علی بر منیر مصیبت شهید بر سر من

۲۱۸ فلک بیل مصیبت بر سر خاک برین
زمانه ببین بدرم بر سر خاک برین

۲۱۹ دو تا ز آه زاده سر از خواب خوش آورد
نظر بجای کس آیات خواهران کرده
ز جامه بر تن چاک پس از کرده
گریبان جامه بخاک زدند

۲۲۰ بصبح چو سرو گریبان جامه بخاک زدند
عمامه ای بدر بابا بدر حسین
عامه ای ز حسین روان ثنای گردون

۲۲۱ شاندند زینب بپا روان شال در گردن
گشاده و افکنده دیده
گرفته چادر ز بر سر و دیدند

۲۲۲ بجا زینب چادر ز نکال سر دوری دیدند
زیارت آمده در شاه زمین
ز بادوی بوی خون چون شیشه شکسته

۲۲۳ رساندند بادو بوی چون نسیم
ز شانه ز حسین خون افتادند
لشانه ز حسین افتاب افتادند

۲۲۴ بار این بدر کاسیاب افتاب افتادند
بدر قدم افتاب آوردند
چو پا بدر آوردند
از جگر آوردند

۲۲۵ فغان و از شاه از جگر آوردند
بشور گریه و مرثیه است این
زینب گریه بدر پیچ است این

۲۲۶ گفت حسن ای پدر ز غفلت از زینب او سرو بن
گریه بغفلت از بدر و خاموشی
ز آه و آه گریه ای بدر تو خاموشی

۲۲۷ گفت حسین ای بدر تو خاموشی
چون حسین چرا با حسین نمی جوشی
حسن

حسن گفت زینب سر ز شمع روشنی بر سر کربلا
حسین گریست ای شمع الهی از شمع روشنی
حسین گریست بابا الهی ز زخم او بیکر
حسن بجا بجای خون از زخم او بیکر و
حسن بجا بجای خون بدر بیکر قبا
حسین ز خون او زخم ای قبا بست
حسین ز خون زخم او لب بست
حسن بگو شیعه امامت ز زخم حسین او بی قبا بست
حسن بگو شیعه دیده القاب حسین
ز خون دیده بدر میزند
حسن گلاب بر جنازه بدر دست غم بر سر زند
حسین ز سینه بدر دست زانه
حسین ز فراق امام ز سر زانه
بدو شمع فدا امام در دو حسن دو پروانه
بدو شمع آمده در جسم خود آمد
گریه شمع فرخ خرد آمد
زینب بگوش کشته الا فرزند آمد
زینب بگوش شد از خدا بیوش آمد
نجوان بلبیده از خدا حسین و حسین
بجوان ز حسین حسن بسر زمین
از بر ز خانه ز اعضای زینب بسر زمین
سر شور خانه از اغوش زینب بسر زمین
دو جان سر شیدا و از اغوش حال شنید
دو جان سر شید ز ضعف حال شنید
ز سوز سینه صغری ز ضعف سر شنید
ز سوز سینه صغری ز بیمار ناله
ز رحمت دو بیمار ز بیمار نالیم
ز رحمت دو بیمار دوران چنانم
گفت کای ای دو بیمار دوران چنانم
بگفت گرای دو بیمار دوران چنانم
ببر پا نهاده بدر بیمار دوران نهم

طلب بر سر بالین بدو دور جان شیرین نیم
شوقت بیا آمده دوره رأیت بیا بالین نیم
خوش آمده دوره بروی نیما
ندیده بود آلت چشم من بروی نیما
ندیده بود از اجل بود از روی نیما
شنیده نتر از اجل محمل من
شنیده نتر از اجل بست محمل من
اجل رنگ نه تابوت بست دل من
اجل ز رنگ نه تابوت بنیاد دل من
دلی ز بوسه شما دل افسرده
دلی ز بوسه شما دل ز اشک افسرده
دلی بوسه ز زخم پر بسته کرده
ببین بسوزش زخم پر بسته کرده
ببین به سوزش زخم سر جگر کرده
که تیغ قاتل من سر جگر بریده
سر که تیغ قاتل من بگذار بریده
سر ای سوز نگون شمع خانه ز بر بریده
شمار سجده ام از گلستان شمع خانه ز بریده
ببر ز جسم از اجل جسم گریه بود
ببر ز جسم از اجل جسم آمده بود
چو حاصل از غم اجل آمده بود
چو حاصل اجل ز بیماری اجل آمده بود
چو حاصل من ز بیماری اجل آمده است
سر جان من رو بیماری ز دل آمده است
سر جان من رو روی ز دل بکجا نباست
بجلد بیمار و مرز خون دل ز بکجا بوی نباست
بجلد بیمار مرز و بکجا بوی نباست
بسا بیمار ز خون ظلمت زمین
سر جا بیمار خون آن امام زمین
بیا ز حسرت دل اندر آن امام حسین
بگفت دوست اندر آن امام حسن
بگفت دوست بدو حسن و فرقه بر قند
بگفت دو دوش حسین و حسن بر قند
ببین حسین و حسن ز فرق خدا بدوش فرقند
گرفته عرش خدا دوش ز رحمت فرقند

زبسکه گریهٔ احباب شور و طغیان کرد
دوباره نوح همه کیهان طوفان کرد
زبسکه نالهٔ اصحاب چرخ پیما بود
بلند مجمرهٔ آسمان ز غوغا بود
ز بس تلاطمات از غم بود
در آن قضیه زینب در آن بود و جمع ناموس بود
جهان و هر چه در آن جلوه گر افغان را
نمود زینب ز بعد آن نیبان را
نمود جمع به اطراف با اضطراب نشست
دو دیده در عقب آفتاب بنشست
زبسکه در تیغ شرق چرخ زیر پرده بدر
بکه آنکه در آید بناز از انتظار پدر
زبسکه آنکه بدست شد ز غم بس محرم
نتاب آنکه بس صبر و اضطراب محرم
صدا بلند بنمود و ناله اوا احتساب نامحرم
نگرداشت عصمت او ز حجاب وریت
بلند شد نمودند ز بنیان نتوانست
بسوی آنکه بدیدنش از زین سر نکرد
تجلی ز مشت ز پیش الکبر برکرد
زینب بود ای دل نام خوش گرد
بگفت ز ره برادر بیان مردم کرد

چو دید و دید که سلطان اولیا نیست
جهان بجاست ولی شاه لافتی نیست
جهان بجا است حبیب حسنین
ستد گریبان جدا برادر دیدین
دریده دید به شهسوار در خون
بریده دید امیر حسین تن شرمنده
نگار فتنه ز قوت امیر و وی او دوم
ز شمر نشسته بر سینهٔ اعظم را
شکسته دید بهم سر عالم را
نشسته دید بخون آفتاب تابانش
چنان که شنید دل نالهٔ جان نادوش
گرد نشیند ز پیش بسر شد
چو شمع خاک سر در دید از کجا بیشد
برو ز زینت خود گریه از حرم
اشاره کرد به سوی زینبان جهل ما ام
بجمع پرده زنیبان سوخته دل
بگفت آن بکیسان دور از منزل
شکسته بال غریبان آمده است
سر از نظر بر من شتر آمده است
ابن جان من از تیغ جفا آمده است

زبیدر آمده خورشید آسمان جلال
برای خاطر زینب گشته استقبال
برای خاطر زینب لبان پر شد
زبسکه موی سفید بهم زد گلستان شد
چهار گوشهٔ ایجاد و ملک سر سید
نشانه گشته نشینه جدا چو جان رسید
چو زینب نشستگان شیع جا نگاه رسید
به بزم حرم شاه سوگ کردند
حرم نظاره چو شیعهٔ عالم
تمام نشسته ز بدیر سوگ کرد
نشسته بدر کنار خاک غم
همی کنار لب کس به در نالید
چمن ز هر سر کرد گرفته ماتم
همی بسینه زد و سر ز کند بالش
همی زد و خون نهان بکه پانش
نشسته زینب و بنیان تنها نشنیب
نهاد لب به لب حلق جام حقیق
نهاد لب به لب و نوش جام عشق
بگفت گرای چرخ خود زدی جام
چرا سستی کاشت خانه ما را
کدام بلبل ز اشیانهٔ ما را
همیشه جفای آشیانهٔ ما را

نبود و نبکا بسی حجاز آوارهٔ ام شهر و دیار
زبسکه گشت تو بسی شهیدیم و بی یار
تو بیرون کی بعضور جناب بسی پیر
مرا بخود نبود اسباب حضرت زهرا
تو بیرون کی به ملاقات به بیرون ای
مرا چو پیا بیمره پرواز عالم رازی
نو دوستداری پرواز ابیمار زینب
چو هم دین حسین و مطلب زینب
بیا بیا بیان بیا لب زینب
بیان رسانده ز آتش دل شه و
ز جان بیان بهم ز آب و آبان واو
امیر و بیرون به صف جگر بیان و سوز
بر ستگان شعله که ز آب گلم
بگفت گرای که یاد لب نداند
بگفت بیرون شدم از دست ناز
همه با تو حسین بس وفا دارند
برادران بهم تو همه کلام
سلام تو دل کرده ام سلام
بگو مادر تو سلام برم سلام

فلک چه دید مرا از تو و شد از من
درین مقدمه جان تو و حسین و حسن
درین مقدمه من مهیا باشم
سبب بیکسی طفلان من علی و زینب باشم
درون خانه بیا ای علی و دین قرار ندید
ز شهر و شیعه بنا و سکون اهمان بدارند
زمین بداشت سکون و ان جبال
نبود چاره ز شیعه سر را نبود و مانی
چه گوید غم از آن افزون شد
اتش از انتش گون شد
بهیچ زر و ز ملا آرزنی را
خدا گواه حال انشم و تیمان را
کلیسی بشو و بدار الطاف خود وداع ایشان را
چو شنید حضرت امام حسن
اشاره کرد بسوی حضرت که ای بعد از من
کرد جهان بنشین نزد امام تست
عادت دل ما شد نیم سر
نیمم ز باده سر کرد
اگر بشود طفلان من بدر کرد
زاست آنکه ...

خطوط و غسل و کفن با تو و حسین من است
کاو و صی تو و ان جسم و بنا ز ستمبد
نبشش من تو و ال درگاه بیا ز ستمبد
سگر به روی بدرگاه جان مرا
دعا کنید سر کنند جان مرا
همان شبیه بخند شیعیان شیان
گفتند در بیت ... آن خانه و مهر
شدند دوم و ان شانه و لب گشود ان
سر شهیدان که ظلم و دست و لب لا الا الله
بکرد شهیدان از جان
سر گذشته راه خدا گذشت نه اشیان جنان
چو سر گذشت بیاد از بیان کرد بد
بیاد در این صفحه همه بیان کرد بد
سیاست انچه ازین رو در نگاه عدم
عالم است خود اشنا وجود و از عدم
شها تو ای که جود و بیرون شد
ستبد و ست تو از ازل همه شد
نجات شد و دست مهر و ولایت آدم شد
چو خاک کرد قبول ولایت آدم شد

اگر نه حفظ تو را خوانده بود کشتی بان
نداشت نوح نجات از تلاطم طوفان
نداشت نوح نجات ابراهیم
نجام مهر تو سرگرم بود ابراهیم
به دست دوستیت دست داده بود کلیم
نشان شعله پیکر را گل مراد و بید
نجمل تو صاحب ودم بود
ز نخل تو صاحب عالم بود
مسیح اگر نه ز نام تو کسب علم بود
دم مسیح ... شافع سیاه و سفید
وگر رسل شافع ولایت تو نه بود
تو ولی که ز خشم ... بار و داری
به دوستیت ... سر داری
تو ولی که نه خشم شفاعت به ... من خبر داری
تو ولی که ز نور افلاک رسول و روشن بود
و بیضی ز نور تو دیده روشن بود
تو ولی که ز نور تو شمع طور امین بود
چراغ خلوت من شب ... دارم
چراغ خلوت من سبب بیدارم
بخواب دیدن ... محو دیدارم
همه شب ... تش ... گداخته بود
چو شمع ... ساخته بود
زمانه ... تش ... ساخته بود

از چون مسیح دم روح بخش کشادی
بمن وسیده مسیح روح دوباره امر دادی
بمن ... و تو و رحمت جمال
گذشت انچه نهان بمن ... جهان جلال
تو واقفی و خدای ... راز نهانی
نمکند لب من شرح ... را افشانی
اگر نه گفته اند بود و ناتش سر حیات مرا
چنانکه سایه ... گوی که ای ... حاجت مرا
بزیر سایه ... سید الشهدا
شده است ... عطا است خطا
بیاز ... وگر ... سر و زود
اگر ... تو حسین نمی سود
حجیم ... جهان عطا
غلام ... جهان خطا
بپشت ... عفو ثواب خطا
نه ... در ره بهشت ... امید وار
شفاعت تو ... در هستی ... ازان ناخت
وگرنه ... من و ... در زمین ان معاد
بجا ... شفاعت ... بهشت ... موعود

گر در گذری تو ز جرم خطا به روز جزا
چرا که عفو عمیم شماست عفو خدا

واقعهٔ شهادت جناب امام حسن مجتبی صلوات الله علیه بنظم ناکام خطا

غزای کیست که بار کدورت دلهاست
غزای کیست که صاحب عزا رسول خداست
غزای کیست که آتش افروز است
غزای کیست که در سینه غمش جگر سوز است
غزای کیست که [illegible] جیب
غزای کیست که [illegible] زنده جیب
[illegible] گریبان ز خاک بسته بسر
دریده چاک [illegible] ز ناخن حسین
نشسته [illegible] از نهاد حسین
[illegible] آه بلند است و [illegible] حسین
چه شد که [illegible] و بلا [illegible]
چه شد که [illegible] است صفر
چرا ز ماه محرم که در بلای [illegible]
حسین [illegible] از محنت [illegible]
[illegible] ز [illegible] حسین [illegible]
چه شد که ماه صفر که از ماتم
غزای کیست که [illegible] غزا آورد
صفر رسید و غزا به [illegible] بجا آورد
عجب رعایت [illegible] بجا آورد

حسن
اگر غلط نکنم سرگشته ناکام حسن
زمانه زهر جفا کرده اجل بکام حسن
روا نیست که در خاک دست و بازوده
[illegible] دم از وفا زده
چشیده زهر جفا [illegible] نموده دارا [illegible]
زیارتگاه دلهای [illegible]
نسیم [illegible] سوخته [illegible]
بزرگ سلسلهٔ شاه [illegible] بیای
بلند مرتبه [illegible] آفتاب زمین
[illegible] افتخار حسن
گل ز [illegible] تاج [illegible] فاطمه امام
دل [illegible] میکرد
غنچه [illegible] اجل میکرد
زانه [illegible] عشقش بدل میکرد
فلک [illegible] زینب را
آن رسید [illegible] دوباره زینب را
لباس [illegible] گردید
لباس [illegible] دوباره [illegible] گردید
چو در مدینه [illegible] دل احباب
ز [illegible] و دامن بود
همه گلی که [illegible] داشت [illegible]
کمان دوستی [illegible] دشمن بود

بهر که اهل وفا گفت بلی وفا بود
زبان [illegible] ز [illegible] خنجر بود
زبان دو [illegible] ثنا زینب بود
[illegible] براو جان [illegible] زینب بود
[illegible] بود براو [illegible] زینب بود
[illegible] بخیر [illegible] زینب بود
[illegible] دردی [illegible] زینب بود
[illegible] ستم [illegible] نموده [illegible]
[illegible] اوراد بجان [illegible]
طرف خدمت او [illegible]
بکار خدمت او [illegible] اجل
[illegible] چو [illegible] ز [illegible]
صباح او الصباح [illegible] ایام
صباح او [illegible] ناکام
[illegible] ز [illegible] روز [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] حسن
[illegible] و اندوه [illegible] امام
[illegible] اجل حضرت امام
[illegible] بنام وفا
[illegible] خواب قضا
بدور [illegible] اجل [illegible]
[illegible] ساقی [illegible] اجل [illegible]
بدست ساقی [illegible] خواب [illegible]
ستاده بر سر بالین خواب [illegible]

چو [illegible] خواب برادر [illegible] فراق
[illegible] احباب بود تلخ مذاق
ز [illegible] طبیب
[illegible] ز [illegible] امام وجیب
[illegible] دل [illegible] بود امام حسن
کسی ندید [illegible] بالین [illegible] حسن
[illegible] که [illegible] ز [illegible] حسن
[illegible] حضرت زینب ناکام
[illegible] زینب [illegible] ناکام
[illegible] بود [illegible] ادا [illegible]
[illegible] و [illegible] و جفا
که باخت [illegible] و جفا
[illegible] که [illegible] بود [illegible] قضا
[illegible] نام او [illegible] است
[illegible] آب [illegible] است
[illegible] آن [illegible] جان است
آن اراده که آن [illegible]
[illegible] بود که [illegible] الماس
[illegible] بود که آب [illegible] حسن و [illegible] بلباس
[illegible] گرفت [illegible] جان
گرفت [illegible] جان
آن اراده که [illegible] الماس [illegible]
[illegible] از [illegible] الماس [illegible]
[illegible] جدول تیغ اجل شده [illegible]

اجل با برق آتش کرد بیابانی چو کاشانه
[illegible] را او دود دوران سینه بند
چو چین بخیه و آتش لشکر دید
ز نشتر شد [illegible] لشکر دید
سوز سینه و آتش [illegible]
سرشک آه و آتش از گلو به یکبار
ز سینه سوز تن الماس آتش با تاب
[illegible] به دل
[illegible] شعله چو آه [illegible] بدل
[illegible] دست [illegible]
ز تاب سوز دل زینب [illegible]
[illegible] بخاک [illegible] و باد انداز
[illegible] نگاه و دست [illegible] صد انداز
[illegible]
نفس ز سینه زینب [illegible]
زان صدا دل زینب [illegible] آتش [illegible]
شکست شیشه صبر و در آتش آب آمد
سرشید نالهٔ لبیک و در این آتش آب آمد
[illegible] شوق [illegible] زمین
ز خاک [illegible] بخاک از پا این
فتاده دیده تن سروری [illegible] انجاک از پا این
فتاده دیده سری بخاک خورشیدی
طپیده دیده چو ماهی بخاک [illegible]
رسیده دیده خزان در بهار امیدی

حمیده دیده قد سرو [illegible] را
هلاک دیده طبیب [illegible] مسیحا را
چو صبح روز غریبان [illegible] برادر زد
[illegible] گلاب اشک [illegible] زمین
مگر بگفت که ای [illegible] به زمین
چرا تو خاک نشینی [illegible]
به روی خاک فتاده [illegible] خواهر
چه واقع است [illegible] برادرم [illegible]
خدا کند که فلک [illegible]
زمانه خاک [illegible] شود
خدا کند که شب عیش [illegible]
دوباره [illegible]
اجل رسیده [illegible] جدا
خدا حسین و حسن [illegible] دوای ترا
طبیب [illegible]
چرا تو [illegible] امام شهید
شنید [illegible] خواهران [illegible] زینب و [illegible]
نهاد سر [illegible] زینب

[illegible] خواهر [illegible] دارم
مگر بگفت که ای [illegible] پیدا دارم
[illegible] از اجل [illegible]
[illegible] ساخت [illegible]
[illegible] مرا [illegible]
[illegible] حلال [illegible]
[illegible] اجل [illegible]
[illegible] یا [illegible]
برای من [illegible] حسن [illegible]
[illegible] امام حسن
[illegible]
[illegible] حسن
اجل [illegible]
[illegible] زجان [illegible] دل [illegible]
[illegible] دیده
[illegible] خون [illegible] سر [illegible] برادرت [illegible]
[illegible] زینب و [illegible] باد
شنید زینب و [illegible]
مخدرات حرم [illegible] ماتم داد

[illegible] لب [illegible] ماتم [illegible]
[illegible] حسن [illegible] زینب نالید
[illegible] حسن [illegible] بر [illegible]
[illegible] حسن مجتبی [illegible]
[illegible] حسن آل عبا [illegible]
خواهران [illegible] بر [illegible]
برادرم [illegible] زاران [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] دل زینب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] لعل [illegible]
[illegible]
[illegible] زینب [illegible]
[illegible] غبار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اعلام [illegible]
[illegible] نصرت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]

چو سید الشهدا از فغان بگوشش رسید
ز خانه جانب قاسم باضطراب دوید
چو دید سر گریبان دریده تا دامن
فتاده و افکنده شال در گردن
سر شکسته و موی پریشان است
نظاره کرد که مشغول [illegible] گریبان است
ز غصه آتش [illegible] با دل زار
چه صبح [illegible] نعره زد بار
ز داغ حال برادر حسن [illegible]
شکسته [illegible] فلک [illegible] انداخت
زبان عرض مدار [illegible]
[illegible]
برادر حسن [illegible]
ز جان گذشته اجل [illegible] او
نشسته [illegible] دیده تر او
رانشتاب [illegible] بگوشش آمد
چو سید الشهدا [illegible] دیدن
دیدش [illegible] حسن
[illegible] امام
دو دیده تا [illegible]

شه سریر نشینی بجای سلطان بود
نشسته [illegible] بجای کیهان بود
چو پاره عرش [illegible] مصحف دین بود
[illegible] آمده
ز جان [illegible]
[illegible] لعل [illegible]
ز ... روح
قفس شکسته ... طایر روح
شکسته [illegible] ز تن [illegible]
... غرا ...
نشسته ... و مادر
شده ... چه ...
پیش ... کرده ...
... برادر ...
... ز برادر ...
سر داغ حال ...
... نغمه ...
ز بیت ... معجب ...
... نیل مصیبت ...
فلک ... زمین ...

اجل ... شده ... سر چمن
... حسن
... بردار
... حسن ... از کنار
... بار
... برادر ...
... برادر ...
... جام اجل
... داغ ...
نشسته ... یار
... لب ...
لب ... دهان حسین
... حسین
... گفت ... حسین
... جان حسین ...
بهار ...
... نکرد
... کردند
چرا حسین و حسن ...
چرا عداوت ...
... بیکسی ...
... خواب ...

همه ز ... حسن ...
... نفس ...
... حسن
... امام حسن
... شود ...
... نفس ...
... دل ...
طبیب ...
... حسن ...
... طبیب ...
... طبیب ...
... بود ...
... کنار ...
... کلیم ...
... بهشت ...
... بهشت ...
... حسین ...
... کلیم ...
بهشت ...
... داغ ...

سمنزار از گل لاله بسی حسن حبیب گلچین بود
ز گلبن لاله بسر بس سر بریده نسرین بود

چو اشک لاله بسر زینب بیکسار مر بود
بپیش نظر دیدم سر جبیب اسیر بود

بپیش نظر دیدم جدا با ما و فرزند بهار
مهر جبین سکینه به گوشه ما و غزا

نشسته بود به یک گوشه با بسی پریشان
سر شوریده طره با ماتم پر ملال

سر شوریده به کمال خون و سال
به یکطرف پدرم با سر بریده ماتم

به یکطرف پدر و مادر و خون دیدن خواب
فکنده بود بعالم شدم پریشان احباب

چو حال زینب پریشان شدم بجانب احباب
ز اشتیاق دو دیده چو جان دیدم

گرفت جلد بکنار مرا چو جان پدر
نهاد لب بلب من باشتیاق پدر

نهاد لب بلب من بسی جنیز داد
بگریه مادر من بوسه به نیم داد

بگریه مادر من دید و نالیدم
چه بلبلی من و عندلیب و نالیدم

ویران ریاض شدم احوال گریه پرسیدم
بشیع ناله و احوال غزای تو ایم

بگریه مادر من گفت در غزای تو ایم
چو لاله داغ دیدن گلشن از جا بجا تو ایم

بدر بمانده فلک دو روزگار ترا
زمانه از قدری ساخته است کار ترا

زمانه از قدری باغ میهمان منی
علی الصباح دوین باغ جمیع انجمنی

علی الصباح بدیگر نبود دوین بزم اشکار
که دیگر نرفته بقدرت اخترین بیدار

نخیزید شوق ولطف از خواب اخترین بیدار
بصد الم شدم از اشتیاق احبابم

نشسته بدل اشتیاق اشاره بکوزه آب ہمم
سر شیشه شعله بدل اشاره بکوزه سوخت

اجل بخود که اشاره جانم سوخت
چو آب کوزه بجلقم رسید جانم سوخت

چو آب کوزه دل عطش جانم سوخت
چو شمع ز آتش دل بس غم طالعمن

بیداد از تو جدا شوم طالع من
تسلی دل طفل بکشته با مرا زینب

تسلی دل با امم و خواهرم زینب
تو ماندی و غم ایام باشی و مادرم زینب

برای من تو بدرد ناگوار شنید
برای من تو بدرد آب ناگوار چشید

حسین چو قصه آن آب ناگوار شنید
ز حرف آب بشن بر دجله بردوخت

ز التهاب جگر کوزه از دجله صد بردوخت
لب بماند و حسن از نگار صد بردوخت

بگریه گفت برادر بکوزه زهر جفاست
بنام نامی من سهم بهر دست قضاست

بنام نامی من اب بخورده ام کافیست
شنوشی آب برین اب من بست آب نویست

بکوزه نیست مرا بس بست ترکانه تقدیر
نوشته است پس از آب جدول تقدیر

نوشته است برای از آب بعد فولاد
بسر آب بنجیب زینب بعد فولاد

رسید چو جان گلوبت به آب خداداد
به قتلگاه ندا آب حسین شده

اشاره کرده زینب که بر سر من شده
اشاره کرده است غزا دار من ارد من

ترا ایست حسین برادر من
بگیر کوزه ز دست که ماندی تو ولی امام حسن

ترا ایست که ماندی اتو ولی امام حسن
ترا ایست چشم انتظار بیداد است

دو دیده زینب چشم بدیداد است
دو دیده زینب بره او فتاده بسعید است

بصد تسلیه بر او فتاده جدا وزین
بصد تسلیه بدست حسین فرزند زین

گرفت کوزه زدست حسین ز برین
گرفت کوزه ز دست حسین کجی برین

رسید جوش ز دریا و خنده رفته زهراست
یقین بالی چشم شد که از اوج او اول است

حسن بمعصوم که وزان اوج او اول است

شنیدند جمع بیدرش ز خونین و بیگانه
بشمع شنیده بر افشان خرابه پروانه

بشمع شده گریه افشان سرنیان
بشمع در و داغ گریه جسم از جان

فراق نامه بکف در و داغ جسم از جان
بصد تسلیه نیابد و داغ ز من

بصد تسلیه نیابد افغان از من
بصد تسلیه افغان زینب حسن

سر شوریده خانه آغوش زینب امام حسن
سر شوریده آغوش زینب سر سینه

گل از مردی دستی به سر گریه بوده
مخدرات حرم ایر ار دیده

مخدرات حرم به یکان یکان همه
یکان یکان بدیدار و داغ پدر

رسید نوبت قاسم بجور و داغ بدر
رسید نوبت قاسم بجور از جاب ز فلک و شر

رسید نوبت دل احباب محبوب
بجز من دل و کرده بسی ز سینه یعقوب

کسی جا حبیب پدر بود و کرده بسر تسلیب یعقوب
بهم شنیده بود و یوسف بر سینه نهاد

بهم شنیده بود و بسان وصل سینه نهاد
گرفت دست حسین بحسرت داد

گرفت دست و دانه را نیم ز رحمت داد
و سکینه بخود و بسر نیست بس جگرم

بگریه گفت برادر نیم بپاره جگرم
زمانه نشست نمک زند بپاره جگرم

زمانه نشست به یک بپاره سوخت
ولت سال نشستیان بی پدر سوخت

ولت سال تیمیان بی پدر این قاسم دوخت
فلک قبای یتیمی برای قاسم دوخت

شده است دست من از دامن شهم کوتاه
بیا سمی و عبید الله
تو بعد ازین به بنا سازند
خضاب از خون ان سازند
کربلا چو بهار ترا زبس ارغوان گلستان سازند
ز خون نشسته بسر روان
سیاه گشته حرم و در بدر تو سر ز جان
ز سر گذشته و دست اسیر گشته ز جان
بخیمه گاه تو از دود و ناله جانکاه
شود بلند ز دل ها فغیله غیر آه
برای قاسم ناکام من وران وادی
ز خون ساز نما بس عیش دامادی
بکار حجله ایشان چو بدو زند
خضاب بستر عیش عروس و عزا
شوید جمع چو بر دور بیکس مرا
دران معامله خالی سینه ام بقیس ان
نماند تا به کفن قاتل است
دلم ... بصر
سر ... خون بگویم ... ابکارم

ودید زینب و لختش بیتابی زینب
فتاد آفتاب افتاد
زبام چرخ فلک لاشت امام مبین
بروی لاشت چو افتاد ان برین
کباب شد جگر فاطمه دل داغ
گرفت دست بیلوز روز جگر با استغاث
شروع کرد بخون از زینب
ز سینه پاره ان جگر بریزند
چو بیکسی که ز نفس پاره ان تیغ خضاب
ز روی لاشت چو جون ناخن آب
دوباره کرد وداع حرم ز سینه زینب
سری نهاد بزانوی خواهران بر لب
حسین نهاد لبش او عقد جان بر لب
سر شید از دل خون ان نه ناله جانکاه
بگفت اشهدان لا اله الا الله
دوباره چون دل گل لبش همه فیه باد
با ستان خدا ان کرد روح او پرواز
سر شید زینب ناله زار بسید
سر بوش فاطمه بود او بجلد رسید

ضربات گشوده کرد بپا از حرم
شود بدست علم ناله از نعما بر چیم
زبان خامه ز شرح مصیبت گوید
ببین ز شرح غم سبط زمین
بدرگه از خدا با با نفس حسین
پاره پاره ایستاد جون ازین بی تخت
بان نفس که جگر ز تقش بروان ریزد
بکام او مهر ان شهید جفا
بکام ان ... الله سید الشهدا
بگریه های جگر سوز در عزا داران
بحرمت ملک ... گه بر سر گریه کاران
کرم ... کرده دست زار خط
معینا بخطا بکند از اشک خطا
سیاه نامه تراز است خطا است
گر جرم برون زحد است تراز ز خطا خطا است
ولی عطا تو از قیاس است
چه بندی برد بسا ... گذری ز جرم خطا

واقعه وداع حضرت
زینب به مدینه ... گریه
ایا شهید اکبر ز اشک الشهدا ...
بیا که پاره پاره ... سرا
معجر گرفت دامن دل لب
گرفت نامه از مدینه دل ایست
چو ناله بار رحیل از افغان جون گلگون است
دل ایابی ... گلگون ... است
لشکر بنیاد غدار کرد ... زمین گرد
عجب مدار که به سر خون ... دیده
ز دل چو اشک ها بجا ... از راه
ز نیست ها ... بلبل ... الم
گشوده ماه ... لشکر
ز داغ ... لبا ... فرو
... اشک عطار و سوار ... ساخت
یا حسین ... آه ... رسید
... بدفن ... بگذار
... دوری ... رحیل فراق
سر ... جلال ... بلبل
گذشت ... شام ... بلاغ ...

بلال تو چه [illegible] تیغ تیغ سر بریده
[illegible] ملک زبان بریده
وشیعه ما [illegible] امید ارایست
ز [illegible] گرمی بازار است
شتاع [illegible] ارباب [illegible] آه ملک
بزرگش و دل ارباب و وعده آه ملک
شد دوست [illegible] نعمت با هم فلک
کند [illegible] زاده [illegible]
بکار [illegible]
کس [illegible] بنا سے الحاد است
سر [illegible] نیک و باد است
عجب [illegible] بالا [illegible] ثقلین
[illegible] حسنین
[illegible] آل [illegible]
[illegible]
[illegible] ریحان
[illegible] خزان
[illegible]
[illegible] دید
[illegible] بجای [illegible]
برای [illegible] رفت [illegible]

آن [illegible] ریحان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دین [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible]
[illegible]
[illegible]
خطا [illegible]
[illegible]

سخن از حجاز [illegible] عراق [illegible]
[illegible] اهل اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دل [illegible]

[illegible] عراق [illegible]
[illegible] اهل اتفاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسوی کربلا و بلای سرشته محمل من
که [illegible] بانگ درای [illegible] جاودان من

غریب و در وطنم [illegible] آگاه من است
[illegible] وطن است

چرا که کربلا [illegible] تقدیر
[illegible] ناخن شیر

زبان [illegible] دل ماست [illegible]
گره گشای [illegible]

[illegible]

چو در عراق [illegible]
دران زمین [illegible]

[illegible] جان [illegible]
[illegible] شود

[illegible] بلا [illegible]
[illegible]

شهادت است [illegible]
کنند [illegible]

[illegible] خون [illegible]

ز دین گذشته همه کفر اختیار کنند
مخدرات حرم را اسیر و خوار کنند

برای تعزیت و خواری [illegible] بازار
کشند عصمت [illegible] پریشانی

دران میانه [illegible] پدر و مادر [illegible]
[illegible] فدای [illegible]

بمن عطاست بلا [illegible] من است
شفاعت [illegible] غم باشد

[illegible] رضای [illegible]
اگر [illegible]

[illegible] شمع [illegible] بزرگوار
[illegible] زیارت [illegible]

که آرزوی [illegible]
[illegible] داغ [illegible]

روان شدند بسوی [illegible]
شدند [illegible]

[illegible] حرم [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible]

زینب

ز سر گذشته [illegible] ره خدا امام عباد
[illegible] بزرگوار [illegible]

بپای [illegible] حسین
[illegible] حسین

مگر که گفت گرامی [illegible] دل است [illegible] حسین
[illegible]

منم که [illegible] بود
[illegible] زلف [illegible] بود

مرا عماری [illegible] سنبل [illegible] می بردی
[illegible] می بردی

[illegible]
بعیدگاه [illegible]

منم که فاطمه [illegible] حرم [illegible] بود
منم که مادر [illegible] نازم بود

منم که [illegible] تو ام
منم که روضه [illegible] تو ام

کنون زمانه جدا [illegible] آرزوی تو ام
[illegible]

زبان [illegible] جدائی [illegible]
اجل [illegible]

نصیب [illegible]
[illegible] جان [illegible]

[illegible]

حسین [illegible]
[illegible]

ز بیکسی شاه شهید [illegible] زینب
[illegible]

[illegible] دل [illegible]
[illegible] حسین

[illegible] گفت گرامی [illegible] جان حسین
شده [illegible]

بسوی کوفه [illegible]
از این [illegible]

اگر برای حسین [illegible]
[illegible] دیدم

[illegible] داغ [illegible] دیدم

چهار سرو سهی کاشتم بگلزار ارم
ازین خوشم که امروز یک حسین دارم
دلم خوش است که سر در بلا شده است
حسین معصوم صحرای کربلا شده است
بسی نصیب زینب و اسیری دیده
بجز ستم زینب خبرت دیده
بجز سر جدا از تن سرفشن دیده
بجز غم نصیب کسی نیست
عدار کسی را ادار کسی نیست
بجز کفن نصیب سر بلا جا داده
بجز کفن نصیب است یا جا داده
بهیچ داوری من نصیب است یا جا داده
بهیچ داوری بجز من نصیب است یا جاه
یتیم بیدون باره سر دارم
بمن خزانه ز داغ یتیم تر دارم
بجز غمت گریه جالت اثنا دارم
دو بودن زاغصه دل بتاب ز فولاد است
لب است خشم اساس
لب امام خشک ز غم اساس
بسکن ناله زینب امام خارجه ادا
گرفت یاسنی زینب رسول مجید
نهاد سر بیت طالع الحرم دعا
چو چشم طالع الحرم دعا نمود

نگاه او ز رخ یار بان دیده تا مژگان
کشود بال از آن روضه در ریاض جنان
نظاره کرد دختران یار سیده باغ دید
زداغ برکف لاله چو بر سراغی دید
سرشک خاک لب بطین چو برجان آل
بوصف ذات صفاتش فشرده از اوراق
چو وصف ذات سرع ند
دیده بنفل سراب لب سر اس بکند
چو روح خضر چو چشمه دید
جابجا زعرق غنچه جیج پستان هوا بالیده
بدوی آب چو باغ ابر ابراهیم
بروی ریاضی چو پشتی کلیم
ز جمع کناره ریاضی نهال چو دید
بهر ریاض گوارا دید
نشسته بر لب کوثر ز چین چشمه آبیاری دید
زاشک دیده سر شود
زاشک یار دیده سر شود
زدود سیر باغ آن شهر یار گوارش بود
چو دید دیده که علم ثقلین
باشتیاق ملاقات سید حسین
درید مرتد اشک خود امام حسین

خبر شوق برآمد زجا رسول مجید
بپیش بر امام شهید
کشود خانه از عقب بیکس بودند
چو جد و طالب و مطلوب بیکس بودند
بشیر یوسف و یعقوب ز آن دو فخر زمین
ز اشک و آه جگرسوز آن دو شاد حزن
نشاط خانه فردوس شاد چو بیت حزن
خطاب کرد شاه شهیب سر
گرامی شافته از زبر تیغ قربان سر
بیا که بهین دوست
بر سر و بلا بده بهشت از آن اوست
چراکه نقش شمع النزام سن
ز نوش بگذر و ز علاقی انجان سن
وصال همی طلبی جان فدای جانان کن
ز بخی از خدا بر جهان و هرچه درو است
تمام ساز برای ما و محبت دوست
تمام ساز ز آتش آن گیرند
ز آب باتش اگر دم و خون سازند
ز طلق گر سر نیزه اگر جفا سازند
تو سر کن وفا کن اگر جفا سازند
بحبد خود و وفا کن اگر جفا سازند
بپیچ سر اگرت سر از تن جدا سازند

بیا بیار و دگر یا تو خصم دست من
دعا کن برای امت من
بنه به تیغ دعا کن لب نشست
رسید ترا بدم و اپس بیر از تیر
بپهلوی بیت علمدارت
نجوان لشکر گلی گلزارت
کشنده بیند داغ ز دوید بشام
بنحیب داغ زینب ناکام
روو اسیر نحو قوای زینب سازند
چراغ بزم سپیدی سازند
بخدرات ترا نا امید عشق سازند
چراغ مجلس بیرن سن
ز سر کربلا گلشن
ببین تمیه اسباب بیری [illegible]
بسر کربلا تو بین سر
[illegible] رسول بیدار
[illegible] خواب
شهادت سید الشهدا
اشاره کرد عباس ریاض وفا
گرامی عباس ریاض سن
[illegible] را پاکن
برای الحرم سر از را پاکن

سیاه پوش کجا با هودجی مرتب ساز
به شه نشین تو جای زینب نیاز
چو زینبه هودج دیگر بهر من
سکینه را نشان در کنار یتیم پرور من
که او دست در عقب من شهربانو را
نشان هودج زرتار شید محمل او را
بلند ساز چو خورشید جعفر را
سان از برادر و در عقب علی اکبر را
ساز از برای حسن سفارش از زر
بپا سازی ام محمل به سبزت آن دختر
برای فاطمه نامزد قاسم باشی
چرا که زینب بیا نعشش باشی
بگو بیاورد تا قاسم و در این راه
عروس نشسته در این بیابان بگذارد
به پیله هودجی از بهر مدینه وا گذارد
نجیب فاطمه برادر بنشین
بحضرت کلثوم بهر شمع با اندیش
بگو به حضرت … باشی
زنان … سفید و سیاه
… الله
موالیان مرا …
بگو که این سفر آخر است …

با من قافله سالار کربلا عباس
خطاب کرد و بهر دم که ای معاذ الناس
برادرم سفر کوفه در نظر دارد
بیا و دست … تنهای … سر دارد
براه دوست … نگهیم
به باغ ماده … نگهای … به بینیم
باغ … نیست که دیدار … باشد
نصیب نیست … خوش باشد
با سفر که بلاست عهد و وفاست
… بر عهد عباس
شنید نالهٔ عباس مادر عباس
به لب نهاد لب روح پرور عباس
… حلال جانت باد
بگریه گفت که شیرم حلال … ای زیاد
ز دیده … ای رضا باشی
… رضای خدا باشی
بیا رضای دل من اگر رضا باشی
ببر … کنیف … بیرم
شده بدامن قضا بسته زبان … بیرم
وصیتی … جانت
تو لاله … حسین … جانت
الا تو قوت … حسین … جانت

بگردان

بگردان تو اگر دوست جان سودا دارم
… حسین … سودا دارم
دلی … حسین جدا نشوی
سکینه و دو … از حسین جدا نشوی
جفای خلق … برادر او باشی
بپای راحت خلوت … برادر او باشی
بپیش دیده … باشی
… زینب … باشی
بقاسم و علی اکبر … تو همه
زمانه تیغ اگر … بیجا
سیاه زینب و کلثوم را … بگردانم
سپاه از … بحر … سفر اند
سیاه … طفل … دو خطر اند
سکینه و علی اصغر و طفل تو … شمع
زیاده جان … تعصب
… کتب
بریزین … ایشان … جعفر
… عون و محمد و جعفر
… زمین … عون …
… سید الشهدا
عوض … جان تو … سید الشهدا
حقوق مادری من حلال باد ترا

نشست حضرت عباس و دیده تر را
نشاند مادر را
در آب دیده چو مردم …
وداع کرد و برای سفر … باشد
… ناله …
… آل یاسین را
… محمل … ایشان
نشاند پرده … برداشت
درای قافله کربلا صدا برداشت
… برداشت
… شاه … موج گرفت
… زینب … کلثوم … وداع
زنان … زینب و کلثوم … قاسم
… جوانان …
… شاه … وداع
موالیان … زینب
… زینب
… ضعیف …
ز دو … سفر …
… برادر …
… چاره …
… زینب …

بناله در قدمم باب کامیاب افتاد
چنانکه زلزله در عالم خراب افتاد

سکینه گفت پدر پرده زسر پوشم
تمام خاطر عاطر ترا فراموشم

تمام خاطر عاطر سکینه دل من
بسینه ام چو جرس ناله محمل من

سکینه زینت محمل کجاست درا باشد
درون سینه دل از ناله چون درا باشد

درون سینه دل از کاروان جدا باشد
بگو چرا جرس جسم از کنارم
بجنبش جرس و کاروان دارم

اگر بیاد درد و کاروان بدنبال شوم
همه بدو چشم ... دور شوم
ز دولت داد گرو کور شوم

بدو بگو نه دولت ... این قدر سخن
چو شمع گریه کنم عجب ... چراغ دل من
ز خاکپای تو تقسیم این آرزو چراغ من

بخاک بی پدری ... آید از دو ...
نه جامه در بدن چه آید از ... من
تو جامه از بدن من ... بود

اگر بر آمدن جان بدست من ... بود
نشست جامه بر اندام من کفن می بود

بگفت و طرف سنان و کوکب ... برگشت
ز شور سینه چنین گفت تا زبانش برگشت

ز نور سینه ... باب داده شدند
حرم کریم نه زجان ... السعاده شدند

چو شمع ... میکرد
بیک شفاعت همراه ... بیکرد

بیک معالجه جان ... میکرد
بیک شفای ... او میکرد

بیک دعا زبرای دل بیدوای او میکرد
دوای درد دل ... بخانه اغوش

گرفت تنگ چو جانش ... نهاد چشمه نوش
بیک ز لب ... چشم تر میزد

بیک گلاب بروی ... لب میزد
بیک ز درد ... امام حسین

نشست بر سر بالین او امام حسین
... سید الثقلین

چراغ انجمن افروز ... برخیز
بگفت که ای پاره جگر پدر برخیز

سکینه گفت ... دلم ... سمن
نهال بزم ... اضطراب سمن

صبور باش ... شتاب سمن
... امیری شتاب سمن

دلیل

دلیل قافله با اجل بحکم قضاست
چنانکه این سفر ... سر نسب ماست

چنانکه این سفر درد ... کند اخته ام
من از فراق تو بیش از تو دل ... ساخته ام

چو چاره نیست مرا ... اینجاست
چو چاره ... مرا اینجاست

محمد حنفیه برادر ... سروداری
ز ام سلمه بگو ... سر و داری

عمین بیابان ... بال ها و پدر داری
بگو که بی پدرم ... کار نی

بجانان جان منی ... بزرگوار نی
... جاود طلب دارد

نفس ز ... دل این سفر ... دارد
ز فضل ... تن جان بسر ...

اگر چه منزل مادر عراق ... جان من اینجاست
بکربلاست تن من ... ترا انتقا ...

خدا از ... سوزان ... بد بد
خدا امر او دولت ... بیچاره

بکربلا شهید خواهم ... انجا
ستم ... علی اکبر ...

در اینکه ... و بلا شاد و کام ... تسلیم
چو شاد و کام سر با احترام تسلیم

... اضطراب افتاد
شنید فاطمه ... با اضطراب افتاد

بگریه ... عالم ... دره
... فلک ...

سکینه گفت ... وصل ... برگشت
ز قرب وصل تو ... برگشت

اجل ... انتظار ...
اگر اجل ... با دل ...

نوحه وداع ... بیکس ... بود
... و افغان بود

وداع وداع ... بیکس ... ایشان بود
فلک ... کاروان ... بیست

چو شاهزاده ... کاروان ...
... احباب ...

بیکند و دست در آغوش ... جان ...
... جان ... بیست ... بیکس

شدند ... آغوش ... بیکس
دو گل شدند ... از ... بیکس

سکینه گفت که ای از مدینه رنجیده
بهر که چشم وفا داشته جفا دیده
بسر که چشم من نیز بخت برهم
ز تشنگی تب جانسوز ضعف بدن زین بیرم
به تنگ سایه عراق جو زر بیچ
شنیده ام که هوای عراق دشت غریب است
بجای سبزه در او مردم عراق جفاست
سرشت آب و گل مردم عراق نا پیداست
متاع عهد و وفا ز بوستان
بود چنگی ایشان چو کس بیان
چنین عهد و ... سماعت
... گلستان
خدا نکرده که بیند پدر و مادر ترا
شوند صحرا دختران ترا
ندیده ماه شب بسی دختران ترا
بدور دهر ندیده است کس چو حسرت را
به تنها زنده بی کس چنین عصمت ها
بیا و بیل تنها اسیر غم الان هم
کشند ... کنند نقد پدرم
جواب داد که بیرون
به پیش چشم شده صد و در ...

دلیل قافله ما درین سفر اجل است
چرا که حامل تقدیر بر سر عمل است
کسی که سر بسر سنان باشد
چه باک اگر سر من زین سنان ایشان باشد
که بر فراز نی کرد دل خویش ما
کسی که از دل ما شعله آتش ها
چه غم که سوخت که ز نیز قیامت زبانه آتش ما
شود به روز قیامت زبانه آتش ما
ز یادگار رسید در مدینه تو هم باش
بطفل فاطمه نام تو گمرهم باش
بطفل فاطمه با اجبال ثباتست
درین غم و دل من شاد و دوری وصال شماست
غمی که هست مرا دوری دل آرا پدید
گفت و روی برادر زو بار گریه به زاری شد
سکینه عقد غم سر بادا
ز شیون بیت چشم گریه و طوفان را
دو شاهزاده فشرد
چنانکه نوح در ایشان بار رفت
سر گرفته دنبال احباب با تو زیارت
وداع آل محمد که دیده احباب عراق
به سوی دیده دنیا و بعراق
دل از مدینه برید و دنیا و بعراق
ازین زیاده شنیده بود عراق

فقط

شها تو ای که دل ما مدینه غم تست
جهان بیاد محرم سرای ماتم تست
تو ای که نام تو بر زخم دل نمک ریز است
حدیث کرب و بلای تو محشر انگیز است
حدیث کرب و بلا دشت و دشت غربت
نشستم که خاک دیده ام عنبر سرشت باغ کرامت
صفیر ناطقه ام آستین سرم
نجات گشته بر اهل زمین فیض تدبیرم
بسیط در تفضل افتاده شد جام خطاست
تو واقفی که خطا جرعه کش عمیم عطاست
تو صاحب کرمی شیوه فضاست
اگر بشد نتیجه های ... و دل بکرب و بلاست
چو تیغ قبله نما بودی ز آرزم
فیض ...
بود ز حشر امیدوار ز کارم
اگر خطا نبود شیوه ام خطا کارم
اگر خطا کند از فعل زشت بود
اگر رضای تو باشد بهشت بود

واقعه شهادت جناب قاسم علیه السلام مع کلام خطا

محرم آمد و آراست مجلس غم را
خطیب ناله بدل عقد بست ماتم را
بزم وجد غم انگنده را قبا ضیاء بساط
بپرده خون جگر بخیه عروس نشاط
قتیله عیش آراست شمع محفل عیش
سر شته چراغی ز دودمان قریش
سر شته خون جگر
نیارد نجم شاه زنگان بساده و جمیع
بگو بدل که شده عقد عزا انگیز
برای زینت این عرس کلاه ... کین لبریز
شده است ... بجای نقل و حنا
بریزم عیش شهیدان دل و نقل ما کم شد
نثار است خون دل و نیست
ز عیش اگر شهادت نیست
نعیم بهشت
درین نشاط آمین است
بجای شکر غم این نشاط دل شکسته است
هزار نشئه ... سرود و فریاد است
دل سرود بجای سرود و شادی است
سزا آواز مطرب شادیست

باین نشاط شهیدان اگرچه مست شدند
اگر ز خون لب تشنه
چو از خطاب بجام زینب محفل ها
اگر دو بیمه عیش است کربلا حسینی دلها
کفایت است بیمه هم بیت
شمع سر شده و اماو شمع یک دم ز خون لب تشنه
شمع شمع سر ز دوار دیده بخون
میان شمع سر شده ابی گلگون
بجلوه گاه شهاو شهنشاه محمل
نهال او ز نهال این بنانه عروس
سر شده و اماو بدر پای خون جاری
کسنیده سر فرو خورده تیغ بیداری
شکست خورده دست تیغ شمشادی
گمان شده از عیش آباد حسین
بیمه شیر ز عیش آباد حسین عروس
بیمه هم ز نیزه دست الم عروس
همه ز نیزه و شده بابال چون خار
سر گرد خون شده چون شمشیر
سر خون را کرده ز خون شده
روا نیست گل ریحان احمد
طراوت گل لاله در بیابان
ز خون لاله لاله در گلشن خون
تمام شد شمع

ز خون ز تیغ سر گذشت سر آمد سر
ز خون زخم سر شکست اندرون ما
ز خون دامن محمل گلگون
بدیده دامن خون ابر لاله گون
شفق کشیده از خون سر شده چو لاله بخون
تنی بود و سر شده منقش ایراو
سری بود و سر شده بپای براو
فتاده بی سر و دستار بر پا او
زیک طرف بسر و یک طرف براو
زیک طرف اسیر امام زین
پی تا دل حسرت امام زین العابدین
صدا بلند یا لیت جان حسین
صدا ز بانگ زنان جان حسین
زیک کناره ملک بانگ زنان و طفلان
صدای ناله اطفال گریه بیان
صدای پر دوده زینب ز آتش خیمه
ز پیر پال کنیز تا ز خود ز آتش
چو جان سپردی ز خود را ز او بود
بخیمه گاه حرم ز آباد و لوح
بیمه گاه حرم حسین آباد نور
ز گلشن حسین یک و نقطه نور
ز چمن سیاه بیمار به قضا آتش طور
خیمه بخال سیاه و بیمار از قضا خورشید
بخیمه و بود و بیماری سرا خورشید
ز نور صورت پاکش سر آمده صبح امید
یا نقش ز نور پاکش آینه دارد صبح امید

فتاده برخ او حلقه های زلف سیاه
ز شمس نیم نیمه شب
رسیده بر سر و کاکل و پیچ دریم
چو حال ماه بود و زلف خم در خم
سیاه پوش بنفشه و دست
بنفشه رنگ غنچه و دلبر بود و شد
لبش بگفتن سخن از غنچه و تنفس
خنان ز غیره او گرد و بنفشه شفق اندود
شود از غنچه بی خورشید آب و
گل همیشه بهار عدالت قاسم داماد
طراوت چمن خلد قاسم رسید
گل سیه سر آفتاب رسید
بگنبد تا رسیدم آفتاب
بنگ قطره ز آفتاب گرفت
سه بنگ و دامان آفتاب گرفت
شهید اصحاب و دامان ز آتش آفتاب
خنان نگاه از آن امام مبین
نماد سر لشکر آن امام دین
نماد سر لقا ز نوای بنای خانه دین
سر گرفت ز گرمای آفتاب عالمتاب
گفت سر از آفتاب جهان تابید سیراب
جهان باغ وجود از آب و تشنگی سیراب

ز بیکسی جان حسین و دل شده دشمن شاد
ز بیکسی جان حسین سر شده بخاک برباد
شده ز آستین رخ بخون
بگلگون اشک در بیابان
سر گشته علم کربلا از غصه در بیابان
نگاه چو لاله امام حسن
بخون خط لاله امام حسین
سر گرفت بکاکل شهد خلد دارد این
زیب غنچه دل پاره پاره لب
بنگ غنچه دل و روی جان شهید
بنگ دم آغوش و روی افشاند راه سر
سر گرفت و از آغوش سرافشانده راه
سینه سر ز زین
سر سر سینه فخر زین
ز فخر شرحی و بحیره ترا بیار زادی این
دل خون نامه بجیره بیاد دوست
بجیره خون خط شهادت دوست
سر گفت سر که این خط سر کرده دوست
سر گفت سر که این یاد دل سرود
ببین شفق که باده خون سرود
همین شفق غنچه خون سرود
نه بیابان همین که زخم و حسرت رفته خون
دل بیار آب ابد است بنگ آید
دل پیامبر لبیک و ملت لبیک آید
جهان غمی که بهشتی و دولت لبیک
جهان آسیه عشرت شده آلوده
جهار ز خشم سر ز آلوده
قیامت اینجا بخون شفق
کسند مطالعه این سخن

ازین زیاده غمی خاطرم ندارد یاد
ز ... چراغ در ره باد
نهاده هیچ سپهر از غمی که بنهیم
نهاده ... بریده می‌بینیم
برادران همه را سر بریده ... گلهای چیده می‌بینیم
نزار و افسرده چو مرغ شد به حرم
ز بیضه در قفس افتاده مرغ زندگی سیرم
لب است مستی من از ملال سخن
لبم ز ... فارغ از ملال سخن
چه شود که مرا فارغ از وصف جدال
ز ... حجله ... شاه ... نصیب او
سر شوده ... فاطمه از عقد ... نصیب اوبا
سر شد فاطمه حسرت اشک ... افشاند
زینب بر او اشک ... دیده ... افشاند
به رنگ ... سخن گردی
بگفت ... از این سخن آوردی
که گفت کجا بم ... ابادم آوردی
وصیت پدرت را بجز حسن
مجتبی ... بیچ ... کرده بمن
برادرم حسن ... بیاد
ببین ... غم ... کنم ...
سرین ... بزم عزا ... راست ... سازم ... دلشاد
عروس فاطمه را ...

بحجله گاه اشاه عروسی ... شادی
... ز شاه نمر ... شد دلشادی
زراه چو ... ز اشک ... ابر ... افتاد
شنید قاسم ... اشک ... سیلاب ... افتاد
ز طفل اشک ... نمر
چو ... سر و سرکشند ... نگرد و ... دامم
بگریه گفت که سر در رضای ... داور ...
بجان ... ره رضای ...
ولی بدیده العاف کی توان دیدن
کفن بجای لباس ... پوشیدن
ای عروس ... دوم ... و حجله ... کافور
... خلعت ... دانا ... حضور
زدود ... شده ... دوم
ببین ... عروس ... داغ بدل
حرم ... گریبان چو لاله داغ ... بدل
حیات ... من از حیات خوش ...
حیات از ... عیش ... دیدن
سمن ... ز نامرادی ... من
سر ... آراید ... عروس
... بزم ... روی عروس
از این ... سیم ... روی عروس
چراغ لاله ز ... است ...

مراد ... ریش ... لباس ... ریشه ...
بخوان ... زینب ... نمر ... سپید ... ماتم ...
دوباره چون گل ... صورتش ... باید
گلاب ... اشک ... ببر ... زینت ...
... ببارد ... بگریه گفت که ... زینب ... ابد
بپیش ... صف ... آه ... سر ...
... قاسم ... دیده ... دیده ...
سر از زینب ... دو دیده ...
چو دیده زینب ... ... بباب
دو دیده زینب ... مرغ ...
در دیده ... قرار ... ...
بدر ... شبستان ... پروانه ... زینب
بگوش زینب آمده ... لبان
... زینب ... ماتم ... ببستان
افتاد ... گرامی ... غم ... غراقی ... شب
... بیا ... مجلس ... غیش ...
گرامی ... اصفار ...
قدرات حرم ... مجلس ... قاسم
زینب ... زلف ... بپا ... لاسم
... عیش ... ...

چو ... سخن ... شادی
... قاسم ... قبای دامادی
کشید ... بر ... قاسم
... پیراهن بر ... مادر قاسم
گلاب ... بر ... بیچاره ... بستن
جبه ... خاموش ... ... آئین
بگو گلاب ... لوای ... طیبه ...
نماند ... وقت ... داماد
بحجله گاه ... ...
... ... چون گل ...
... فاطمه ... چون ... اجازت ...
... از ... ...
بطرف قد ... و ... شاد
... زینب ... عشرت داد
بیایید ... داماد ... شادی
... جبین ... بزم دامادی
بگریه گفت ... لباس ...
... شوید ... بزم عزا ...
... گل ... عیش ...
... ...
حنا بچه ... ...
چراکه ... ...
گلاب اگر ... شود ... خضاب ...
زعفران ... بجای حنا بچه ...

بحجله گاه عروس ای جماعت سوری
ز آه سرد بیارید شمع کافورے
ز آه سرد بیکبار سر نهید
سرود عیش بلب دیده اشک نثار نهید
بسوی اکبر و داماد اندرین محفل
بدل سوزی اندرین پاره دل
شود بدیع بدل سوزی نهید عروس
بجای عود بجیب آئینه رو بر عروس
سرگشته چو آئینه صورت لقاب عروس
سرشود از گل صورت خورشیدی
نشسته دیده بخاک پیاده خورشیدی
دریده دیده سرپیان صبح اسپیدی
دریده دیده دو اکبر گل اورا
نشان بسنبل معکر و دو زلف را
نمود داغ سر افگنده بزیر
چو تیغ قصه تقصیب کرده سر تصویر
لبش چو غنچه بستر جمیل و جاری
سر شمع بزم عروسان ز دیده باری
چو شمع بزم عروسان آواره درش غش
ز آتش دل آواره در غش
گرفت زینب بیمن جگر و گل ابش
بچشم تر عروسان شود گل ابش

گریه گفت القربان چشم خونبار
رسانده باب امام حسن سلام بسیار
رسانده بابت داغ امام حسن
برای عقد بدر و داغ امام اوربن
اجازت از تو طلب ای گل نثار
بمن جواب چه پیکو ای انتظار بر آر
بگو جواب پدر از انتظار داماد
بگو جواب چون نام عقد و شادی
شنید فاطمه چون بزم عروسی کار شادی
حدیث جلوه بزم عروسی جگر سوم
گریه گفت کرای عمه عروسی نه بال و پیر
زوام حادثه در جهیز باید
مرا بجلوت تابوت سیه باید و دل باید
عروس را صفتی باید شادی
بحجله گاه در شادی و غم و داماد
تقتلگاه روم بیکیا غزا و داماد
سنے تو دیده بگیتی و در ظلم
شاده دست پدر دل ز غم کباب بزم
تو دل کباب او من از تو دل کباب شوم
حسین شاده غمی من چگونه شاد شوم
خدا نکرده که من از تیغ نامراد شوم

سر شده بدیده عمودی زلف می بیمم
پیان بحجله بهشت نشاط نمیشم
پیان بحجله نفیس و شنا باشد
و ز خود بگو که گریبان دو نعم جدا باشد
زبان او من از بدن جدا باشد
سراو و نیز آو آور است
ببین عروس سزاوار حجله گاه نور است
مرا حنای عروسی حنوط کافور است
مرا حنا ست عروسی انجمن بشر
مرا حنا ست ز عشق انجمن بشر
حدیث مرگ من از سرفتن بشر
نقاب بر روی عروسی پوشیده بیست
نقاب بر روی عروسی من چه سرکه بیست
چه بزم شادی ما که سر کربلا اینست
چه بزم شادی عروسان کربلا اینست
بسر که عشق ماتم شهید است
شب عروسی ما صبح تیر تاب است
چه شاد زینب کرده دیباچه اقتاد
چه شاد زینب با اضطراب اقتاد
ازین سخن دل زینب بپیچ و تاب اقتاد
بنگ زلف عروسان بپیچ و تاب اقتاد
بسنگ زلف همه شیر سیاه تو دام
گریه گفت که ای عمه بزرگوار تو دام
گریه گفت بابا سبب بیمن برسیدم
مطلع نوعی تو سبب نمعه پریشانم
چو زلف در هم نو بسعو پریشانم

مصیبت سزا رضای پدر که حکم قضا
بیچ سر قضا شود رضا رضای خدا
مطلع حکم قضا شود و نامرادی رضا
چو ساخت فاطمه با سوز گفته بیش
چو شمع بزم عروسان سر گننده بیش
چو شمع بزم رضای پدر رضای من است
گریه گفت رضای پدر رضای من است
نقادی نکند عیش این عزای من است
گریه کرد عیش برادر و
شنید زینب و روجانب برادر کرد
حدیث فاطمه عقد اسم گرد
حدیث فاطمه بسیار کبا و
حدیث شادی و بسیار مجلد و داماد
حرم بتهنیت انجمن آرا تمام
شدند انجمن آرا اضطراب تمام
دو بدیادر قاسم با فرزند بتر این امام
گرفت داورین و باور قاسم
گریه گفت که ای یاور بالکم از سر قاسم
مباد و سایه بر سر گل نیست
مبادا در جهان بدار مبارک نیست
چه تیغ غم مراد در جهان مبارک نیست
خنا بدست بیکان کجا عشق بگاه
ز آب در نقش و خنا عشق بجز تیغ
چو دست نقل و خنا عشق

عروس غنچه عطر و گلاب میخواهد
طلا و وسمه و حنا و خضاب میخواهد
طلا و وسمه و غنچه جان
من کنم شرح وصفی زبان [illegible] باشد ان
من شب شمع نیم شب عروس
به شبم [illegible] بزم آراسته عروس
[illegible] پادشای عروس
[illegible] عروس
[illegible] نمایند [illegible] عروس
به شادی و [illegible] عروسی
سینه [illegible] با تابوت
[illegible] با یاقوت
[illegible] پادشاه
[illegible] داماد
جواب گفته باد [illegible] این عروس و داماد
[illegible] بزرگ [illegible] باشد
[illegible] رضا باشد
تقدیر [illegible] انجام
[illegible] تمام
[illegible] بزم [illegible]
غرض [illegible] عروس
[illegible] عروس
[illegible] داماد و [illegible] عروس

برای تهنیت او عروس نوداماد
عقد [illegible] شنود و بیار [illegible] باد
شد [illegible] بین [illegible] ماه
[illegible] برج خلوت [illegible] برای منزل ماه
[illegible] فلک [illegible] وصال رسید
[illegible] شب وصال رسید
چو روز [illegible] آمد شب بار از وال رسید
[illegible] آفتاب جهان تاب [illegible] عروس
دو آفتاب [illegible] روی ماه عروس
[illegible] داماد در روی [illegible] آه عروس
[illegible] او شد [illegible] مجلس غم
[illegible] شمع [illegible]
عروس [illegible] بیان [illegible] ماتم
[illegible] مرادی [illegible] بود
زنا مرادی عجب بود
دل [illegible] داماد عروس [illegible] بود
[illegible] دو جگر [illegible]
بجمله دو وصل آن دو [illegible] جناب
غرض لقای [illegible] شب [illegible] لقای جناب
[illegible] عروس
[illegible] حال عروس
[illegible] داماد [illegible] وصال عروس
[illegible] جان [illegible] نالید
[illegible] از [illegible] بنالید
[illegible] عروس [illegible]
[illegible] رضا [illegible]
[illegible]

[illegible] گفت [illegible] بار [illegible]
[illegible] نور [illegible]
بجوان [illegible] جهان [illegible] باشی
[illegible] من باشی
[illegible] فرزا من باشی
نشد نصیب [illegible] شمع [illegible]
[illegible] جان [illegible]
نشد نصیب [illegible] شمع [illegible]
[illegible] خلوت [illegible]
نشد نصیب [illegible] سر [illegible]
رسیده وقت [illegible] نرفت
رسیده وقت [illegible] اضطراب [illegible] آفتاب [illegible]
عروس [illegible] قاسم [illegible] پریشان [illegible]
نقاب [illegible] باغ مراد
[illegible] گفت [illegible] باد
[illegible] گفت [illegible]
عروس [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] وقت آمدن [illegible] عروس
[illegible] دی نازک عروس
[illegible] بود [illegible]
[illegible] میخواهیم
[illegible] طلا [illegible] میخواهیم
[illegible] روی [illegible] میخواهیم

[illegible] دست [illegible] داماد
[illegible] آفتاب [illegible] داد
[illegible] من
[illegible] گفت [illegible] من
[illegible] من
[illegible] وصیت [illegible]
بود [illegible] داماد من [illegible]
عروسی [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] داماد [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] داماد [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
بیا [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]

ز التفات لوای آفتاب صبح امید
برنگ ذره سر من بآفتاب رسید
مرا لب است لب تشنه نیست دامادی
مرا لب است تشنه تو شربت شادی
مرا حیات ز شهادت کوتاه است
اجازتی که مرا زور فرس بیک نفس راه است
بقتلگاه بفردوس سر الصاف
برای کشته ره تو از سر ندارد و نشاط از روز محشر
شب زفاف بیداری قاسم
چو سیدالشهدا دید زاری قاسم
برای جنان بیقراری قاسم
برای شهادت قامت قاسم
طلب نمود لباس آراست قامت قاسم
چو نخل تعزیه آراست عیش ابر
جنازه چو چون گل لباس برکاب در دلبر
کفن بابدن و یادر مقصد
وداع الحرم کرد و داد شد بحجله گاه او
بقتلگاه ز ره دوان شد بتیغ شد
چو آفتاب دران کار زار تیغ شهید
کسی چو شیره نمود در کوه بخورشید

بسینه کرد چو قلب الانتدل شکاه
سپهر عقد و خود ابدا الشد و تقلب سپاه
ز جد جد خود دست بانیان بنیرو
سر کرد و تیغ بخاک کشتن نوفان بنیرو
بخون سر من در خاک عنصر هوا او بود
تنش بخاک خاشاک نجون نشا او بود
چنان ز نیزه های سخون بدر خنده
که آفتاب ز عطش در جنه
نهفته چو غنچه تصویر در دهان
زبان چو غنچه سپاه عشاو
ز خونی دایره بود و راه سپاه در میان افتاد
بنکهت نقطه بسین باربد
بستر و بیک غنچه های از جسم دید
ز ان تو بیس ابر و غنچه جرکفاد
که لب بستن تن او غنچه در میان
ز بیش غنچه جر دار و کشت ابلیس ز جد
لباس شادی دامادیش در لباس جه
بیتش ز خون ابر و دولت بعیش شیر
بجای خنده داماد دانست بجای انش سرو
نهالی تن پسر ز نیزه خندان
بجای نیزه ز دین ز دین قصه برای شیر
همی گذشت ز دین قصه بر بلا شیر

زینب چو دید باز نیزه بی کسی حسین
بیتش سر یارانش حسین
نفس سینه گره گفت باز امام ز نیست
بیا که برتن بی من ز غیرت بیمار کای نیست
و صیتی که بود دارم ز امام حبیب
شنید ناله داماد ز شهید و امام به
چو چون ز بیشه او انتخاب شد
چو چون چو واقف از آفتاب شدند
سیاه بختم ز چرخ ز خزیران ز آفتاب داماد
سیاه سایه ز جهان قاسم بیتاب
زینب ز جهان ز داماد و بیت ببار
بسینه گرفت کرد داماد دو رخش
بگریه گرفت ز طیبان رسیده ابدا
زنجیر ببیل دل ز جان بریده ابرار
زخون شهید دل ز جان شهید بود داماد
ز خون شهید بچون ز جوان خوره بوس جهاد
بخواب منتهی در گلوی از آغوش کوه وبس جهاد
بخواب فتنه در کهن
بخواب بلا بالین آن شهید در کفن
دران بساط بالین آن شهید روشن
دران شمع زوار رایت ای چون روشن
هزار شمع زوار ای راه خدا
نه آن بلب آن شهید راه خدا
چنان که بلب آن شهید که ابر شد برابر

شکسته گرفت کرد ز من عصمت نامدار تو ام
سکینه گفت ز من امیدوار تو ام
نوار امید ز من امید داشت
تو نادرت بجز سپید داشت
گذشتن تو نادرت ز ناله ببیند
ز جان تو ای جوانی ز بیتش پیر تو
ز سرگذشت تو و جهان که بیش مادر تو
ز بیش سرگذشت تو و جهان بیش پیر تو
زینب ز جهان گوید ببر قاسم
سکینه پیر بیچین سر قاسم
بجز ز من بیشت بیگه
گرفته بود ز بده ز نفس لیست
شعشعی بنیم ز بنود و ز بیده شست
ز سیم ز سلسله ز نسخ
شکفته چشم ز نقش نشاط
گرفتم ز موج ز نعش ز سیح رخ قاب
که آن رنگین ز قبرستان ز اسمان ز بیده عالم اب
چنان گرفت عالم ز اسکان ز ریده عالم اب
گذشت عالم ز سینه بنیاد
ز بیش سر گرفت در آغوش ماتم داد
بنیش گرفت در آغوش اصلای ماتم داد
خدارات ز حرم ز اصلای ماتم کرد و ند
خدارات ز اشکش ز نظر سر کرد و ند
سرشته ز چه بیشت ز چهان غم کرد و ند
خدارات ز زمین حال غم بر کرده بود
ز آنچه داشت ز زمین خانه روشن بود
هزار شمع عروسی بجای او شیون بود
برای گرفته قاسم صدای شیون بود

نخورده مجموعه بزم نشاط و داشت بخون
گرفته حنا بکف دست و پای و کلاوه
گرفته حنوط کف دست سر تا سم
گرفته حنوط از بدن سر تا قاسم
بریده دیده چو شمع گذشت مادر قاسم
چو شمع بزم عزا گشت اشکبار
چو شمع بزم ز بس ... شمع مزار
گرفت سر که شد ... ز سوز ... شمع مزار
بیا که گریست ... نوجوان و بیدم
بگریه گفت که ای نوجوان دلم درد یتیم
بگریه گفت که ای زنده ام
غزا و عیش ترا تا ابد است
غزا و عیش ز عمر تو تا ابد است
عجب نبود دلم را ز عمر غنچه خدا ابد
مرا گذاشته ... دیده من
مرا گذاشته ... نگاه و دیده من
کشیده ذات شده ... اشتباه دیده من
خدا کند که ... وقت پیری من
امید داشت دل من که وقت پیری من
امید داشت دل من که ... باشی
کنی بدوش جوانی ... من باشی
کنی تو یاد که ... من باشی
اجل بخواست ... شمع مزار من باشی
پناه ... وفات و دستگیری من
پیاله ... ز دست ... دستگیری من
رسیده بود ... عصای پیری من
فلک گرفت ز دستم عصای پیری من

اشاره کرد و عجب ... شد رات حرم
بگریه گفت که یاران شکست بال و پرم
دل از گرفته ... شکستی دارد
بگریه گفت ... عجب بلی دارد
دل گرفته ... ما ... عجب ... دارد
نمود مادر قاسم ... و جان رفته
بپای ناله دل مانده است و جان رفته
بپای ناله دل ... مانده کاروان رفته
برای ... وا ماد
برای صید اجل ... سر و داماد
عروس بی ... سر و ... بیاد
لب ... سر و ... بسته تا سم
لب بسته ... و ساخت بسته تا سم
عروس واپس ... و ... سر تا سم
عروس ... ز ... بود و دم
نماد ز ... بود ... الرحیم
بگریه گفت که من ... جان از ... الرحیم
که وقت دادن جان ... بین بود
که وقت دادن ... تو ... شیرین بود
و دین نشاط وفا ... تو جان شیرین بود
که روز ... عروس ... عروس
که در ... نیاز عروس
بجاست ... ناز ... نیاز عروس
بپای ... ناز ... عالم ساخت
لب ... شمع ... عالم ... ساخت
لب ... شمع ... زبان خامه ... ساخت
چو شمع بزم ... زبان خامه

شهادتی که از آب سنان تیغ و خدنگ
شهادتی که ... شکفت رنگارنگ
بجای باغ ... تاج ... اوست
بجای باغ ز ... تاج ... است
ز خون ... جگر ... تاج ... است
ز خون ... غنچه ... تاج ... است
لب ... غنچه ... است
بیاد ... باغ ... ز جوش
بیاد چشم ... باغ ... چمن
بقفس ... خطر ... چمن
ز داغ ... روشن
سپهر ... ز داغ ... روشن
چراغ ... لاله ... است
چراغ ... ساخته است
بچیچ ... پر ... ساخته است
بیاد ... قدرت ... باغ ...
بیاد ... قدرت ... باغ ... زنجیر
چو ... پیش ... قدرت ... زنجیر
چو ماند پیش ... قدرت ... آب ... زنجیر
بپای سرو روان ... دادی
بپای سرو روان ... رایگان دادی
بپای سرو ... ز ... رایگان دادی
ز دل ... دوست ... جان دادی
دل ... که ... وصال جان دادی
بنای ... عروس ... تو را هم
بدو ... غرا ... تو ام
سر که ... آتش ... مکان تو ام
سر که ... مجلس ... مکان تو ام
شمع ... بزم ... دل ... مجلس ... تو
بیک ... وصال ... مجلس
دل ... مجموعه ... مجلس ...

بر نگ غنچه ز خون جگر قدح نوشم
بر نگ غنچه ز خون جگر قدح نوشم
بجا ... که دران خنده است خاموشم
بجا ... روزگار مرا
بجا ... افکنده روزگار مرا
چو اشک از نظر افکنده ... اعتبار مرا
چو اشک ... چشم اعتبار مرا
غبار ساخته ... سرکار ما را
غبار ساخته ... ز خزان بهار
بر نگ غنچه ... بر من ز خزان بهار
بر نگ غنچه ... بنالی است
لقا و ... نالی است
بسوی ... شیم ... سلیمان است
غبار ... تو ام ... خطا است
غبار ... جواب ... خطا است ...
نقشبند ... جواب ... بخدای این ...
دلی عطای تو ام ... از خطا
دلی عطای ... باده ... از خطا
بر ... غنی ... دست ... از خطا
ز دو ... از ... دست ... از خطا

واقعه شهادت جناب عباس علی علیه السلام از جناب سید الشهدا آنکه کلام خطا ... علیه الرحمه

... ز ... بر
... ز ... ز ... بر
... عباس ... ز ... جبل
... تا ... آفتاب ... جبل
... ز ... ز ... سیل
... عباس ... عباسیان ... نیل
فلک ... ز ... عباسیان ... نیل
ازان ... عباسیان ... نیل

خزان رسیده ازین غم بهار باغ عرب
درخت غنچه چو ضحاک علمش شد عباس
ز بس شکسته عزاداغ لاله بود و داغ جگر
تمام سکه عباسی است علم الم است
لوای عرش نگون نقشه الم و دست و علم
شهنشه دل او ماتم شد
چراغ سوخته جان و دیار ماتم شد
درین قضیه علمدار اگر صفا دارد
ببین که تعزیه از دل سکینه بلا دارد
ببیعه آمده در زمان گذرد
بهشتی از آسمان گذرد
چه سر بلا که انجمن آسمان بنهد و هوا
خزانه بسته او از آب بقا
چه سر بلا که به خاک طور و خضر آب بقا
بجوی آتش طور و چاه بهشت
چو آن شهید و بازار او عیسی است
نسیم کوچه و بلا به آسمان است
سجاده نیست که بر این نماز این گلستان است
چرا که خلد برین

سرشته اند عیسی از خاک کربلا
نهاده اند به او نام جنت الماوا
سر کربلا بهر کربلا رفت زار گریست
شهر کربلا خلق بهشت از غم است
اگر گفته است که یک شهر بهشت جان امام
سر بلاست که یک شهر غم است
چه بکربلا ماه محرم تمام غم است بقا
به بستان بنفشه در باغ ماتم شهدا
سبک تعزیه در باغ نخل ماتم
ز نخل کربلا پریشان است
بطرف باغ نخل اکبر علی و عباس علمدار
نقش کربلا هر دو جوان
سر زینب شد بلا از خاک جهان
که اسیر از تاره و سبد
از آن لاله بود تازه حسین گلبدن
که خورده آب ز خون از خون
که خط تازه جوان لاله از آن نقش گلگون
ز خون لاله عذار آن نخل رنگین است
زمین ز خون شهیدان لاله گون است
شود و من ز خاکش گلشن گلچین است

ز قتلگاه اگر زائر سر بروان آید
چو مشک نافه اش از جانب بوی جان آید
چو مشک نافه او دو سر است
رواق کعبه اخوان سید و سرش بر کرب و بلا
چرا که یوسف گم گشته اش بر کرب و بلا
چو در رواق در آید بگرد او زوار
چو در رواق اول با صد محنت ار
کنند معانقه اول با زیارت
در حرم چو در رحمت خدا باز است
اگر تو اهل دلی از روضه عالم را انداز
میان رفعت آن بارگاه و عرش برین
لقای قبر بیت کروبیان آسمان و زمین
ز روضه روضه شود دارا اوج عرش جدا است
بصورتیکه ز اوج فلک زمین پیدا است
چه روضه آنکه نماید به دیده احباب
چه دیده که در آن مردمک شود دل آب
چه قبه آن فرشته لب تشنه بیل است
بجز قبه که در آن ابر اغیار جبرئیل است
دل ز خون تشنه لب شیطون است
صحن را چو غسل از چشم ماسوا است
چه بی سر شهدا جمله از چشم ما سوا است

شکسته سینه مجروح خونش و زار
تشنه ضد و قتل سید الشهدا
نموده تخته صند و قبا حسین
نموده امام ابرار او نعلین
کفش من از ابر و پر ز تیر نعلین
ز بس دوخته بلند چو بید سمین
مخمل چراغ شمع نخل و وادی ایمن
سر شمع طور بود از چراغ او روشن
ز بس شهیده بر اندام شد چراغ
زمین بلا بر دل ساخته داغ شده
چل چراغ جوانان بسکه داغ شده
زمین تازه جوانان چل چراغ
شاده به سر گلها به گلشن بود داغ
بعید نیست و به بابا اگر شکوفه داغ
شده به تربت بقا و شمع کشته چراغ
ز خون بلا از جان بسکه خاک گلگون است
ز خون لاله صحن پر ز خون است
بدیده خون قدح لاله را ساخته است
شاره که زه تا بابا بر تخت خدا است
اگر غلط نکنم آن ستون عرش خدا بود
اگر که ز روی زمین بپای رسید لنگر بود
ستون برای زمین از کجا بود

بیاد تشنه لبهای آن امام حسین
ذوات در عقب خیمه‌هاست خاک نشین
چو نمانده است کنون کز ذوات بنیادی
[illegible] بعد از وفات [illegible]
سزد [illegible] نیست
[illegible] محبس [illegible]
چه [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] بساط الم [illegible]
[illegible] فلک [illegible] می آید
[illegible] می آید
درون خیمه [illegible] زینب [illegible]
صدای گریه [illegible] درون خانهٔ اهل بیت [illegible]
[illegible] سکان اهل بیت [illegible]
[illegible] می آید
[illegible] سرو [illegible] می آید
[illegible] بانگ [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] صد [illegible] هست
سکینه [illegible] آتش [illegible]
[illegible] ز فرات
[illegible] بیابان [illegible]
[illegible]

پناه لشکر دین قدوهٔ معاشر ناس
شهید جید سرکار حضرت عباس
روایتست که [illegible] دست [illegible] تشنه از جائی
ز پا در آمده که دست ناکامی
ندیده کام جوانی شهید ناکامی
[illegible] سرانجامی
غریب و دور [illegible] لاله رخساری
جوان داغ [illegible] زاده وفاداری
برای [illegible] رنگ باخته
ز تشنگی [illegible] تیغ [illegible] جگر گداخته
نخورده آب شهید پاره پاره اعضائی
ز کار [illegible] چو گل پاره پاره سیمائی
سپهر [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] حدیقهٔ عباس
بهار گلشن عباسی [illegible] حضرت عباس
ز خون چو لاله [illegible] چمن
[illegible] سر شده شدن
ز عهد بستن و [illegible]
[illegible] پیمان [illegible]
ز خون [illegible]
ز مهر [illegible]

[illegible] شهیدان [illegible] سر و بالا
[illegible] آفتاب قضا
گرفته [illegible] دست
[illegible] جدا از دست
زینجه‌های [illegible] قضا [illegible]
[illegible] دست قضا [illegible] خاک
زبسکه کاسهٔ سر [illegible]
[illegible] صدا [illegible]
[illegible] سینه [illegible]
یکی [illegible] استخوان [illegible]
یکی ز دیده [illegible] عروس
چو [illegible] روی [illegible] عروس
[illegible] خاک [illegible] بریده [illegible]
[illegible]
یکی [illegible] بجان [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
یکی [illegible] آب [illegible]
[illegible] جفا
یکی [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
یکی [illegible]
یکی [illegible]

[illegible] ناز عروس
[illegible] عروس
[illegible]
[illegible]
یکی [illegible] خود [illegible]
یکی [illegible] جوان [illegible] جان
[illegible] زینب و داغ [illegible] دامان
[illegible] مانده
[illegible] افتاده
[illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible] حسین
حسین [illegible] حسین
[illegible]
[illegible] ملال
[illegible] حسین [illegible]
[illegible]
[illegible]
زبسکه [illegible] زینب
[illegible] زینب
[illegible]
[illegible]

اگر زمانه جدا میکند جدا آنکند
خدا ز دامن تو دست من جدا نکند
اگر زمانه فراقت بگوش آمد
چو این مکالمهٔ عباس را بگوش آمد
بجنب خون شهیدان دلش بجوش آمد
برنگ خون ز جهانش برات بیزاری
نوشت حمله ز جهانش ز منصب علمداری
قضا گرفت ازو منصب بظالم
قضا گرفت از ان قوم ظالم
دران معامله شمر از نسب خیمهای حرم
دوانده اسب بنزد نسناس
دوانده اسب تو ده بعالمش عباس
خطاب کرد که ای قدوه ومردی عباس
نه بر ببشه مروی و جان ایمن
بشنو ز ذات جان است
حسین جان برادر ببیجبر شمشیر است
نگردی از نشد از بحر ای جاه و جلال
حسین را بهوای جاه و فکر عیال
بجا ببود ده حسین را به نگر عیال
مگر نه چاره نبود مبیکند سرداری
هوا سربرنب بیداری
خزانه فاطمه دارد
تو از برادر شیر است بر بیداری
تو از برادر حمیده مادر تو
قرابتی است مرا با حمیده مادر تو
مرا حمیت خویش و وداند و در بر تو

مشک و در نظم را ازنحم تو کمتر است
اگر تو نیکنامی از برای نیک است
اگر تو گرسنه شوی امان بر بد
بیا باشک ما باش و در امان بر بد
مدار و اهمه از جان خود بیجان زید
مادر و اهمه نشود این سرسم
رضا مدار که زینب شود اسیر ستم
رضا مدار که زینب بدست نامحرم
شهید فاطمه ای شنیده بگو او را
اگر حسین بگوی به سرودی بگو او را
رضا مشو که سر شمعت اگر لا تام
رضا مدار که عجب ایتام
سخن رضا دل خود و ملک عجب ایتام
رضا دل خود بیرون ایام
سمن رضا دل خود بیجان بیرون گردد
زروی گشته جان پیرون گردد
درین نزاع چو شمشیر ناصلم گردد
نهال قد جوانان بیتیغ ستم گردد
نهال قد جوانان از جنگ صلح میجوید
غرض گذشته امر از بنیغ منیکو یم
غرض گذشته است ازین نشناس
نصیحت است ازین نشناس
بکرد و شمر سخن آن لعین حق عباس
چو کرد شمر سخن آن لعین دین عباس
جوابداد باو ویر سیاه کفر شعار
بگفت کای روسیاه کفر شعار
خموش باش که لا مرحبا بک ای غدار

اگر چه شمع شبستان احمد است حسین
بهار گلشن جان محمد است حسین
بهار گلشن جان مادر او
اگر چه فاطمه خیر النساست مادر او
اگرچه از صدف عصمت است گوهر او
اگرچه از صدف مرا بر حسین نیست
اگرچه جان برابر بمن نیست
اگرچه مادر او با جان برابر بمن نیست
اگرچه سایه او ز سرو بر سرمن نیست
اگرچه نیست مادر او
اگرچه ز مادر من گر سراسیت مادر او
اگرچه ز مادر من کمتر است بیش برابر او
اگرچه شانه زده جبرئیل بر سر او
اگرچه خانه زده مادر من
اگرچه شانه زده و مادر من
اگرچه خشمگین پیدا و مادر من
اگر دعا شد این کردار به آن باراد من
اگر رعایت من کرده بی بابا دل شاد
چه شد دوستی آن که زدرجات زیادل شاد
نشسته بود حسین در حجاز شد بیاد
برهنه وزیر عراق شما نبود میباید
زمام سوری خواهش نمیباید
نه آفتاب سحر روی خواهش میباید
نه ماهتاب زینب سوی خواهش میباید
نه ماهتاب و نه ذره بیش جهان
چو در عراق شما او و ذره آبادان
بدور عراق شمارا و ذره نه آبادان
حمیت است تو با من بود بسعد
جمیعت تو وفا و نجابت نکرد
جمیعت خوبان گو وفا و غیرت نکرد
چه شد تو ارث و غیرت نکرد

هزار مرتبه سهل است سر بریدن من
هزار مرتبه سهل است سر بریدن من
جدا مبین سر از حسین از تن
نه صبر است بریدن سرغم
ازین سخن که بگوئی از غبار دای غم
ازین سخن که بگوئی از غبار دای غمر
از غبار بریده باد زبان
خموش باش سخن گفتنت
سخن بیسر گفتنت
سخن سخن سخن خود گفت
چو کام شمر سخن و تیغ حسین
چو کام شمر بلشکر و نیمن حسین
بسوی لشکر و دیده روی حسین
دو دیده زینب اندوه و دیده گفتگو
دو دیده زینب زبان کرد گفتگو
چو شمع گرم زبان باو من
چو شمع زادگان با او من
کرای رجاوقه نزدیکان من و برادر من
کمی صدیقه جان من و برادر من
کمی صد فقیر جان من شده است
دلگیران زده و ببیمان شده است
دلگیران ببکه شمر ببیمان شده است
کجا ست که شمر نزاع میخورد
کجا ست که بخیمه گاه صد اهانه برو
بجائی که دل او صد اماه برو
کجاست که شمر ز دل او مدینه
کجاست که تن امام از امام حسین
کجاست که امام ازو دست ای امام
جواب داد که زینب ای ازو دست ای امام
بگفت که زینب این است از حسین
بگفت که ازین است مدینه حسین
بجای ماردان من بود بر حسین
سر کشته شمر باز نان حسین
ترا امید

بعمر حسین نخورده و شمر خواهران حسین
کرا و بخون حسین انتقام است ز جان حسین

سر او بخون شمر ناف و بنیاد
روایتیست که چون عباس ما و ابن زیاد

امان بحضرت عباس شمر نسب
کشیده آه ز سوز جگر امام شهید
ز زینب الطلبید

بآه و ناله علمدار چون لقب جوار
رسید حضرت عباس چون ز مژگان ز خونابه بار

بنیک سینه تشنه ناس
سکینه گفت بآن قدوه معاشر ناس

که ای برادر بابا جان برادرم عباس
سرای کل امام حبیب بمجلس نهان

راستی کن که امام بدارم زیرت
حدیث خویش بلشکر و دشمن

شنیده ام که ز سردار لشکر شمر ذی الجوشن
امان بپای تو آورده شمر زار

امان بپای زیاری من انکار
اگر تو دست بداری ز یاری من

سرانجام تو هست سرکن کوتاه
ز یاری من لب یار و دست

مرا حلال کن از جان برو و خدا همراه

اگر اگرچه شهادت من لقای جان تو باد
سکینه گفت که حسین تو روح ما را شاد

لقای که حسین تو رسول انام
بیان شهادت من عزت و ذلیل ایتام

بیان بتر سر شود و آب و دارد
روز بآن نوا آرزو ز تیر کرانه بار

پیش خصم نواز و آب و دارد
همین مراست توقع بخوان اکنون

سلمی رعایت زینب چه که خواهر است
ضعیفه است و بکه چون بجای مادر

ضعیفه است جام
اشتهار نامرادی بود و بمجلس عام

بشهر شام فرستید نابود بمجلس عام
محذرات مرا ضبط اندران محفل

اگر ز دست تو آید آن بیکسان بسوز دل
بکن شفاعت آن ز روز و ریداری

بکن دریغ برادر برادر محبت پدری
ز دار سکینه را از من بشنو

غرض که جان برادر بیا از من بملال برو
مرا حلال کن از جان بر سرت بشنید

ز شاه تشنه چو عباس این حدیث شنید
عمامه زد ز زمین و رو ابجاک سرشید

عمامه

بگریه گفت که ای زندگانی عباس
فدای جان تو جان و جوانی عباس

فدای جان تو جان و فرزندان
امید وار رضای تو کرد و روم بکنیزک زینب و گردن

امید وار رضا بتمام کرده و روم سرگرد دن
ز زینب تیمرست و بپای مرا

سکینه لبیک نواز مهر و دستهای مرا
شهادت بگویی و بیاری اهل بیت زینب

شهادت مردان دوش بیعت نمی است
خوش است مردن و ما بی نشان و بیدان

اسیر خواهر و دو ما
امیر عهد شور عابد نیست

همچنین مردن عهد تحمل نیست
چو تحمل او دو آن بالقوه تحمل نیست

حیات ابعاد تو ای امام صبور
علمدار زو دست من ای امام کن ز و از بشود

علم گرفته ز دست علمدار عمر نباید
که او فتاده علمدار بی سپاه بیت باد

اجل قرین علمدار بی سپاه
اگر گرفته سوم من جدا شیب اد

اگر گرفته سوم سردار
مگر بخاطر عاطر نداری ای سر بلا چه پدر

مگر بخاطر عاطر نداری ای سر بلا چه پدر
که بار برسه بر صفین سرت بجای

همین زمین بقد ایشان که دیمه
همین مکان مبارک که دیمه ایست

یاد و گذشت و مراد حضور خود طلبید
نهاد و دست سکنا بر من و روی پابابه

نهاد و دست ز اشک بیاره
بجواب بود و لصورت سبحانک لصغیر خورشید

تا ره زینب ده روی شب و دارد
دل مبارک او بانگ شور و زینب و دارد

دل مبارک او بانگ حسین جسینی دارد
لبش بناله که صدای جان مراد ز جانب سرو

همین ز ناله بجان مراد ز جانب سرو
مرا گریه کشش سکینه بدیده نشود

همین گریه و زاری ز خواب دیده بود
ز ناله گریه اگر چه بود

همین گریه و زاری زبان اگر چه بود
بالتماس سر شود و زبان بیک ای

جواب داد که دیدیم بخواب و رباعی
ز خون آل محمد شده است و دریای

ز خون آل محمد معجزه سگان
فتاده بود حسینی بیچار

فتاده بود حسینم و دراعه اش بخون گلگون
کفن بکردن و مرا صدا سر و

حسین من تنضج مرا ابست و پای بیر
بخون چو ماهی بی آب لب گرفتی از یار

تو دست دادی و دوش گرفتی از یار
بآن اراده که او را زخون ز ایدار

ببرو آمدی و از پا چنان افتادی
که رفت کار تو و در خون ز دست جان دادی
گر رفت کار تو در خون بی پناه شود
حسین بی یار و بی لشکر و سپاه شود
غریب بی کس و بی یار خواهی دید
سپاه را همه در خون طپیده خواهی دید
سپاه را همه را سر بریده خواهی دید
برادران همه را سر جدا حرم
برادران کبوتران نامحرم
بدام حادثه حیران ان سی هزار بود
بجای جان بنشان غریب خواهی بود
بجای حسین غریب را طبیب خواهی بود
تو غمگسار حسین و زینب را حسین
تو دردهای دل او را بجان حسین
ببین زمانه چه سر زد بجان خود حسین
زمین بیکس و بی دین ز زمین بلاست
سر زنده بیدل نام این زمین بلاست
زمین کربلا و قتلگاه اینجاست
سر زنده سر و شمشیر
سر زنده ز خون و زره و بیکر
سر زنده مادر قاسم زره و زره
سر زنده خواهر غش کرده
سر زنده صفر و دنیا ندیده
سر زنده مادر او غم بریده در بیابان

گر ای زینب من غمت جان کسی داری
فدای اشک و قربان چنو سرداری
فدای اشک و قرآن ز جسم من چو جان
ازین زیاده قرآن ز شمر لشکر داران
ما بدو روی طفلهای خود اوفتادم
اگر چه جان من از دست دادم
دوم است که جان من از سر که جان دادم
توقع است که به بالین من بود
سخن تو گر به بالین من بود
کنون برادر با جان برابر من بود
بگو برادر با جان برابر زینب
بگو بهانه که عباس دل برادر زد
کباب دل برادر خویش ابراز
چو این بگفت به لبان دست نگاه
امام تشنه لبان زینب آه جانکاه
امام ز زینب تا آنکه خدا همراه
شهید راه بگفت و همه مردی خدا همراه
بگفت و همه آسمان زینب
بگفت بیا بر سر آسمان زینب
سر زینب و سر شهیدان آسمان
دلم برادری چه بی قصیبان
برادری چو سرشکان بیابان
بخیمه‌های حرم آتش تشنه لبان
چو خضر آب حیاتی به تشنگان بود
بخیمه‌ها که اهل حرم و کلثوم و اعدا توانند
چو لاله زینب و کلثوم و اعدا توانند
سر زینب

کریما وداع تو از جان پیش ملال کنند
حلال کنند
حقوق خواهر خود ترا حلال کنند
حقوق خواهر بیکس
چو آن زمان بگفت امام دل خود
بیان کشته شدن تشنه لب جدید بیت
چو حضرت عباس ذو الفقار جدید بیت
چو حضرت عباس اجل گشت گشت
زبان بال نقد شیر خدا
گرفت تیغ جانکاه دل دگر از رو
چو بالهای او در جگر دگر داشت
چو آن شاه سر شور غم داشت
اگر زنده سر آن حلقه حلقه ماتم داشت
زنده با غم آن تیغ جناب
عرض کرد او را بلیکه شهید آن
عرض کرد که حرم رفت با چشم پر آب
بخیمه‌های حرم خواهران غم دیده
بگفت گریه کنان خواهران برادر من
بگفت کرد جان شاه حسین برادر من
عرض کرد جان بخیمه
خدا رسید عباس من انکه دیده
خواهران عباس من انکه گریه دیده
درین غم عباس ز من سر نهید
درین غم شما هم حلال سر نهید
اجل گرفت شما هم ز جان پر ملال نهید
حلال من همه از جان پر ملال نهید

فلک مراد حسین را زمانه گریه به
فلک مراد حسین سر به گریه کند
زمانه نامه غم بر سر آورد
زمانه نامه صدا برآورد
خبر رسید به عرش شیون و صدا برآورد
بیکسی فلک را از بیابان برآورد
زینب معجز را
رسید زینب و از سینه معجز را
دوید زینب و از آغوش خود برادر را
چو جان گرفت در آغوش دل ناشاد
بگفت گرامی نوبس دل بی باد
گرامی سفر و دیده مبارک باد
بگفت سفر پیری من
نثار سفر پیری من
زمانه عصای پیری من
نثار روز جوانی عصای پیری من
نظاره روز جوانی عصای پیری من
تو بی من شدی ز غم شام سیه
تو نوروز وداع شام سیاه شام را
ندیده روزی که شام سیاه شام را
رضا شکسته شد بر من
رضا ز سوز و از چشم بینا
شهسوار و دوران پیاده می آیم
شهسوار و عقب من پیاده می آیم
مروان زر رفت بیابان بی کس
شهادت اگر آمد زنده
خدا بنگر به درد خود من بست
خدا نکرده گرم این برادر به جهاد
غنیمه حضرت عباس و زینب بر
چنان گریست که کارش به گریه زار افتاد

سکینه حضرت عباس را چو گریان دید
چو طفل اشک حرم رو به نعش [illegible] دید
چو طفل اشک برای حضرت عباس
نشست بر سر زانوی آن امام [illegible]
نهاد لب بلب آن سکینه [illegible]
بگریه گفت که ای [illegible] اینجا [illegible]
چو لاله داغ شما را [illegible]
هوای آتش [illegible] آب [illegible]
یقین که از [illegible] آب [illegible] دید
یقین حسین زنده بیتوانی دید
تو زنده و حسین و صغیر بیگناه شهید
سکینه تشنه بمیرد چو آب رود روان
ز قیمت جان بیند به سی من بستانان
[illegible] که در تو [illegible] سر شده
بیا بدید و در [illegible] غبار آورده
[illegible] که از [illegible] غبار آورده
بیا که [illegible] [illegible]
خدا گواه که [illegible] حیا [illegible]
سکینه را غم [illegible] که شاید [illegible]
دعا کنید [illegible] زینب [illegible]
شنید حضرت عباس [illegible] زینب کرد
چو [illegible] گفتگو [illegible]

که با سکینه [illegible] جهد نموده [illegible]
[illegible] پسر
خجالت آب [illegible] عباس
خجالت [illegible] غیرت عباس
وفا و عهد کجا [illegible] عباس
که خاک [illegible] ایمان شد
[illegible] با رطوفان شد
سکینه را چه [illegible] که [illegible]
کمان چه [illegible] دید [illegible]
بگریه گفت که [illegible] شبیه [illegible]
ز دختر [illegible] آب [illegible]
سکینه تو ز عباس آب [illegible] آید
[illegible] آب [illegible]
داغ آب بهر من بدامانت
بیا برادر من دست [illegible]
رضا [illegible]
[illegible] است [illegible] عباس
نمانده است که حسین [illegible]
کمان [illegible]
گرفت دو دست [illegible] طفل [illegible]
سکینه [illegible]
[illegible] از زمین [illegible]
وداع کرد و [illegible]
چو آفتاب که آید [illegible]

دو دید زینب و عباس [illegible] گرفت
[illegible] عباس آفتاب گرفت
[illegible] عباس [illegible] اضطراب آمد
[illegible] اضطراب آمد
گرفت [illegible] آفتاب آمد
[illegible] و داد [illegible]
گرفت با دل [illegible]
دعای اهل حرم [illegible] اشارت
[illegible] نشان [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] عباس
[illegible] حضرت عباس
[illegible] حضرت عباس
[illegible] پیران است
[illegible] پیران است
که این جوان [illegible] دلیران است
[illegible] سکندری داد
[illegible] بازوی حیدری داد
[illegible] قوت بازوی [illegible]
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] داغ [illegible]
[illegible] کند
[illegible] سنان [illegible] کند
[illegible] حرم [illegible]

[illegible] عباس [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
الله [illegible] انقلاب
[illegible]
[illegible] دشمن [illegible]
[illegible] خاک
[illegible]
[illegible] گردن [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] خصم [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] کنار [illegible]
[illegible] آب
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آب
[illegible] آورد
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible]

نمود شکنی بآب و ز آب بیرون تاخت
ز حسرت بجان آب آتش انداخت
دوباره آتش حسرت خطاب رسید
ز ابن سعد بمروانیان [illegible] امان نامه رسید
بلند گفت که عباس [illegible] آتش
کنند حمله بیکبار تیر باران آتش
سر آب [illegible] و نیزه و خنجر
[illegible] و شمشیر و نیزه [illegible]
پیش ز اوک [illegible] دست و بدن
[illegible] تیغ و دو سر
پیش [illegible] جبین [illegible]
[illegible] چون الماس
[illegible] بنده چون حضرت عباس
[illegible] چشم حضرت عباس
[illegible] چون [illegible] بنیم
بگفت [illegible] حسین [illegible]
[illegible] استان [illegible] آن سرور
ز دست راست [illegible] کار [illegible]
فکند تیغ [illegible]
ز دست راست [illegible] بدست چپ [illegible]
فکند [illegible] بدان بدست چپ [illegible]

یکی ز دشت [illegible] بیرون جست
[illegible] شکست [illegible] برادران [illegible]
گرفت [illegible] برادر یاد
[illegible] از [illegible] بر یاد
نگاه [illegible] تیر [illegible] از یار [illegible]
که [illegible] افتاد
[illegible] آب رساند
[illegible] آن تیغ جناب
[illegible] آب [illegible]
دست [illegible] عباس را رساند آب
بیامد [illegible] افتاده
[illegible] سکینه [illegible] داده
[illegible] امید
اجل [illegible] سفید
سکینه [illegible] و [illegible] روی [illegible]
[illegible] اجل [illegible] سر من
[illegible] سکینه [illegible]
فدا کند [illegible] دلگیرم
پیش او [illegible] دوباره [illegible]
چو نام [illegible] زبان
[illegible] نام [illegible] بسینه [illegible]
[illegible]

یکی بپهلوی آن [illegible] زد تیغ
[illegible] زد و بر [illegible]
بجلق [illegible] بنیست
[illegible] با حسین [illegible]
بهر طرف [illegible] نقش [illegible]
بروی خاک [illegible] زنانه [illegible]
بخاک [illegible] افتاد [illegible]
زبانه [illegible] میان [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
دوید [illegible] حضرت عباس
[illegible] برادر عباس
[illegible] بیا [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] بمیرم
[illegible] عباس
[illegible] زاده [illegible]
[illegible] امام [illegible]
دوید [illegible] و [illegible]
[illegible] دریده [illegible]
[illegible] غمی [illegible] و شام
[illegible] میدان [illegible]
[illegible] ظلام

[illegible] پهلوی [illegible] نشست
[illegible] انجال [illegible]
[illegible] نهاد [illegible]
[illegible] زینب
[illegible] بیچاره [illegible]
[illegible] حسین
[illegible] عباس [illegible] روی حسین
[illegible] دوباره [illegible]
[illegible] باتو [illegible]
[illegible] نمانده [illegible]
[illegible] دوباره [illegible]
[illegible] بمیرم [illegible]
بخاک [illegible] تقصیر
[illegible] بخشی [illegible]
[illegible] احلال [illegible] خیات [illegible]
[illegible] رضا [illegible]
شهید [illegible] جان تو [illegible]
فدای جان [illegible] آوردم
[illegible] جان [illegible] اینجا [illegible]
وصیت [illegible] ای سرور
[illegible] جان [illegible]
فدای جان [illegible]

بپوشید رخت سیه سکینه مرا کنار سمن
ز آب هست مرا از حجابات سمن
زتاب هست سکینه را ز بستان
بدوی سینه تو بودن من بیابان
شجاعان غریبم سلام برادر من
که بر وطن برادر من
چو باز گشت کنی در وطن مرا با در من
رسان ز من سلام مرا
رسان ز بهر جهان صدای مرا
دگر نمی شنوی در جهان صدای مرا
به شنب و تقبیله با مرا
به بیند چشم تو بیش سر گواه
به بیند سبا مرا تو با ا الا اللّه
نشینی قیامت لا اله الا اللّه
زنفتم شهیدان صدا افتاد
ز نقشم زچون جوان زصد ا افتاد
بها سر شنیده ز چون بر افشاند و جان شیرین داد
اشک تلخ بر افشاند حسین
شکسته جانان سر کباب حسین
وفا کرده بر جان بر و بنمای حسین
وفا کرده ز چشم لشکر دید
وفا که چو به لشکر دید
شما تو ای گرنهال تو عبرت علم
ز لشکر شهید ا نام تو برادر بود
پدر سر چون اسد الله دست تو بود
شکست لشکر اسلام از شکست تو بود

چو تو سوار ماه است افتنا بر و دان ا
چو بیست لاله گریبان تو بر او بر و ان ا
لب تو از آن لاله پر خون آید
ز پشت تو از لاله پر خون آید
ز دست تو از ان الا الله بر خون آید
که ز پشت ا کبر بود
چه بود ز آتش جگر تو بر و دل پیش سود
چمن ز آتش دل حسین بیرون است
شکست لشکر ز آتش علمدار است
شکست لشکر غمت علمدار است
ز آتش جان بر جهان علمدار است
شرمنده و دلم ز آتش جان بی تن بیابم
جهان چشم جهان چشم گریانم
جهان ز غمت ابتلا چشم گریانم
که ز بیت چون غمت اینست و دانم
کسیست چون تو عباس علمدار
ریاض لاله عباسی کای علم
ریاض لاله آب ست و علم
شکسته ز افلاس ابست داغ
لقین سسکه عباسی کای ابست و
تمام سکه عباسی و
تمام کربلا
شاه کربلا عباس وفا
چو چیز حرم عباس وفا دارم
بهار گلشن عباس خطا دارم
نسیم بهاران خطا دارم
اگر ز جرم خطا چشم عطا دارم
ز بستان نوا ام چشم جدا باشد
ز بستان تو تا سر سرم جدا باشد
ز بستان تو تا کربلا باشد
چه شود که عمر بیم سر به کربلا باشد

جدائی

جدائی از تو بگفت بنظم این نظم
ز بستان دور و دوم
سکینه و تو آمن تو ای ستمگر
سکینه و از تو گفتگوی دگر
شکسته نیست سکینه دارد آبروی دگر
چه شب تب صاحب خود دارد آبروی دگر
ز شب پیش صاحب سپر و بنمای حسین
بجان خون پیش کرده ای سپر و بنمای حسین
برادران بگن تو خطا را ز کربلای حسین
برادران بگن تو بستان شما
شمیم گندم علما سکه در بستان شما
بجز خطا جرم گناه هم سید الشهدا
شمیم جرم بجرم سکه هم سید الشهدا

واقعه رحلت آن بیمار امام علیه السلام و در مدینه به ارض

تمام محنت انجام من کلام خطا

تمام محنت انجام من کلام خطا
ز غم پیام دل زبیب و دل
غم ز ام و دل شنو و یار در زینب دل
ز غم خبر ز بیمار شام غم
بزینب غصه ز بیمار ز غم
نیست سکینه ز بیمار ا غم
بلال زینت سکینه ز بیمار است
سواد اعظم شه است بیمار است
ز غم سکینه دلها قبا شبی بر بیت
سکینه کرم زد و ناله در صلای عزا

متاع قافله گریه یاره جگر است
بصد ز غصه این کاروان عزیز است
بصد ز غصه خون زده دو و دمان زینب
زدوده عیش نخون زده دو و دمان زینب
سر و دوده بود و سر ملکه ز غم عیش
گرو و داده بود بر و خشنین
خلف شهسوار بدر و حسین
بلطف سپهر کوکب وفا امام
بام سر سپهر بر و بود ز غم الم
شهید گوهر چون ز شهید آدم
روانیست که چون نبی آدم
جرم اشرف بیج ز آه جبان
ز شرف ساز ساز آه آواز
گر فته ساز نالهٔ بهم آواز
ز شهر شام بغم از شور ناله غوغا
چه شهر شام همه شهر یوسف عزیز غزا
خسین ها و یوسف و لباس عزا
ز شورش خسین کعبه و لباس
تمام جوان حرم کعبه در پرتکلت
تمام چون ابر اهل بیت
فلک که خشیده دلها بکجا اهل بیت
ز ناله دل ز زینب جبین بجل بود
ز ناله دل زینب و بیشتر بود
دل سکینه که الم حسرت و اندوه بود
دل سکینه تحمل آن کاروان ماتم بود
ورای محمل نصیب بی یاور
عروس قاسم حسرت نصیب بی یاور
ز خون خضاب بکف نصیب سیاه ابر

کشیده مادر قاسم بچشم گوهر بار
ز فرزند گسسته رشته را یکبار
عروس بیوه ز هجران بود
بسر اکبر و شام ایشان بود
صباح مادر اکبر بسوی او بدوید
وصیح یاسمن که خیال جبین
عوض ایشان بمحمل آمده اقبال
ز شهر شام ز محمل آه
ناقه ببر حرم مهر جوان محمل سیاه
سجاده بهجه زینب فغیه دار
حرم بسی بیعار ز علمداران شد بی سردار
علمدار عباس نشده
سنی شده بیابان بسوخت دل
سنی بدل ایشان از جان و دل
پاره جگر بسته باز محمل
زینب جگر پاره تعزیت
عوض ایشان آمده و نظر است
مدینه و شهر مدینه رسید
عرض کرد قافله غم و در مدینه رسید
دو باره پنج تن آل عبا ابراهیم

لیه یوسف ادب بسته زبان افتاد
نهاد سر بقدمهای سید سجاد
نبوده در طوفان کربلای بپا دارد
عوض کربلای بیت
نبوده عوض کربلای ناله زد
آمده در مدینه بیت
بقیع آمده بی پدر است
بوده و شب و نور حیدری پیدا است
شعاع شعله آتش آسمان
سواد مدینه زد زبانه
گویا بانگ حرم دیده گوار
همه زیارت حرم کن شده
جواب دیده خون جگر پیش
بر سر دست قطع عباد
شنیده ناصر بقیع و مدینه زین بنهاد
ز چه رو حسین و باب
نگاه کن بانگ حسین اما زینب
زده جگر کلثوم و همه ایشان بسته
خطاب کرد ای لعل ایشان ببستم
کرای دو ماه کرده جگر خسته
دریغ چون تقفس
سواد

سواد اعظم شهر مدینه شد پیدا
پیاده زیارت شمس سیل پیاده
بی پیاده بیرون کرد
شنید زینب و ان احمد جیحون کرد
زیارت و دامن آن رسول الله
نفس شکسته گرفت یا رسول الله
مخدرات حسینیت رسیده اند از راه
مخدرات حسینیت با جاه و جلال
حسین تو زعراق آمده با اقبال
بگو بجد حسین را نباید استقبال
بگو بشهر شام آمده است
بیاکه دخترت از شهر شام آمده است
دل اقربت و با احترام نادم
بیا که دخترت و با احترام نادم
چگل ز بیرده شوند زبان بیابان بازارم
چه پیش چشم تماشا آمده اند
بیاکه بهبوان حسینیت آمده اند
بیا که همیشه سروده بکار ارم
حسین بیا که جمله سر بکرده کار ارم
سوم بر سر آمده و دردی دارم
حسین کجا بود حسین خبرم
نیامده است حسینیت ببازار غلوم

مکن چه طفل حسینیت بمیر آمده است
ز شرب علقمه حسین و تشنه آمده است
زبس ز بیابان زینب حسین سر
حسین ز اکبر بچشم تیغ بیدم
شنیده و زینب تو چشم اتمام
[illegible]
سوار ناقه عریان بی نقاب شدم
ز ما سر کوفه و ازان
[illegible]
مرا زخانه زینب تا چون ایسیرم
[illegible]
[illegible]
برای خدمت حرم
مخدرات ز سرادق برون ایشان
سنی ز گفت که ای ماه برون
سنی تا گفت که ای تا آسمان
سنی گفت بیا ز منزل خانه
حبیب بیا دل بیا و بیا خانه
زنان بیوه که رسید غم
همه بگفته و ظالم سیاه
بخوردی بچه رس یکایک
بخوردی غفلت اتحاد

سکینه گر ز آتش نشین زمین زینب است
نبود گر سکینه حکایت ز اتباع نشان
برآید ز شیخ حکایت یا رسول الله
سکینه های فلک داد و یا رسول الله
دلم بسوخت ز زینب و یاد غباب
بسیخ روی کباب
خطاب گشته بجه زینب ز خدارات کباب
بر آتش دل زینب زنان جسم سر
ز آتش زنان سر برده امام امم
نشسته از آن سر برده امام
با نموده سر حسین افراخت
با چو خیمه سکینه را که انداخت
دو بیده زینب وقت الرحیل
بخطای حسین سر شهید جان
بهوش باز نه سرکرد
زینب برادر ز بیکسی بلا روز
وی شهیم برادر زینب
شنید که یاد و یاد زینب
سکینه گفت کرای یاد فلک بر سر
تو نقشه بلید نهادی سر
زینکا لو گذشت تو امم خواهم
بالک خیمه سکینه صاحب تو امم خواهم

دادگر بر ولایتین چراکه کنند شده ام
اسپی که سر کشید و ولی دشمن شده ام
امید از سر که بشوی دو یاد شرم
غم و فکر کشت ز ان خیمه بانگ شیون نوا
بوستان خزان بر دیده عندلیب نوا
جناب سید سجاد سرفکنده بزیر
اشاره کرد ز الطاف و حرمت بزیر
اشاره کرد که شاعری لیسبی بود
گدای جوان پدرت شاعری لبیب بود
باغ نظم که پیشین است
شنیده ام که کلام تو بنیان است
چو نیشکر به طبیعت نظم نغز سخن
تو هم بگو حسین مثال خود سخن
در آبرو که سکینه شیون است
قصیده در مصیبت ما بیکس الشا
میان مردم شهر آمده اند
بگو که حرمت ایران ز شام آمده اند
بگو که جمع اسیران چو زاران
بدو لقا اجازت و غنای سوی شهر آمده اند
سوار گشت و غنای سوی شهر گردانید

زنانی که بیک غزا و بسوی شهر نهاد
سر شهید ان پی او بنای سید سجاد
اشاره کرد و کرای قاصد غزا بر کرد
سخن ز کشته شاه کربلا بر کرد
بخوان ز گنج شاه اندوخت
دوباره فیض زمین باغ بیان
دو باره فیض زمین باغ بیان
بگو که گفت کرای عندلیب بدست و زبان
اگر تو یاری ما پیکی بزبان یاران
ز قاعده است که آرند به پیش یاران
حدیث آتش ز مردان بپیش یاران
بشر خواهر بیمار خسته دارم
بدام مرغ پر و بال بسته دارم
اگر بگو که بالندی بیچی شکسته بال و پر
بگو که سنگ پیچی شکسته بال و پر
بگو که بیداد و سر جدا است حسین
بگو که مجاور صحرای کربلا است حسین
بگو که زینب دل خسته در بدر شده است
بگو که عابد بیمار بی پدر شده است

بگو که بی پدر و ولی شاه نشد
بگو که سر شکل برادرش بپا و افتاد
بگو که مادر قاسم سر و درود میگوید
بگو که مادر قاسم ز زنان سر کرد
بگو که سینه زنان و خویش سر کرد
بگو که فاطمه خود و سی عالم ز دامان
بگو که بیت ولا فاطمه خالی بود ز زنان
بگو که بکا شاه خالی سر کرد
بگو که کاوه آغاز بی همه سر کرد
بگو که فاطمه ز ناله اش جگر ریشه
ز شام فاطمه زنگی سر شکسته
بگو که در بدر و حرمت ز شام
بگو که بیعت زین عباد
چو خیمه سخن رابگو به آه و الم و
زینب سر کرد و اینب
عنان که بجا بشه بدیده شهر رسید
عنان به جانب شهر با غم نهید
زبانه گفت که بلا آتش و بلند
ز بانه لیفت خلق مدینه آه سید
باضطراب چو خلق آه و ناله بلند
همه از سبب آه و ناله بلند
همسر کرای اهل بیت بیکسی
جواب داد کرای اهل بیت ولا شنیده امام
بادشت کرب و بلا کشته شد امام

عزیز فاطمه یعنی حسین ز جور یزید
بتشنگی شد ز خنجر و بی آب شهید
بزیر تیغ ستم شمر ناکسان نافرجام
سرش بنوک سنان زینت کوفه و شام
ستم نشد ز عراق و سپاه اولاک
بکوفه شد و جان سپید بر سر خاک
بتیغ کرده بدو تن و جان زار و سر بود
فتاده بود و بسر [illegible] سر بود
جوان اول عمرش که نام او اکبر بود
چو شمع کشته شد و زخم او بود
برادری که علمدار لشکر او بود
بسر شده به یکدست شهید
فتاده گشت ز غم شادی امید
بنا امیدی تا قاسم بیدل و بلا بزم
حسین بکشته شد بیکس سپاه خواه
شب عروسی آن حجله جوان جانش کوتاه
القدر و عمر گفت بخون شیرخواره او
شهید شد ز جفا طفل نازک گهواره او
فلک نمود ز تابوت آل شد ز دل
مخدرات حرم بی کس اسیر و خوار شدند
اسیر وار بکجا زارها سوار شدند

کسی که راند بجا ها بدین بیان زیارت
بزرگ بیکس ماند اهل بیت اطهار است
مخدرات اهل بیت از خوار سر و یار شیب
رسیده اند بر و تیغ آمده اند
حسین و زینب همه شیر بار آمده اند
یکی بکشت بگو ای صبا سیه ایام
بتیغ ستم تا قاصد از اشک ریزه ایم
چو شیر آمده ایم از قتلگاه از آه است
ولیک فاطمه گفتا که تیغ از آه است
بیا طی قبا ای تیغ با خواهرست
بحق اگر ببینی نشو حسین تا شاه و
نمود چشم از دل ناشاد و
گذشت از دل بزار شعله شتاب او
زبیکه ناله علیم گر دوون بزار غم
بمهفت خون ز دیده بریزند بیغم
زبیکه چاک گریبان دریده گل اندام
بهار کرده بباغ جهان نیتابی
گذشت بدریا اشک بیتابی
گذشت بدریای دیده مردم آب
ز سینه ها ز مرو ملک رسول خدا
روانه شد بدیار روضه رسول خدا
چو بیا پیدا ز عقب او روان بیا بغوا

کسی که ناله از طرفی بانگ تیغ و شیون رنج
حسین حسین ابر رنج
ز جای گوشه صدا حسین حسین احوال
بدید گشت زنی چند مضطرب احوال
زنی بهمره ایشان ابعد وقار و جلال
بلند قامت و کوته نصیب عشرتها
بلند قامت زینب نشان چو صبح عزا
بسر بچادر بعزم اما سر زمین
فرش حسین تنیده دیده بار بار و شده زمین
رسید چون بمردان بیکبار زینب
سوال کرد که این مرد بالا که گیسو زینب
کجاست قاصد لشکر کیشان را
فدای جان حسین کرده ایشان را
نشان دهید من بدر سلیمان را
لشکر اسرا بحضور نشین بود و آورده اند
صبور را بر با صبور آورده اند
صبوری زینب غریب تو دیده ام
گفت که من قاصد غریب تو دیده ام
حسین گفت کز بیل غم امام
جوابداد که حسرت نصیب ایام
ستم که مادر عباس بی سرانجامم

زمین چهار لب بیرزینت در رکاب حسین
بمن بگو چه خبر داری از جناب حسین
بمن بگو تو در بیابان داری
بجیب جامه یوسف تو در بیابان داری
خبر بیوسف گم گشته ام چه بیان داری
خبر ز یوسف گم گشته گفتگوی حسین
بگو بمن که شنیده است گفتگوی حسین
فدای مردم چشمی که دیده روی حسین
فدای مردم چشمی زبان ابیب
چو شمع سوخت ز سودا بمش زبان شبیب
سیاه گشته گره غنچه لبان ادب
ستم گذشت آتش بر لب
سپس گذشت آتش بلب غنچه
جواب چشم سخن سیاه جیب
بیست طبع گداخته بر شیب
چو شمع سوخت جانش بیش
سرای کلبه ز گفتگو تا بس
نشد ز گفتگو جانش عباس
دوباره گفت باو لاله حدیقه عباس
بقیم زار او چه یکه سر برخاست
ز غم بگشت دل ملک اسپر گرفت
کجا ای بشر و کلم الاصد خیال انداخت
بهشتی تو و کلم بلا
لشکر فاطمه سر گشته ام حسین کجاست
بگو یوسف گم گشته ام حسین کجاست

ز شیر واو چو اشک گرای حمیده بیم
و محمد حنیف
خبر بشیر ز عون و محمد سر کردند
خبر به شیر زبان علم سر کردند
سر و دست ز تیغ جفا گو زبان تر اقلیم
سه نونهال ریاض تر سر کرد
سه نونهال ریاض و دو بحر در سر کرد
شنید مادر عباس گل اشک تبسم
بپرده چون ورق گل پریشان شد
... دلم ... شد قربان
اگر که روده ندارد دلم ... سر اُم
که بر حسین پسر نوجوان حسین پسر
حلال باد به تان هر سه نوزادت
غم حسین
دل شده ... کجاست حسین
... کجاست بلا حسین
شکیب ... عجب از ... یاس
سمند ... گلشن یاس
سرگفت که ای جیده گل از حضرت عباس
چرا سراغ ... ز تیغ قلم
چرا سر از ... شده ... علم
سر و دو دست شد از ... ماند علم
چنانکه از حسرت چشم غبار
ز نعش جعفر چو مژگان چشم غبار
چنانکه شد اجل او جنازه بر دارش

شنید مادر عباس باز خندان شمع
چو لولوی گل سخن او بلب ایشان جمع
چو لولوی گل سخن عباس من فدای حسین
بگریه گفت که عباس من فدای حسین
که بعد ازین شده ... وفای حسین
گرفته شد به ره ... جگر پسرم
کرشمه ... داغهاست ... جگرم
گل سراغ حسین داغهاست ... جگرم
لب سراغ ز عباس سپیدی جگرم
بود در جواب ز عباس ... دو ز بر
شده است کنعان صبر ... بر
شده است ... کنعان صبر حسین چه جبر
یوسف حسین ... زینت
یوسف حسین ... نیست
بیا برادر ... احوال حسین ...
زبان گفتن احوال حسین میان
زبان ... و بدن و جان
چهار هزار کمان دار ... بود
هزار نیزه ... بود و یک بر
هزار تیغ ... بود و یک ...
هزار تیغ بیداد بود و یک بر
هزار حربه ... جا بگاه ... گلشن
هزار ... بود و یک ... زمین
هزار صرصر بیداد بود و یک ...
هزار شعله جانسوز بود و یک نظلوم
هزار ظالم عدار بود و یک ...
هزار قاتل خونخوار بود و یک معصوم

برادر ز

ز آبیاری تیغ و سنان و تیر خدنگ
بچار باغ تنش گل شکفت رنگارنگ
بچار باغ تنش سر کردند
... از قفا جدا کردند
همین نبود ... ز نیزه ... بریدش
همین نبود که ... اسب ... تنش
همین نبود و داوند ... استخوان
که زد بیابانی قلم ... شد
... غصه شهادت قیامت شد
بیان چه قصه ... مردم جهان ...
ز شور گریه ... مردم ... شد
... نا صبوران شد
بهار نخیلن اشک ... شد
برینه ... اساس غم
... ز گریه ... کرب و بلا
روان شده ... واماندگان کرب و بلا
پی زیارت ... دیدند
پی زیارت ... صاحبی ... سوختند
پی شه قمه ... شاه شهید ... قفا
از و حکایت سر کرده دست
چو دیده آنکه دوران ... سید الشهدا
بساط ماتم جانسوز ... گردید
برادر رسیده از فلک ... ز ... حاج
جواب و ... از یاس ... ز احتجاج

علم ز چنگ نگون ز دوالجناح علی قریب
نهاد رو به لب ... خاک ...
نهاد رو به ... سال ... دامن
ز سجاد ... بیابان نشاند در دامن
سکینه راه بیابان ... نداء
بلشکری نه ... نه عباس
نه قاسمی نه علی اکبر ... حسین ...
... زبان ... جانب زینب
سر شده ... ز ...
شد ... سر بیابان
... گل داغ ماتم شهدا
... گل ...
در ... سر ... عباد
که ... زین عباد
... ماتم ... ز ... حسین
... ماتم مصیبت حسین
یک زبان ... سر گوا امام
گرامی امام ... علی اکبر
... برادر ... جواد ...
کجاست ... ماتم ... غم عباس
کجاست ... علمدار شاه ... عباس
بهار لاله عباسی و فاعباس

حسین چه شد علم و لشکر و سپاهش کو
اساس شاهی آن و دست و دستگاهش کو

اساس شاهی ای یاران
[illegible] گفت ای [illegible] شما گذشت ای وفادارا

گریه سید سجاد گفت ای [illegible]
حسین فدای شما گشت [illegible] سر رفت

حسین [illegible] ز آب [illegible] سر رفت
دیگه چشم گریبان ز آب [illegible] کباب سر رفت

ز دود و ناله من بود [illegible] ابر شد
[illegible] کرب و بلا [illegible] بر دوان آورد

چه بود کرب و بلا [illegible] آل علی بر [illegible]
سر شیخ [illegible] ناله اصحاب [illegible] سوخت

[illegible] استخوانم سوخت
از این زیاده چه گویم [illegible] سخن

چه شیخ [illegible] زبان [illegible] سخن
[illegible] التفا نمودم من

بس است گریه [illegible] سخن التفا نمودم من
باختصار سخن [illegible] سید سجاد

[illegible] گریبان وا
همینان [illegible] داری [illegible] بود

گرداو [illegible] المتین ایمان بود
باجناب که [illegible] عدوان بود

باتکه [illegible] آفتاب بود [illegible] نام
بان غریب که چون [illegible] دل

چه [illegible] دیده خون دل [illegible]

بانکه شهر محرم [illegible] اسیران بود
بزرگ سلسله حلقه اسیران بود

بزرگ سلسله [illegible] سر از جا
بنور سینه زینب حسین [illegible] کرب و بلا

بدان [illegible] که بپایش نهاد [illegible] داغ
بانکه بر دل او داغ بود [illegible] چاغ

نفس [illegible] اولاد [illegible] شیا میکرد
نفس [illegible] پی [illegible] شیا میکرد

بان [illegible] احوال ما دعا میکرد
بان شیخ [illegible] خبر [illegible] صحیح [illegible] بشب

بزینب [illegible] خبر [illegible] بود و بشب
بان نشست که [illegible] بود از سنه [illegible]

بان [illegible] که زینب [illegible] سر رو
بان بی بی [illegible] ان سر رو

بان نگاه که زینب [illegible] سر که یا شه برادر رو
بان خطاب [illegible] شام

بان [illegible] سر شد [illegible] بود و در انجام
بیاد [illegible] المحرم آغاز بود و در انجام

بان حضرت [illegible] خطام
بانبیای کرام و بپاد لیا [illegible] الاکرام

بنام [illegible] ای ذوی الجلال الاکرام
بنام [illegible] گروه لئیم

[illegible] جرم [illegible] بیست و عفو کار کریم
کرده جرم [illegible] سر کار لئیم

زبان خطا و گنه [illegible] عفو تو ست
[illegible] گنه [illegible] ست

[illegible] گناه [illegible] کار
بجاز [illegible] گناه [illegible] وارسیم

[illegible] حسین [illegible] ندیم
ز آب [illegible] نسیم

خصوص من که [illegible] در [illegible] تقصیرم
[illegible] باده [illegible] شد [illegible] ام

[illegible] خطا شده ام
منم خطا [illegible] ست

سیاه نامه [illegible] عذر خواه خطا [illegible]
عطای عام [illegible] ام [illegible] خطا [illegible]

اگر خطا [illegible] شنید [illegible]
بیک جهان [illegible] از خطای من بگذر

بابروی [illegible] حسین علیه السلام

واقعه شهادت علی اصغر طفل معصوم حضرت امام حسین علیه السلام

تاریخ [illegible] سنه [illegible] بیکهزار و [illegible] این واقعه [illegible] در کربلا معلا با اتمام رسید [illegible] مقدس [illegible] قبول [illegible] در عالم [illegible] دیده [illegible] انبیا صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] شهادت عبدالله [illegible] صغیر [illegible] عرض

شنودم که [illegible] بشهادت عبدالله [illegible] صغیر [illegible]
[illegible] حسینیه [illegible]

[illegible] اجازت خواندن [illegible] آمد [illegible] گفته [illegible]
[illegible] گریه [illegible] اجاب

[illegible] از سیل [illegible] آب
[illegible] ملاح [illegible] جهان [illegible]

اشارت شد [illegible] خواندن [illegible] بیت [illegible]
[illegible] حسین [illegible]

[illegible] ملایک [illegible] جهان [illegible]
[illegible] مصیبت [illegible] عالم [illegible]

[illegible] جهان [illegible] مکان [illegible]
[illegible] فلک [illegible]

پی تدارک ماتم ز رنگ حسن و آه
سپهر کرده ز مینا بپا لباس سیاه
گهر بسرکه از آن دود مجمر و لب است
وزان ستاره شراری ز انگ و لهب است
ز بس که ارشد سید الشهدا است
ز دیده با فلک سر زند ز محفل و این
چرا که ماتم شمع محفل حسین
روایت است که چون شرف امام
یگانه گوهر درج شرف عترت
بیان شهادت خویشان کباب گردیدت
بسوز آتش دل زار چون سعدن
نظاره کرد با حباب دو دیده غنچه بخون
که خفته اند همه چون بهار اساس
فتاده دید یکی زان ... عباس
شکال چون علم لاله قامت از جان
ز دست رفته و یک پاره فشانده لقد روان
شکسته پای برادر ... و بیم
فگنده دیده گریان ... علی اکبر
طپیده دید بخون پیکر

که منخسف شده تا باتش از ستم گشته
زبان ز خم ... چون هلال محرم گشته
فتاده دید یکی ... قاسم داماد
نهال قامت طپیده بخون
چو لاله پیکر صد پاره آتش شهادت آن مجنون
بسی شهیده و عون ... افکند
بسی ز تشنگان لب ز آفتاب چند
بسوی مقتل لب تشنگان ... و دید
غریب سرکرده نقش طپیده ... چون موج
گرد محیط شهادت طپیده ... چون موج
گشته ... نیست
تمام ... لبان
لبوی ... ایشان ... ابر ... اند
ز تشنه کامی ایشان گداخته اند
شمع ... رنگ یافته اند
که شمع ... گوهر آب زبان
برنگ ... بوستان جنان
خصوص ... نیر بیان سوخته جان
ابر ... ضعیف بزار
که او فتاده ... شعله ور ... زار
شرار آتش ... زار

زفرط

ز فرط غصه و غم زرد و سرخ و لب
رسیده بود چنین حال جان آن لب
رسیده بود بچشمش ... داند
از این شکایت ... آفتاب افتاد
گشته عقد ... یا بر ... رنگ
سپاه ... سپاه ... ... دل ارو
بچشم شاه ملایک سپاه ... چون دل او
فضای گردون ... لب ... شود
تمام ریاض امامت ... اطلاب ...
حسین ... کباب شدند
تمام آتش ... روان رو باقتاب شدند
بیان ذره روان ...
... آسمان بیان
ز تیغ تشنگان کرو ... ز عن ...
نشست چون ... اهل حباز
... اهل ... ز غم ساز
مزار ان ... ز بعد ... ابیان
ز ... گریه ... لبان
سکنه ... امام ... جان
سکینه ... ز غم ... ابر
سر شک دیده ... آب ... بر
چمن ... آن ... آب
جگر ... آب ...

چو طفل اشک بدامان آفتاب نشست
ز ... خورشید با تهاب نشست
ز ... بسیار تا ... محیط ... تشنگی ... گرم
بگریه گفت که ای گوهر ... ز اضطراب
چو لاله داغ ... شده
... چو ... سرکباب
گذشت حیاتم از این ... جان
فشرده ... بچشم ... نیست
بهر ... بیم با ... آتش ...
چرا ز حباب ... نو ...
ز ابر لطف ... روان ... نمیت
ز برق ... روان ... آتشم
بچشم ... دل ... ز آب ... گدا از
چو شمع ... محفل ... اب ...
بچشم ... ز ... آتش او
نمود ... ز آتش او
نمود ... التهاب آتش او
... ز غم ... از ...
ز آتش ... درجان ... پدر
بگفت ... ز لاله ... روان ...
... نوای ... ز ... جان
... ز ... نوا افتاده آتشم و جان

میرزا زنجیه اشک از دو دیده همچو سحاب
گرفت خانهٔ صبر خراب از این سیلاب

گرفت خانه دیگر بچون سحاب نسیمن
بجوشش آتش دمی دیگر حالت اب سیماب

شود او آب و دمی از لاله گون چو سیماب
بجوی آب و دمی از اشک گلگون چشم پر آب

گر آب نیست سر از غم سرش
کر بیند بچه بر ناله آه شعله بار آتش

زمن بجان من از آه شعله بار آتش
مزن بجان من ستم تو ای مظلوم

بصبر بیش دمی کن ز خود از باب بشوی مردم
چو بین زغم خود از اهل حرم

بشنید گفتگو ز اهل امام امم
بانگ گذشت از این دلارای آن امام امم

فغان چو قد دلارای او
فغان برج از زینب

در محیط حیا آزادات از شمس المرز زینب
جا گرفت ز آفتاب ... نگارش شب

ز نظارت المنی ... دل نگار ... خامه در بدو شب
شود خال بچه ... جلال

سکینه گفت که ای ... گذشته فاطمه بدر هلال
به بار در دو تو ... هلال

سپهر از چمن دهد ای ... خلاصهٔ ناس
... گل نجیب گل یاس

نجیب دار است ای سید من دل باپوس
برد ز آتش غم ای زکام دل پابوس

لبالب است وجود من چو پرده فانوس
لبالب است ز اجاب

ز آتش غم جانسوز ... شده است کباب
همین نمود تو جانم ... محفل

بمن ... دل
... آتش دل

... سبز ... شعله آه
... شمع ... سیاه

... سر ... پاره پاره
... بسم

کتاب گشته صد پاره ... پاره پاره
پسا ... گل جیب ... پس

بیا ... از غم عباس
... از غم نور دیده ناس

علم شکسته و دل ... آه ...
... صد جاک

ز دست رفته و گردیده ... تن بر خاک
... علم ... سر

چو ... بیکاه سر
شبیه شده قاسم

سیاه کاخ فلک را ز دود آه

گذشت زینب غرا حجله عروسی او
شده ز کاکل ... نسیج انوی او

شده ز کاکل سیه و نموده قطع نظر
... گرفته تنگ ببر

ز سر گذشته و از جان نموده قطع نظر
ز سر گذشته بس عروس شهادت

چو جان عروس بچیده شمع سر زانت
عروس از زلف دل ... شمع ... ایشانست

چو زلف ... چشم او ز سکون
بدل ... علی اکبر بنا ده ... و آفتاب بجون

عدل از ... علی اکبر ... چشم در آفتاب
سر جعفر ... ز دیده جیحون است

ز اشک ... خون است
همین ... دل

چو غنچه همین او دل برابر من
بگو برادر با جان و دل ... سر

که فلک ... چاره سنم
... درد را چه چاره سنم

ز چاره مانده ام این درد بی شماره
بحضرت تو ... کردی

... چه با سکینه بیان این جا ... کردی
نهال صبر ... غریب ...

بر آن ... گفتی ... با ب الصبیه
چو من زغم خود از باب المصیبه

ز التهاب دل و اعدار آه آتش
قران بجنبش ... شمار این آتش

برای ... زبانه ز آتش دل منقل
... سوختم در این منزل

سینه دار ز غم ... ببین
نمود از زلف دل زینب ز اختصار دامن

... چشم ... خضاب ... دامن
چو شمع از ... ناخن ناخن

فشاند خون دل از چشم ... از باد ... ام
... ز باده خضاب سر شود

تجاب باد ... نبات ... شود
... لب لعل و نبات شود

... عصمت این خطا شود
... صدف ... مسند عرش

بگو ... جام ... آتش ...
کرای ... جام ... آتش ...

کرمش ... بود ... حسن
... شهادت ... من

کمر بسته ... از ان ... بین
بلند ... در ... زین

که گفت که ... ستم ... است
... کربلا ... است

... غم ... خاطر ما است
... دیده ... خاطر ما است

براه دوست گذشتن ز سر [illegible] است
ما چو شمع ازان رو هوای سر بازیست
مرا چو شمع ز رشته [illegible] مصیبت من
[illegible] گوهر وصیت من
میان به بند تو از رشته این گوهر [illegible]
بکوش جان کمان ابرو زخم [illegible] شب
که چون نهال من از بار [illegible] قامت [illegible]
شود خمیده تا [illegible] سر کردم
شود [illegible] تو [illegible] سخن سر کردم
ز دود آتش [illegible] را نهان سخندان
برنگ لعل [illegible] من [illegible]
[illegible] شود دل [illegible] جدا از دم
[illegible] آب [illegible] من
نهاده آب [illegible] آفتاب [illegible]
شود جدا [illegible] چون [illegible] سخنی
کنند [illegible] چون [illegible] پاره پاره تنی
چه پاره پاره [illegible] چو گل جامه [illegible] از ملال
[illegible] مباد چو [illegible] چهره [illegible] از ملال
[illegible] تا [illegible] ز [illegible] چهره [illegible] هلال
سخن نیامدن [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حال من [illegible] ایشان
سخن [illegible] حال من [illegible] شود [illegible]
[illegible]

سوز [illegible] من [illegible] از [illegible]
سخن [illegible] فلک [illegible] شهادت من
[illegible] آن [illegible] جامه [illegible] من
چو اهل بیت [illegible] چاک [illegible] شوند
کنند [illegible] شمع [illegible] شوند
تمام موی [illegible] ایشان [illegible] از [illegible]
[illegible] طره [illegible] نگار [illegible]
[illegible] داغ دل [illegible]
ز درد [illegible] من [illegible] القلم
خصوص [illegible] من [illegible] شده [illegible] قلم
[illegible] دل [illegible]
جدا [illegible] از [illegible]
سخن [illegible] از [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] من
دم [illegible] اوست [illegible] من
زبان [illegible] دل [illegible] اوست [illegible]
[illegible] صورتش [illegible]
ز دو [illegible] صورتش [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن [illegible]

[illegible] گر [illegible] سرو
[illegible] دیده [illegible]
فروغ [illegible] چون نور [illegible] دیده
چو انیان [illegible] شده چون نور [illegible]
خدا [illegible] ساز
[illegible] قانون [illegible] سوی حجاز
[illegible] جبین [illegible] آید
[illegible] آید
رسیده وقت [illegible] الی [illegible]
جناب [illegible] حسن [illegible]
[illegible] آن [illegible] زمین
مباد [illegible] آن [illegible] آب
[illegible] خضاب
دگر [illegible] مریم
ز چون [illegible] جوان [illegible]
[illegible] سینه [illegible] لطف [illegible]
[illegible] اند
[illegible] اند
[illegible] ساز
[illegible] قانون [illegible] نواز
[illegible]

[illegible] دل
[illegible] محفل
چو شمع [illegible] بیان
[illegible] بیان [illegible] دامان
وصیت [illegible] دل
ز دیده [illegible] محفل
چو شمع [illegible] را
[illegible] ترجمان را
[illegible] دیده [illegible]
چنان [illegible]
[illegible] بیان [illegible]
[illegible] دیده [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] ازو [illegible]
ز [illegible] دشت
شود [illegible] حسرت [illegible] دشت
[illegible] مصیبت [illegible]
[illegible] کمال
[illegible] آفتاب [illegible] هلال
ز [illegible] آن آفتاب [illegible] هلال
[illegible] یقین [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

چهار آئینه اش از کدورت بسیار
چو دل آن آشفته کام سست عیار
بجبه‌ای چون سرشک غم
زره بالاتر آن سواد حلقهٔ ماتم
گرفته بود ز هر جا کدورت ناک
غرض که اسلحه‌اش سر بسر کدورت ناک
نمود جانب آن گروه ز هم ملال
بگفت کای ساکنان لب آشفته جلال
بگریه گفت که یاران سخن سر بار
چگونه گفتگو نمود چو ابر بهار
مخدرات از این گفتگو لب چو ابر بهار
گریستند بر آن آفتاب افتادند
چو سایه در قدم آن وارد اوفتادند
بجان مقدم آن آفتاب شدند
گرفته جمله همه آغوش آن گریبان بافتند
چو ذره گرد سر آن آفتاب
گرفت یار و دیگر باد چشم ابر بار
چو طفل اشک بدامان خویش را بگذار
غرض که کرد وداع حرم ز سینه بیرون
چنانکه آتش دل خون از سینه بیرون

بدون زخیمه شد آن شهسوار جلال
چو چرخ بشت بگیسو بدور دنبال
چو مهر خیمه برون شد غریب غم دیده
گریستند چنان کان غریب شد چو مردم دیده
در آب دیده نهان شد ز غیرت و اجلال
غرض که آن گهر سرو بالا مال
کنار خود زد در اشک شان غبار افشاند
بدست حسرت از زلف شان گرد افشاند
مخدرات حرم با خیمه به رکاب
بسوی آن شه ز روی صحاب
نمود انجاح نشست آن شه به فراز سحاب
به رنگ خورشید شد به فراز سحاب
اراده کرد که چون خون آن شهید بالا
روان بجسم کرد چو آفتاب بلند
گرفت ز خیمه فغان همچو آفتاب انگند
بدان صفت که ز تزلزل به نیمه ایجاد
اذان خروش و صدای آن خلاصه ایجاد
چو آب رحمت حق باز از خیمه بنیاد
مخدرات چو گیسو به پریشان حال
دوان ز خیمه شدند از برای استقبال

سوال کرد ز اهل حرم امام حسین
طراز خانهٔ آغوش سید ثقلین
چه روی داده که زینب اسیر بانت
میان ناله چو زینب علی اصغر
بشیع گریه سنان مادر زینت ابر
گشاده طرّه و خاک سیاه گریبان چاک
نمود گریه سنان همچو گل لب حجابت تاک
بگریه گفت که ای تشنه لب ز هوش
ز التهاب عطش از ضعف شده مدهوش
ببین چو طفل تصویر مانده است خموش
اسیر بسته نم که ز اشک تر شده است
ستاده چشمه خون روان از آن تر شده است
چرا که شیر ازین چشمه همچو سحاب
بجای شیر ازین همچو سحاب
چراز دیده بجای اشک لب تشنگی شده است کباب
کز عطش زلف لب شسته او
شوم فدای تو و خاطر رسید بر لب او
زبهر قطرهٔ آب ز آن بزن برای او
گرفته زانو در آغوش سید الشهدا
چو جان گرفت در آغوش خود ز جوش و ولا

چو دید که آن نور دیده زینب آن آب
گریست از غم آن تشنه کام همچو سحاب
مخدرات حرم جمله دیده گریستند
بجیب زینب جمله بسوی خیمه بستند
چو زینب آن گروه دانند از آن زنیج خضاب
عنان بجرگه رحمت حق روان داد از پی آب
جواب رحمت حق رو نهاد آمد
چو در برابر آن قوم نابکار آمد
نیاز به نخل مراد عدو به بار آمد
روایت است که آن پادشاه عرش سریر
به آب و تاب زبان بار سر شود چون تیر
به آب و تاب که آن امام مبین
به پیش آن گروه ای قرین
خطاب کرد که ای کوفیان لعن قرین
چرا که یکباره همچو دریده
ز لطف شاید عرض که شنید رشته ام
فرستاد دیده عالمین ز من
به شمع انجمن او خیر النساء حسینم من
فروغ دیده قرة العین
بجوی شاه بهر او فدا نظاره کنید
بکف نظاره این طفل شیرخواره کنید

گر چون صدف ز تشنگیش مانده از لبی آب
ز آتش سموم عطش شده ز سر لب کباب
ولیک آتش بگریه سیراب است
اگر چه بستر پیشش ز گریه بر آب است
اگر چه بستر نیشش ز تصویر تیغ
لب نبات بخنجر سینه‌اش چو جبله تیغ
اگر چه تشنه بخون شد ولی از فرات دریغ
ز طفل من نکشید آب ولی نما حسب
ز طفل من چو بادشاه جن و جوان گر بلب
بسوز شیخ عجم از زمین گبر و جوان جست
زمانه زشت سر کفر افراخت
یکی ز قوم مخالف لوا بر زمین انداخت
یکی ز قوم مخالف ز ناوک شعار
بسینه الشهدا بی‌حیا کفر شعار
رسید ناوک آن بی‌حیا ز شست تا سوفار
بحنجر علی اصغر ز شخیان شتاب
جبین آن طفل ولی گذشت از ارباب
ز تاب درد شد آن طفل از زبان ولیک گذشت از اسب
کسه و دست ز سر نشست مجروح
گلوش ز تیر ... ما ... روح
چو گل ز خار ... بیشکنه پرید بقار
ببال بر ... آن پسر نثار
براه دوست در آغوش آن ... جوش نثار
نمود خنده زنان نقد جان خویش نثار

چو شاه دید که تشنه برنگ به پرده‌اش لب است
در آتش غم او شد کباب و خون زلب است
در آتش غم او شد آن امام شهید
ز بیت رحمت خویش آن امام بپرسید
زحلق تشنه او بچه روان پدید
زحلق او شد روان پدر
بگریه گفت که ای قوت خونفشان پدر
فروغ مردمک چشم ... پدر کباب شدم
زالتهاب غمت اسیر پدر کباب شدم
زالتهاب غمت آب بلا از خجالت ... آب شدم
ندادم آب بلا از مصر قلوب
بدوران تو ای عمر من شد سفید چون یعقوب
بگریه و دیده من شد سفید بیدار
جیبان غنچه بروم بی‌نوا شهید پدر
چو من زرد چیل نوا زنجیر نا امید پدر
چو من ز وصل تو چون نظاره کنم
بروی مادر تو لب بچون نظاره کنم
تو از زمین چو تماشا کنند چه چاره کنم
تو از زمین چه تماشا بنجاک افتاند
بخشک خون دل از چشم ز خیمه ... اند
بگریه رفت آن طفل از گریست
سپیده چون بدر خیمه زان ابر و بهار گریست
کشید آه ای وچون ابر و بهار گریست

بدون خیمه دو بدید جمع سوختگان
ز ایشان بسوز دل گریان
چو شمع طره او آشفته ز سر ببرید
طفل بخاک غلطیدند
ز هجر خصم ز آن زینب سراسیمه
حجاب از رخ زینب چو آن بگرفت
چو او بدید ز روی شتابان چو نرگس
چو او زبان سخن بهم بر سر افتاد
ز روی جانب بیرون سرش افتاد
سکینه پسرا بچه طفل اشک ببار
ز غصه به لبهای او خندش داد
بگریه زینب مچعد ... دیده او
نظاره کرد و بچه بریده او
بگریه زینب بچه دیده او
نظاره کرد بچه بر سینه او
بر لب شمع ایشان آتش نشاند را
سپیده شد ... بسرتاب و
چو جان بلب نمیر بسر آب داد
بچه ز خنجر ان ... آب داد
که جان بعین ... ز جان ستم
ز آب ... شراره مظلوم
چو گل بیا ... ای ... ستم
بگریه گفت تو بایش چرا ...
چو جان خویش تو با این ...
چرا بگریه و از خنده هر دو خاموشی

فشانده فاطمه چون شمع خاک تیره بسر
نگریه گفت که یاران چو شد علی اکبر
خصوص مادر آن طفل تشنه کام شهید
چو نور دیده خود را طپیده در خون دید
بگریه از پی درد و حسرتش آمد
بحسرتش چو علی اصغرش بخویش آمد
زبان بچه چون نعل او ز بدیده او
لبان شمع بیابن او ... تشنه بار
ز تشنگی تو گفت که ای تشنه زار
نشست ز ... چون آفتاب روی ترا
سر گشته است زخون آفتاب گلوی ترا
کدام ظلم سیه را بخون کرد
لبان غنچه دهان ترا که گلگون کرد
ز خون چو لاله جبین ترا زمانه غدار
ز خون چو جان زمانه کرد جهان تار
که کرد با تو جفا چون کرد جهان تار
که روزگار مرا تیره کرد بادو یار
دریغ و درد که این داغ را بدید مادر تو
بسوخت در دم از دم ز بهر شمع
بعرض که اهل حرم سر ... شمع
شدند به سر آن شمع بر ... جمع

چنانکه از اثر دود آه ماتمیان
سیاه کاخ فلک شد چو روز اهل جهان

سیاه کاخ فلک گشت از بن ماتم
سبب است انجمه تسبیح الم از بن ماتم

لباس دیده احباب خون از بن ماتم
لباس بیت الله رنگ نو

بزرگوار خدایا به بیت و ذو الجلال تو
به حق پاک ذات قدسی آثار

به حق صاحب معراج احمد مختار
به حق خسرو ایجاد حیدر کرار

به حق پنجتن خمسه آل عبا
به حق عصمت خورشید حضرت زهرا

به حق جمله ناموس پیمبر اساس
عروس حسن آن پیمبر الماس

به شاهزاده حسن آن بتول ماتم
جگر پاره شهید کربلا

به جگر گوشه سید الشهدا
به جسم چون گل صد چاک سرور کربلا

به آنکه خفته است در آغوش خاک کربلا
سر خفته او علی اصغر

به فرزند او علی اکبر
به آن ذات پاک که کرده در ره دین

به جمله شهیدان اهل یقین
نموده اند بهر کرمی طریق الیقین

شیعیان علی ابن ابی طالب ثقلین
سفید روی در آری چو صبح و ایدین

خصوص من که گواهم ز سیاه کاری خویش
زبان عجز به اقرار گناهکاری خویش

خطای من نه به شیخ و بیان نیاید راست
سیاه نامه اعمال من چو شب خطا است

ز جرم اگر چه مرا نام در زمانه خطاست
شفیع جرم خطا سید الشهدا است

واقعه استقامت حسین به رسالت و روانه شدن او به نینوا و جاه ...

حکایت حسین زینب و سکینه با دختر ...
محرم آمد و از وطن دود آه ماتم

پدید آمد در جهان شب سیاه از شام
بدیده ارض و سما ... محرم عید

بهای نغمه سرای شعر ... صبح عید
هلال حلقه ماتم ز شام و این ماتم

فی شبیه فلک صبح و شام از این ماتم
زمین سیاه لباس ... ز شفق در الم

خیال دیدم شد از شیون ... پیمبر
کشید نالم ز ایجاد خانه زین پیمبر

گزشت ز عالم ایجاد از اشک بیار
ز دیده من روی ... کار بار

ولا چو آب بیار من ز دیده سیلاب بیار
ز اشک شور تو آل بر روی دنیاداری

ز بن دیار تو چون روی در نظر داری
ز اشک دیده بر آب و دیده بیداری

خراب کرده و بیچاره ایم ... امن
سزاست کرده ... این و ... اهل ...

بیا بیا محرم ... و تو دامن جیب
ز خون دیده تو ... ثقلین

یگانه گوهر یکتای شعور سید حسین
در محیط مخلوق شعور ... اهل جهان

بخواب رفته بخون ... پیکان
نهاده سر به سر ... امام امم

رو ز بیت که چون عزت امام ...
رو ز بیت ... زمین ...

حرم ز شرف ... سیل فنا
... و ... شام

چو آفتاب ز جو ... کربلا ...
شد ... از افق ... احباب

رواق ... ستارگان جان سوخته وقت احباب
ز دیده ... شان اشک لاله گون ...

هجوم گیسوی شب رنگ خود پریشان حال
ز خط قصه خراشیده بر زبان زلال

ز خط غصه خراشیده دیده نمناک
ز اشک دیده ایشان نیامد پاک

ندا شنید چرا از اشک چهره ایشان راه
کسی گریه و غم از شفقت سر راه

چو آفتاب گرفته بس از شفقت سحرگاه
چو آفتاب سر بلند بار و صدا

بشهر شام سرید روان شد
سر شور انداخته و تیره جهان فروزان

چو شام ... از ان ... شین
چراغ شام ... نزد شین

در آن سحابه ملال انگیز ... ز شین
زمان ... ماتم ... شان و ... شین

نمود گلشن ... زمرد
لبان تشنه اند جدا اهل حرم

نسیم ... سنبل ... و ... گان
بجای ... از خاطر الم سکان و یران

چو خانه تنگ تر از عده دل و ... اش
ز سیل ... بیدل از ان ... اش

ز سیل ... ایشان ... و ... معمار
... نقش جمال ... بر ... بود

ازان زمانی که ... در ... کاخ ...
چراغ که ازین ... ان ... بود

همین نه سایه ز دیوار آن کنیزان بود
سر کنگره اش خیمه هم ز احسان بود
ز اوج کنگره اش چیده سپهر برین
ز ابر گردش اش ... نشین
غرض چو عکس ز خورشید ز صدا به
شدند عترت خیر البشر به مکان
مخدرات حسین را سرست و خیمه
سرست فلک خانه تو آباد ان
چو گردش آل پیمبر ... حرم
وران خرابه اسیران دل غذای و
نداشتند بجز خون دل نجیب
نبود طعمه شان جون بجز غم کالی سیر
گرسنه جمله ولیکن ز زنده گانی سیر
... اندر ان محفل
بر آتش غم احباب حسینی جگر و دل
نداشتند کباب ریاض ادب
چمن طراز حیا گلبن احمدی زینب
بهار گلشن ناموس و از المر اسمعیل
ز بیت صورت خورشید آفتاب را
نموده بود رخ اور و معجز اولیش
چو شمع ز آتش دل و ز غم ... خویش
گهر به خاک سیه سینه اندر ... خویش

به پیش دیده او گو هر محیط حیا
سکینه مردمک چشم سید الشهدا
نموده بود چو گل جیب جامه جان چاک
فتاده بود چو طفل سرشک بر سر خاک
اگر نه بود به ده کلثوم دیده ناکسیست
بجیب غمزه چون سحاب گریان بود
چرا که دیده او چون سحاب گریان بود
فتاد بهر ره زاده اش ز نظر چو طوفان بود
فتاده بهره زاده قاسم زار
بیان غربت قاسم غرب بار
چو شمع بزم عروسان غم گریان بود
کشوده بود سر کو بیان بود
بیاد کشته قاسم چو شمع پریشان بود
چو حال خویش غم طره اش سیاه بر
غرض که شیون و فریاد و غم بر چرخ برین
فگنده بود ز زلزال بکاخ چرخ برین
شب فغان و خروش حرم شاه شهید
ازان خرابه ز سیلاب قضا بگوش رسید
ز خواب برگ شدان از سپاه کفر شعار
به بانگ فتنه خوابیده زان صدا بیدار

ز نامرادی عمه ز دیده شه لولاک
ز صبح تا به بیچید صبح که دامان چاک
نمود جامه به جهالت مست
اگر چه بود ز جام پی جهالت مست
چو دید به بنا عنان عزاش اندر دست
شکانه داشت ... نا م آن غدار
... احمد مختار
که داشت دوستی آل احمد مختار
گرفته جم تیر و خنجر حسنین
همیشه در حرم شهسوار بدر و حنین
رسیده بود و ... پای بوس مادر حسنین
نسیده بود پا ... گرامی بود
ز آب و رنگ حیا گوهر نامی بود
غرض که آن گهر بحر حسن
به یاد ... نموده بود ... بیان
بنیاد ... ز شیپور ... ده بود ... نار
بعقد ... داغ و دیده زار
دران شب آن ماه ... عترت اطهار
شنید شیون و فریاد غم بر آمد
بر آن خرابه بگوش ... آمد
ازان خرابه بگوش ... آمد
چو خون آل محمد ... خون آلود
ز گریه دامن خود را چو دیده ... آلود

ز بی کسان احوال از زینب ... حسین ...
... و ز روان دیده خود ...
چو ... بر سر سیاست
ز ... برق الم ... جانب ... از پر
ز ... گلوی سر عدل ... ب
ز ... سیاه تر ... خراب
بگو ... ای ... بظلم است خراب
بگو جواب من ... ز سیلاب ... بر کست
ز خانه ... ... بست
... عوض ... بین
بگو که صبر ... و ملال
شرار آتش ... رنج و ملال
جابجا ... گرامی ... پا ... ابن اجلال
جا بیاد ... ز آن ... بشت این احوال
بنیان ز ... چو مهر ... آرزو
بنیت پرده ... ز ... مه در افق ...
... سید ... دامن ...
... ز تار ... بود است
ز نیت ... اسیر ... است
وران خرابه ... اسیر ... است
اساس ... ... کان ... باد
در ... محفل ... کان ... برابر
چو شمع ز آتش دل ... تیره ...

دمی به پهلوی ایشان همچو دل انشمین کن
عزای ایشان نفس تو شیون کن

چو دید زینب مضطر حمیده دو سید
بزیر باران زن ستمگر و تا بحر

سرفکندگی بزیر از دل شب بمردان ساخت
چو شمع زادل شب صبح بیرون ساخت

ز پشت پرده تابین و صبح ترگون ساخت
زمانه راز نوا آرائی در مبند بر

بهیکل لباس منقطع نمود و کاه چو چوبه بر
نهاده تاج زر اندوده جهانه تار

گرفت چادر عصمت ببست و قامتش آغاز
گرفت چادر ... گری تا بشد

نمود جلوه قامت خدا ماند بشد
چو سایه از عقب قامت دنبال او بنشتند

روان شد و نهاد بر چشم پر آب
رواقیست که چون نهاد زراه چون سیلاب

دران خرابه در آمد ز راه افگند
دران خانه چون نظر افگند

لعل ز سیر دران خانه چون آفتاب ... روی چند
فتنه دید بخاک ... زیر

فتاده دید بیکسی جوان ... را
طپان بخاک سیه در بلعمه نوری

رسیده دید به لب چون لعل شکر تنش
بیفتاده روح تن جان بر شکر پنش

ز نوحه ناله قیچال جان ... عمخوارے
نداشت جز دل مجروح ... پرستارے

نبود بیمار او جز اجل به ... دید و
نبود ... بیمار او شمع ... طلعه دیده

غم دیده است طلعه لبالب چو طلعه دیده
ز خون دیده آسمان زمین

بجیش گفت که افتاده عرش برین
ز ... سیاه عرش برین

بکعبه گفت که ... بخاک جوان نگریست
و ... ششته بخاک آن جوان نگریست

دمی چو ... حال آن جوان بگریست
ز آتش ... کباب و خون بار بریست

ز آتش ... کباب ... دل بسوزد
ز اشک شور ... بجراحت دل ... بسوزد

بجانب دگر او ... دیده دید
ز اشک شور ... بجراحت ... دیده و دیدنی شود

بجانب دگر او در داغ جفای بپرید
... که از جفای ... زنور شبید

چو دید دیده ... نشسته چو خورشید
بخاک تیره ... او داغ دیده افگار

چو دل به پهلوی او و داغ دیده ... بیمار
نشسته بود ... جیب جامه ... گل

همه دو دیده گریبان چو ... جامه ... سنبل
بموبه موی پریشان بموده چون سنبل

بزینب گفت که مادر حسین این
نشد تصدیق ... قابل این

جناب فاطمه خورشید دیده ... بار
ز دیده خون ... نمایش زد

و دید تا ... ز آفتاب سپه زد
ز جان ... آفتاب ... زد

ز جور دیده زمین ... بر دل کباب ...
ز فرقت گری خواهر السلام علیک

بمصطفی گفت که ای خواهر السلام علیک
ز فرقت ... چشم تر السلام علیک

فراغ مردم چشم ترا ... غربت
فراغ ... غریب ... گریبت

شوم فدا تو ... غربت بپریشان چراغ
... شمع ... پریشان سوخته جان

بکو و دست بگو ... سوخته جان
چو کار ... گرفته در زیان

کسی که ... غم ... و دستان خانه
فتاده است غریب ... او طبیب

اجل نشسته ... بالین او ... لقا
... زبان و حور لقا

چکاره ... بگو این ... اسیرا
... آل نبی ... مادر حسین

... که دامنش ... بود ... بگو امام حسین
... است ... از اینت ... بگو امام حسین

شنید نام حسین را چو زینب محزون
بگریه در ... خاموش محزون

زگریه و دامن خود ... آه
بگریه ... شیشه دل ... بد زد آه

چنان ز آتش دل ... از ان ... بقا گرفت
... شرار ... غمزدگان

بکعبه گفت که ای غمگسار نوجوان سوخته جان
سوال گردی ... از اوجوان ... است

فروغ دیده من عابدین بیمار است
گل ... باغ حسین ... جفا خار است

ز آتش دل ... بیمار ... است
گل ... غیر حسین ... است

اگر چه ز آتش دل ... هوا دار ... است
بجواه ... جام

زمان ... نام
... این گاه بیمار من ... زبان گام نام

ز نام ... بجا و ... دوران ... رو بگریم نام
... ز جفت ... اسیر

منم صبیه مرتضی و ... جفت ... زهرا
منم ... بیکس ... زین

منم ز دو دامن ... گیر و دو نام خدا
منم ... آتش خانه من

بسوخت خانه ... خرابه ... آتشخانه من
... خاند من

سکینه گرد و اشکم از خون دیده جیحون است
چو تازه دوخته زخم دلم پر از خون است
حسین را در با جان برابر من بود
همیشه سایه اش از مهر بر سر من بود
بریده شمر چو امید من ز راو سر او
ز تشنه آب خنجر او
چشیده خنجر او خنجر بیداد او
بداد آب جانش ز آب حیات نارد یاد
که تا بکشته ز آب است و دلم معدن
در آفتاب کنون خفته است پاره پاره بخون
برنگ غنچه صد برگ خفته بخون
در آفتاب چو او آفتاب در گردون
در آفتاب بدیدست آفتاب زینب شد
شد آفتاب حال زینب لبالب شد
چو بید باخبر از شیح حال زینب شد
ابا غ زینب ستش ز خون لبالب شد
ابا غ زینب روی صبح و دوران شام
چنان گریست که خون از روی دیده او شام
شست و شفق از خون دیده او ماه
ز گیسوان الم افشاند بر رخ چون ماه
چو زلف شام ز زینب شام گشت سیاه

بیاد بیکفنی خود و زلیکه زد بیل
حنا نا باخن او شد چو صبوری زینب نیل
وران خرابه سر تیزان بهند سوخته دل
روان شدند بسوی سالکان آن منزل
یکی به پهلوی کلثوم همچو دل بنشست
یکی ز دامن او دست
یکی بلبان جانان سر کرد
یکی ز فاطمه از مهر ... فلک
که ای زمانه تو خا است
که تازه عروسی که بخته ز چهره اش پیدا
ز آب و رنگ عروسی ...
که آب شد
خدا نکرده که لطفش ز مهر ...
که زینب سایه لب بشود
سکینه فاطمه چون غنچه لب و دامن و ... بود
نمود بیگل ... افگار
که آه آه چه می پرسی از من افگار
ز گریه ... ز زرد چو ابر بهار
شمع ... دلم از ... بیجه خضاب
ز خون ...

ز دست

ز وصل شد ... تا کام خویش محروم
کنون خرابه نشین است جمله سوگوار
چو لاله شو ... پاره پاره خفته بخون
چو لاله شد ز من پاره پاره خفته بخون
جدا ز وصل من و داغ دیده محزون
کنون ز غم ... بنشسته زار و ...
نباز خفته ... و عروس بهار
بیاد علی اکبر که ... ز جهر ...
چو یاد که نا ... اوید
... او چو صبح سفید
لیلی دو داغ ... پریشان چو ...
نموده بود ... ز جا ... اسیری
شنیده ام سخنی ز من محزون ز غم افسری
جگر کباب سخنی آ سرکه ...
که بود چهره بیدار ... انقطع از ...
بسال ... طفل بود
... گذشت ... آماده بود
بقربان کنیز ... حرم از ...
بی طوفان حرم ... ز بیابان ...
نقطع آماده بود ... از حرم ...

نموده بود بغم سکینه او دختر
برنگ رشته ... نهان لعل ...
ز بیوت پاره وجا خال ... عنا ... فامر
ز باغ نوای بخالف ... سیاه
بیاد ز ستانه ... ز اب دیده ...
چو دو ... ریش داده آب بیکار
پنجه ... ز یمین ... بیابان ... زبان
... ... کشان ... است
بسر ... بغضب ... فدا ...
خفا است ... کفا انفضب ... صبح ...
بسته تا ... از ... دختر
نموده بود ... ز ... لب ...
ز ظاهره ... قطر
وران خرابه ... مفضل
سکینه ز ... آماده ... آتش دل
که بود خسته ... غمنا ک
که بود دل ... با حسین بر خاک
چو دید ... آن ...
نظر بنام حسین ... گذشت ...
بامن از ... میدهد ...

چو پرورده چشم آب سکینه و دیده سر گشاد
بنگاه سکینه بچه آب و سر ز تن فتاد
بنگاه سکینه طفل اشک بی‌تاب
او بچه طفل ز بیخ او پاس
نشست در بر بی‌سر و از بیخ او
که تا چو اشک گشته شد باد و خورشید
بنگ ذره چو ز نزدیک زهر و روی او پدید
کشید در بنیب از جیب سر بالی
سوال کرد که ای دختر و ... بیتیم
چو زلف درهم بشکسته حال الیم
مگو بچه بیدری ای بی‌نعمت چو در بیتیم
چه کرده داده که حسرت بیت
چو سنبل از چه پریشان شده زلف عنبر بوییت
چو آب مانده چرا این شام
ز تاب کم بی‌کسی ایشام
چو آفتاب بغربی بغریبی ابر ایشام
کز آن تو بوی غربیی با بی‌ … بیابانی
بنگ شعله چرا از لباس نموده کربلای
چو شمع طره پریشان تاج بیخ و زار
نشسته گرد غبار الم بر سر
مرا است باره خلخال ... برا

دراست پنجه خضاب ای ز کله و ال ال بس
چرا نمانده بدست تو کف افسوس
سمن تو موی سمن موی ... بیت
سمن کسیکه شکنی بتاب زان شانه
چو بچه سرگشته بعث کام ... بیت
سر نیمه بچه کام است لعل ...
ز زهر باید خنده و از عیش ...
سرکرده بیاد ... لب ... است
ایاغ نرگس مستم سر ... دیده تو خون ازیاب
چو جام لاله ... بیت
چو زرد شم سخن وختر ... دل آه شعله ... بیت
چو سرکرده شمس ... اف کف دل ... حال
سکینه ... صورت حال
مکرب گفت که ای ... جاه و جلال
بهین بشان فراز ... جان ...
بهین بشان ... گفتگوی ... ایمن ...
زبان بیند از زهر خویش حال
طلا و دین ... آه آل خویش حال
رنگ باره خلخال ... خال
رنگ باره ... خلخال
مرا است نشسته ... آرزو
اگر ز دراست ... سر تاج و زر
غبار گرد ... مرا است ... بر

غبار سر سر گرفت چشم پیکان ز روشن
جهان چو سیاه است همه بدیدن
جهان چو چشم تو نور بکین است
خاک گف تو نور ... خونین است
ز آب و رنگ گف و اشک ... زدن
حنای بچه ... زلف زدن
ز خون ... ز افشانه حنای ... شانه
بپای گندن ... لب ... بود
بپای گندن ... بود ... آتش ...
لبت ز خنده بپاد ... چشم ... شور
مراست گریه بیاد ... لب تو ... جفا
مراست ... بیاد ... چفا
بکشد ... در بر ... ... دوا
مهم یتیم ... بادوران ... بیم
مراست سایه لطف بادوران ... ز بیم
بادوران مرا سر چه جا وادارد
بادوران سرکه ... جا وادارد
ز این بلا چه ... خوارم
اگر ز بند ... بیش خارم
بسی کرده از بس ... نور در ... خون
بمن ... ... نور در ... دیگر
چو گل ... ... ای ... دیگر
طغیان ... ... از ... دیگر
بمن ... طعنه از این ... قران دیگر

گرفتار گان دل از کار ما
بروزگار گفتند دل و ... ناز
نه خوانده بیان ... بیت
چرا از آه زبان پدر وارث ... زیان
بچهی طفل ز آتش دل ... زیان
لبت ز آه داری ... شمع ... بیشتر
نمود طره پریشان خوان ... باب
زبان کشود زینب ... شوهر او ... باب
زبان کشود ... دارد این ... وقت
که جان ... عمه ... بشکاه ... زر
نمود گرم ... بطعن ... زر
برای سوختن شعله افروخت
نمیدزنب و از آه شعله از خست سوخت
بپیند واپیر ... سوخت جان
بپیندواپیر ... گلگای یتیم ... واران
جوابداد ... خراب
مگو ز ... ... جهان سر ... باب
کسی که طعنه ز بیدی ... دل ... باب
دلش ز لب ... ناوک ... غیر
نمود ... ... بار ... ... غیر
جبانگه ... غیر بار ...

تو هم زیاده ازین شرح غم مساز رقم
چرا که چون دل ارباب غم شکست قلم
چرا که چون دل اهل سرور گشته ز عید
شها تو لی که ز سر بشنودی تو تهنیت عید
ز جمله آل نبی بشنو ز قوت جان رسول
تو آنکه لعل لبت بود مایه روان رسول
چه روح بود و همه جسمانیات
همین نه روح امین بوده عرش آیات
کشیده شانه به گیسوی عنبرین تو
نسیم صبح [illegible] بیا نعم
منم که سوخته ام همچو شمع [illegible] من
[illegible] و باده من
شبی ز زینت کرده ماتم [illegible] روان من
[illegible] صد [illegible] نیست
هر آنکه حال دل ما [illegible] نیست
بیا که [illegible] داغ [illegible] ایمن
[illegible] لاله زار داغ [illegible] من
تو ای عطا [illegible] نیست
[illegible] نیست
برو خموش [illegible] است

تو چون شفیع خطا بهر عطا ببخش گناه
ببین بکرم خطا بر عطای خود بنگر
بود چو فعل خطا صبح و شام فعل خطا
ز حضرت تو عطا است عین عطا
خطای خود به محول نموده ام
خطای خود همه را آگه نمود ز لطف و عطا
خطا خطا است اگر دوم ز لطف خطا کارے
چو نیست کار تو نشو جز عطا کارے
خطا ببخش عطا کن که جز تو نیست کسے

واقعه ورود اهل بیت بمجلس یزید پلید
سوختن نشان حال اهل بیت بمجلس یزید

هوا شکستن لیالی با پیاده وهم شام
محرم آمد و شد روز عیش دلها شام
ز شوم عمل شامیان چون آشام
محرم آمد و عالمی با اضطراب افتاد
که ز شب ظلمت فلک آفتاب افتاد
ز شفق شام غم نمایان است
هلال کشته ... ابروی شهید است

ز راه سلسله اهل بیت بدر یزید
رسید حرمت بزندان شام در زنجیر
عیان ز غره ماه عزا طلیعه شام
ز شام تا به سحر از نجوم چشم بیدار
از آن زینت که شد و در در عین آل شام
ز غم شام [illegible] ز ابر چو سیل
[illegible] چشم ملک [illegible] شد نامدس
ز شام شعله ز آفتاب شد در
به شام [illegible] از آن نظر
ز شفق شام [illegible] حرام
[illegible] ز شام
شده ز حرمت چهیت? [illegible] در شام
ز شمع صبح پراکنده [illegible] خدا
[illegible] ز حرم [illegible]
حرم چه ناموس [illegible] امام زمین
ز دار آنکه چون آن عزت [illegible]
شد و داخل [illegible] زنجیر
بزرگ سلسله چند با غل
باشاده چون [illegible] جامه سر [illegible]

ز چار جانب دار الخلافه چار هزار
ستاده بهر تماشای عترت اطهار
ز روی نقاب [illegible] ز اشک آفتاب
[illegible] شعله ز آفتاب عروس
گرفته مادر فاطمه [illegible] ناموس
بهم [illegible] علیه [illegible]
[illegible] اسیر [illegible] ناله
بان رسید [illegible] طرب
جدا [illegible] طرب
چهار تار [illegible]
[illegible] واد [illegible]
بدست این [illegible]
[illegible] بیاد [illegible]
[illegible]
[illegible] آواز
[illegible] بان [illegible]
سکینه بود در آن [illegible] جان [illegible]
چو روح بود [illegible] جان

کشیده بود و لقربان آن کودکان جلیل
ز لطف کاکلش از بسکه شانه زد جبریل
کشیده بود و کاکلش از نگاه گرفت
بلطف و دلبری از پشت سر [illegible] پیچید
پدید سنگدل او این کار سر زد
چه خوش سر زد زیر سر زینت طلا
کیمیای سعادت ازان رخت قدر او بالا
کیمیای سعادت ازان سر را
چو آفتاب [illegible] ان سرا
پدید و دید سر [illegible] و دید اسیران را
پدید او و نظاره نمود
بروی او نظاره باو اشاره نمود
بروی حقارت باو [illegible] لبهای او اشاره نمود
[illegible] چوب [illegible] آفتاد
گرفت چوب [illegible] آب افتاد
بدان [illegible] پیچ [illegible] بروی آب افتاد
بناگ شمع سکینه [illegible] گرفت
چو طفل اشک [illegible] بیاب گرفت
[illegible] آفتاب گرفت
چو دل [illegible] صبح [illegible] آغوش خویش را
[illegible] صبح [illegible] چشم خویش را
[illegible] آب [illegible] عقیده [illegible] را
[illegible] بروی [illegible] بنید
گرفت [illegible] بخواب می بیند
بگفت که [illegible] چشم که آفتاب می بیند
سیاه روز زنیب آفتاب می بیند

چه روی داده که [illegible] شمع [illegible]
چو خون ز [illegible] بدون [illegible] خوارند
چو خون [illegible] بجام [illegible] چون خوارند
بنگ اشک [illegible] بنی دارند
کز آن [illegible] اسیران دید
سر بریده [illegible] سکینه [illegible] براو خندید
[illegible] گل [illegible]
چو او شکفته [illegible] دیده [illegible]
سکینه اشک [illegible]
ز اشک [illegible] شور دوران [illegible]
ز اشک [illegible] دختر [illegible] انگار [illegible]
بزد گفت که این [illegible] چشم [illegible] را
نمیدید او [illegible] پریشان را
که [illegible] تابان را
کجا رفته [illegible] سر [illegible]
نهان [illegible] گلشن [illegible]
سکینه گفت که ای نگار گلستان جان حسین
سکینه گل [illegible] یتیم
ستم [illegible] یتیم
[illegible] یتیم
[illegible] نسیم
آری زلف پریشان [illegible] یتیم
بگو که [illegible] آفتاب یتیم

گمشده [illegible] حسین [illegible] سید الشهداء
[illegible] امام حسین
[illegible] زیبا [illegible]
[illegible] قیام [illegible] حسین [illegible]
علم شود [illegible] حسین [illegible]
جواب [illegible] بود
[illegible] بود
چو آن [illegible] دل [illegible]
[illegible] شد [illegible] خدا
که باز [illegible] آن [illegible]
خالق [illegible] دیده [illegible]
خالق [illegible] افتاد
بروی فاطمه [illegible] افتاد
نگاه [illegible] دیده [illegible]
[illegible] از خون [illegible]
بدست [illegible] خون دارد
[illegible] دارد
[illegible] بریزد
بجای [illegible] بریزد
چو [illegible] زبان [illegible] اساس
چو [illegible] سیاه [illegible]
خطاب کرد [illegible] دوران [illegible]
که ای [illegible] حق [illegible]

[illegible] دختر [illegible] پریشان را
[illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و دید [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] روان
[illegible] او جان [illegible] قدر روان
[illegible] فاطمه [illegible] دید
[illegible] فاطمه [illegible] خندید
بروز [illegible] احوال [illegible]
[illegible] اشک [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] العباد
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] ناموس
گرفت [illegible] زینب [illegible] ناموس
[illegible] عصمت [illegible] سر من
[illegible] خاک [illegible] مادر من
[illegible] گفت که ای [illegible] مادر من
[illegible] بود [illegible] پدر ام
[illegible] گری [illegible] پدر ام
[illegible] جان [illegible]
[illegible] جان [illegible]
[illegible] حیات [illegible]
اجل [illegible] حیات [illegible]
که این [illegible] کاری [illegible]
[illegible] جال [illegible] کاری [illegible]
چراه [illegible]

شنید زینب و در سر کشید چون جانش
ز برقعه خود و نمود و نه شد پریش
ز برقعه خود و شد از غم ز اشک خویش

سکینه گفت که ای باغ شد زن ابن
زروی صبر و می آب تا سر کرد
زبیداد گریه شانه زن ابن شد بر کرد

بیداد گریه شانه زین ابن خواهد کرد
بنا جفا و ستم ز اضطراب شد داد
بسکین بس ز اضطراب شب داد

دمی ز عهد پیاله خود و جا جو آفتاب سر شود
به پیمانه خود به صد عتاب سر شود
لب خطاب به شاه بر لب خطاب سر شود

لب خطاب بشاه لب خطاب جان ناچین
به صد عتاب بشاه جان ناچین
به صد عتاب ز دستان جان ناچین

گدای سعه گل ز داستان دختران ناچین
سپهر که خوار و حقیر اند و بر افرازند
ببین که بارگاه رفعت بر افرازند

چو پست منکوه بارگاه شد از غم و دین بر اندازند
بنای نعمت ز رنج و دین بر اندازند
بنای نعمت ز سینه پر درد

ز اختلاف روایت در آن بلید نفرین کرد
سر شد آهی و در آن باید نفرین کرد
بر آهی از غصه دل ساخت کار شاهی را

چو شام کرد و سیه روزگار شاهی را

کرد و خیمه ازین کارخانه بیرون زد
بکارخانه ایجاد شب شبیخون زد
بکارخانه ایجاد ز آه بیرون زد

مخدرات حرم همچو طره ها و سیه
صغیر نالهٔ شه بدان صغیر سر برید
صغیر ناله چو آشفته شد چو در شام دید

روایت است که در شام حرم را بدام
سکینه زار حرم نالهٔ زار دل جانی
سکینه زاری حرم را به دام جانی

درون خانه خود و تنگ و سر نهاد
درون خانه چو بی سر تنگ جا دادا
برای آل پیمبر ز ایشان تنگ

فلک گرفت چرا کار را برایشان تنگ
نبود جای حرم در سیاه و تنگ
نبود جای حرم که شمع

جگر گداخته گان حرم و بهم آمیزند
شدند سر به سر گریبان و گداز
شدند سر به سر سوز و گداز

بزرگ و کوچک اهل حرم ز شیون ساز
بنوز گریه نمودند ساز شیون ساز
بنوز گریه نمود زینب جوش

گرفت انشا که از غم حرمش
چو شعله سر کرد از غم و پروانه
ز جای خویش بر افروزند

چو شمع گرد که بنشستند بر افروزند
اشاره کرد که شمعها بر افروزند
چو شمع بکله بکند سوختن بیاموزند

نظر بجانب ذریه پیمبر کرد
گرفته و دیده و از دور سر کرد
گرفته دیده و از دیده سرشک تر کرد

که صحن خانه خود و لغت سرا شده است
به بانک که شفقت چو صبا شده است
به بانک که کباب جگر صدا شده است

نظاره کرد و زینب جگر کباب دید
نظاره کرد زینب ز شام آفتاب دید
خلاف عادت در شام شیون سر کرد

به بانگ ناله که روز بر سر شیون کرد
چراغ داغ دل خود ز آه روشن کرد
چراغ داغ دل افسرده خاطران را

ز ناخلف زینب افسرده سازن شیون را
بزرگ ناله بلند آن شب زینب نهاد
بزرگ ناله بلند و دست نهاد

خروش شام چو بلبل سرود و فریاد
به بانگ بلبل زینب گریبان
به بانگ بلبل زینب گریبان

نشست زینب و پهلوی شمع بزم ماتمیان
گفت که ای شمع جان سوخت
نشست زینب و پهلوی ای جان سوخت

سکینه گفت که ای شمع بزم ماتمیان
چراغ خویش را چرا شبی نسوخت
چراغ خانه شده است جهد زیر سو بیت

به سر که ناله شده است سر جدا خوش
ز روی سنبل تو کی بوده است
ز روی سنبل ارغوان است از ... خوش

عجب برید بمن آشنا کی ای انگار
که چراغ دیده ام دیده ام سیمای من بار
ببیم که بر در ادبه ام ای خواهر

کنام که آنکه شهر مدینه است ای مضطر
گنام که شهر مدینه ز دست ما برفت
نبوده که تو ملاقات با من ای زینب

رساند شبی بنام مدینه از ... زینب
ز آتش جگر چو بشام حرم
ز آتش دم مر که من غم حرام

سکینه گفت که ای بیکس ستمکش
ز بی کسی که ای باغ بهم

از این زبان باده آورده دم
از این زبان بد از شام آورده دم
چو آفتاب فلک رو بر شام او

چو آفتاب فلک رو بر شام او
کسی که مدینه ز بیکس بار بر انداخت
کسی بمدینه بیار افروز در باد بر انداخت

فلک سر او به یاری برادران ... او
گرفت به بستی که ایشان از
گرفت بیت که او سو بیت ایشان است

چه بنده یا ایت که خوار او و دلگشان است
به شعله از غم دل تو
شنیده سرشت غنچه گیسوان دل او

سکینه گفت که بنگ سرشت جا و منزل او
سکینه که بکدام محل است جان ما
سکینه کدام محل است جای ما

چرا به او بلند است آشیانه ما
سر در چهار شیخ بنام است خانه ما

دوباره گفت که سهل است اگرچه دشوار
بگو بخانهٔ زهرا تو رفته بار است
بگو بخانه بنت سعد مطلب جلیت
جواب گفت کنون نیست مطلب جلیت
بگو سوال و جواب رای پیش کیست
بگو سوال و جواب اگرچه مشکل تو
بگو بگفت که سخت است اگرچه دل تو
بگو بگفت که سخت است شیشه دل تو
زینب که بسته است از امام حسین
حرمین چه چه داری از امام حسین
بگو بغیر از غم تو سید الثقلین
بهار گلشن بغم شبیه حجاز
چگونه میگذرانند بغم جمال او را باز
خدا کند که بغیر غریب زینب
بخانه علی البته است خواهرش زینب
سپیده تو بپا بس خواهران حسین
بگو که زینب و کلثوم هر دو این
چگونه میگذرانند ای ضیای دو عین
نگاه بنت حسین بخاطر شاد
اراده داشت که سازد حسین را او را باد
علی اکبر تو زینب تنگ گل خندم
بابا غم عشقش شدم و من او را بدست دو پانام
شادی با عشق او را بدست و پا بانم

زا بر باد و نه باران از فتنه دو بار
حسن چو رفت حسین را خدا نگهدار
حسن چو رفت سر گریبان شد
شنید زینب و بی اختیار گریان شد
شنید زینب و بی اختیار طوفان شد
نثار هر نفره او هزار گردی
نثار هر سخن ازین سخن آوردی
نگریه گفت کبابم ازین سخن آوردی
خوش باش دلم را بجوش آوردی
چه روی داد که بار الهی شنا ای تو
بچه آسمان ز غم باشد اسیر تو
چه آسمان ز غم زینب را
مگر از نظر انداخت تو زینب را
مگر از نظر انداخت شناختی تو زینب را
چه رو بداد که سر از تن برادر من
شهید تیغ جفا شد حسین برادر من
سر حسین را که خاک بر سر من
بهر حسین که افکار او نواند دید
کدام خواهر افکار او را بتیغ ظلم شهید
برادری چو حسین را به تیغ ظلم شهید
برادری چو حسین کشتند
علی اکبر او را بکربلا کشتند
زباد تیغ چراغ امید ما کشتند
علی اکبر او را چراغ امید کشتند
ز باد تیغ چو بشکسته است بادل محزون
چو برغ بشکسته سرو بادل محزون
بزیر بال سر ببرد و بادل محزون

بیمن

بیمن شه دوست جفا کرده است پاداش
شکسته دل هوا و حرص هم پرور باش
نمود ختم سخن گریه کرد و بیحساب
بنای خانهٔ افلاک را رساند باب
بنای خانهٔ افلاک چون بگشت آن گرییت
شهادتی که فلک چون بگشت از خون برایت
چو چشم زخم تو در ماتم تو خون برایت
چو چشم زخم تو از خون جان دادی
تولی که در ره جانان از شوق جان دادی
برای دوست سر خود به دشمنان دادی
تولی که در ره جانان سر خود بود
برای دوست از آنکه شوق جانان بود
تولی که بهر سرت از آن که سر و جان بود
نثار بزم الغرب شدا سر و جان بود
تولی که بهر سرت الغرب زجابی بدبختی بود
چو حضرت شفاعت ز جابی جرم آور بود
ثواب و رحمت بداران جرم آور بود
ثواب و رحمت ز روزن و دوزخ بار است
نشانی آتش سوزان و دوزخ بار است
بصیرتیکه تو بقطرهٔ آبرو باراست
تراست شیوهٔ خطابخشی و خطا کاراست
هر روز است بغیر از خطا خطاکار است
گناه است بغیر از تیغ آدم است خطا
وفادار امید وصال و ز تیغ آدم است خطا
دلی ز جرم خطای مجسم است خطا

قسم بذات ذوی الفخر گرد گار جهان
گر ز آستانهٔ زینب بیچ باب مراد
گر ز آستانهٔ خویش بیچ باب مراد
گر ز آستانهٔ جود از تو جاودان باشم
گر ز آنکه دوزخ جبر تو در امان باشم
ز بیم آتش و دوزخ عجب خاک شوم
گر ز نبیب وبلا العدم جرم پاک شوم
گر ز آنکه بیب وبلا العدم جرم پاک سوم
گر ز آنکه فیض جهارت ز جرم پاک سوم
ختم بشر ختم کلام خطا علیه الرحمه
نعمت در حضرت خیر البشر
دو از ده بند در نعمت حضرت دین
بیایان السلام ای عقل و دل از تو جرفنا و دین
ختمن واجب بنا محبوب رب العالمین
ای فروغ طلعت آئینه دار عین ذات
ای فروغ طلعت آئینه دار خلوت نشین
خلوت آرای قدم از شاه خلوت نشین
آفتاب عالم آرای وجود ممکنات
ای دم صبح حادثت را قدم در دین
ای دم صبح ازل نقش بند کاف و نون
ای شنشین نقش کلک نقش بند کاف و نون
خاتمت را خاتم از ازل نقش نگین
ای فضای لا مکان ایت از سایه سایه ات
جان پاکی سایه ات همسایه با جان آفرین

بودی و در صفحه نه از ابعاد بود و نه جهت
نی ز انسان از باد و آتش بود نه از آب و طین
کی نشان از ذات او دارد خدا
می نشان از حسن خدا دادت جبین
از ازل رشتا که سر از ریب نوشته چنین
انبیا از جرم من خلق از [illegible] شود
صورت خدا اند لقا بت و [illegible] از صورت بود
گر نه از صورت بهر بیولا و قطار
از عرض جوهر از ان [illegible]

بند دوم
[illegible] خیر ان را [illegible] کردی تو در [illegible]
جنبش افلاک از ازل آمد پدید
در تجلی از ز نور ت از ازل انجم لیل و نهار
آفتاب و ماه و چرخ و انجم عیان
ای تو بالا پا ز علوی [illegible]
ای مه [illegible] با بهشت و جنان
ای مه الیه از [illegible] ز قضا و کنار
روز اول [illegible] تو [illegible] آدم [illegible]
تا قیامت [illegible] تن نا [illegible]
بود [illegible] از [illegible] پرورده بود و دار
در [illegible] ابراهیم [illegible] لاله زار
[illegible]

[illegible] در بیوی [illegible] از شاخ نجم
تا بد بیضا به آید از [illegible] صبح دار
[illegible] عیسی [illegible] [illegible] الابن
خاک کویت [illegible] بر [illegible] الامکان
[illegible] ز شرف ... گرد [illegible]

بند سوم
ای [illegible] لعل تو صبح و دولت [illegible]
شام [illegible] در [illegible] ایوان
[illegible] طاق [illegible] کردن [illegible]
از جانور [illegible] عدالت [illegible]
سنه [illegible] از احکام و آیین [illegible]
[illegible] مصحف [illegible] مصحف [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] کلید
صورت [illegible] گل [illegible]
[illegible] گل [illegible]
ای [illegible] از قیام [illegible]
ای [illegible] تقلید [illegible]
[illegible] روح الابن
[illegible] حضرت [illegible] آسمان
ای [illegible] ساقی حوض [illegible]
ای [illegible] قدرت [illegible]
خامه نقاش قدرت [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]

[illegible] عیدین [illegible] صبح عید [illegible]
[illegible] باغ خلد [illegible]
از وجود [illegible] قابل [illegible] دل [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] قاف [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] سوره و اللیل [illegible] عالم [illegible]
حافظ [illegible] النفس [illegible]
عقل کل [illegible]
عالم ایجاد [illegible]
[illegible] الغایب [illegible]
[illegible] کلها [illegible]
[illegible] خلق [illegible]
[illegible] دریا [illegible]
[illegible] الامکان [illegible]
عندلیب [illegible] الامین [illegible]
حضرت روح [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]

بند چهارم
ای [illegible] وبالی [illegible]
روز بازار [illegible]
خاک را [illegible] جام [illegible]
[illegible] حیوان [illegible]
در چمن [illegible] خورشید [illegible] آب و تاب
از [illegible] عنبرین [illegible]
[illegible] خورشید [illegible]
از [illegible] شفاعت [illegible]
با خدا [illegible] شفاعت [illegible] ثواب
[illegible] شفاعت [illegible] گناهکاران [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] زمان
[illegible] دین [illegible] انقلاب
ناخدا [illegible] من
[illegible] بنیاد من
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امید
بند پنجم
ای [illegible] معراج [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]

آنکه بهر بند بند او لبش نان و دست و تیغ
گر شد رامی دید و دست از تیغ زنگت می آید
کس گر شد رامی دید و دست زاری کاندر دشت
بهر کنعان بهتر از لطف نمک ملاحت پر در بد
گرچه یوسف را ابدایان ملاحت بر تو را
در ملاحت فرق بسیار است با یوسف زر خرید
مصر خوبی را تو مالک او غلام آید بکوی
گر رسد تیبیب قهرت ور شت آید بکوی
زانچه از شاخ طوبی نالد بلبل من مرید
گر زند و مالک از خلق کر دیت در جحیم
می توان کلهای فردوس از نهال شاخ چید
کیهان قهر تو دال را در سینه حشر بیند
از گریبان ازل چون صبح محشر خیز باد
شور سودای تو ام در سینه تو بر باد
خامه گفتار هم از دل تو رفت قدم
خامه گشتار هم از نوازش تیغ علم

بند ششم
ای گل باغ حدوث آورده تو از تیغ علم
ای به سروان آورده در کسی تو در سرو بود
ناخدای فلک افلاک کی تو و ذات عالم مسح ام
بحر ذخاری تو و ذات عالم

یافت از نور تو قلم نامی الضمیر لوح را
لوح از تاثیر نامت شد زبان دان قلم
با علو پایه حق قدر تو از اوج اسد ره بیت
بافزای تیغ جا بیت بافزای سبحه اسم ناز کیف
از ازل در تو امانت سبحه اسم ناز بیهش
در سجود ور رکوع است این پیشبراو
لشکرت را چون نباشد تیغ نصرت بیش تیغ نصرت بیش و سلم
بر سرش رو و زنا و دست خدا دار و سلم
جنگ ین عار خاطر آتش کل کسر ابجر
گوهر و لعل و در و هم ریزد و خان مهربان
ساکنی در تیغ ای لب لعل از و دریا ران
رو بساحل گر بود نیکو مرا از دریا یافته
بند ششم
ای ز فرق نصرت باستمداد حیدر یافته
گرچه استمداد و حیدر از تیسیر یافته
ای از دوشت و شکست لات و عزی دارم
بای حیدر زبینه بیعت اکبر یافت
آنکه از آزادیش تیغش عروس رسم دین
تا ابد در حجله ایجاد زیور یافت

شمع عصمت خانه پیغمبر است یعنی بتول
خوبی اش را از یقیمت منور یافته
در زعمه اندازه مه و خورشید بر لوح سپهر
زر شفق را لعل ماه اعلای شکل اطهر یافته
سر و طوبی قامتش از بهر سعادت پر یافته
با قد بیارزده خورشید را
ای خوشا حال خطا کاین جا پر شد سایه گستر یافت
بر سر خود تا قیامت رحمة للعالمین
عالمی وادار ام خطا ای رحمة بنی یعقوب و بین
یا خطای من چه همی بنی بایعقوب زمین
بند هفتم
سرور ای آفتاب محشر از ترتیب زبین
صد قیامت شورطفیان مخالف را ببین
اگر کس کین و تیمین رحمت ابر
سهمین دین از باغ خلد ای توجان بتیر دین
سرور از باغ خلد ای کاتبان کوتاه جبیان
غنچه لیب الروح بهر ابرار حبل المتین
رفت در بند اطناب با امتحان عنت
اینکه شیرین نیست کام زهر از امتحان عنت
آنکه بخیحه نعمی خنجانه شور است این

آسمان اوج بنگاو و تیمین دین سپهبد
بچه پیش خاد را نیچه بر زمین از تیمین
گر به شب گر ابدا از نیکو بشد بر تیغ از کاسین
سرمست گو ابدا از دست خدا و دست او کون
جنبش گو بدو دست را بیند و کون
گر نزدیک تو شده بود از سر دست رب العالمین
بجمیر نزدیک تو با شد قرب رب العالمین
زانکه نزدیک تو بر او در دست دل مرا
گلشن سر کوی تو از روی دل مرا
ای السوی تو بهشت از روی دل مرا
وای سر کوی تو بهشت از روی دل او خوشنما
بند هشتم
کالبد در سینه از ورد دل ز کعبه کوی تو شد
تن بکوفتان چه جان از شما ثوت شبیب
کاینات افکنده وسم شیرپیش بجهی آید پیش
دلیف بیاف قدرت تیغ ابروی شماست
وز شیخ از قهر خدا و ندیما افزوده است
گلشن و فردوس از خلق خوش و خوی شماست
گر خدا ابنی چشم و دل خدا را بود و دیده است
راست مگو بد ریش را او ز ذکر روی شما
دیده یعقوب را دادن نگهت او رشتی
کار یوسف نیست این خاصیت ابروی شماست

شربت عیسی بجام خضر اگر نوشد کسی
کی دہان خاصیت لعل شکر گوی منست
پیر گردون را بدست دل عصای رکوعی شمابست
از خیال آن قامت رعنای دستت جان
گر نبودی شعل مهر شما در ظلمت هندوستان
میشدم گمراه دین مانند بی بصری
بند باز وهم را
ای سلیمان سر حشمت حلقه قاف قدر انگشتری
ای بیابست طاقت بیش از
ای ثانی الضمیر اسکندری
بہ ضمیر و نفست ثقل را آئینہ
ای ضمیر تابان چون آفتاب خاوری
هست آزرده من چون امیم مصطفی
گرد را به در هر آنکه از خطا با مادری
مفرح دلها از دست رحم
کز بیان قوم من بیارم از زبان
حال بدشمن وورود ول از زبان واوری
هر که بیدالی که اله آن مرد بود
حاصل جان باطن درراه از بار و فخر رسانی
آنچه جان را حاصل است از بار و فخر رسانی

بیا بشنو و دغوت از جمیع باران بزن
آنچه در جهان سلیمان بیکشند از جبر بے
روی من از زین درمعرفت آل و اولاد تو باد
ذره ی نیستم برزن از عاشق و ولی هم یاد تو باد
بیاد باز دیم رو بدرگاه تو ای عالم پناه آورده ام
رو بدرگاه تو ای عالم پناه آورده ام
حاصل یک عمر یک عالم گناه آورده ام
نیش را شنیده ام حساب
جمع و جمع فرزندی را شنیده ام و سیاه آورده ام
جمع درجمع نزد یکسر از خدا و زاده ام
انتقادرده ام از عصیان خدا و زرده ام
جرات من نه من از بادشاه آورده ام
سبب جرات رو بسوی بادشاه آورده ام
شکوه از شاه نزد شما ز بہر دل ستم
محضری از این را از نگاه ی بیکسی
ای که کاری عالمی را از یک نگاه آورده ام
در نظر خود را برای لطف و عطا است
از خطا کار خطا و از شما لطف و عطا است
از خطا کار خطا و از شما لطف و عطا آورده ام
عذر من این است در دربار بہ عذر خواه آورده ام
عذر من این است و ر ده معصوم نیست
ورد دلم غیر از ولای چار ده معصوم نیست
مالک دل را برایش گواه آورده ام

نوحہ

عرض حاجت در جہیج واکردم تمام
ختم شد تفصیل طومار شکایت والسلام

نوحہ

علی اصغر گل خندان مادر جان مادر
بہار بوستان جان مادر جان مادر
چه پروردن شد علی اکبر و ترسم
دل خود را ابابسمت ترسیم
دل خود را بسوزد و نشستم جان مادر
تو رفتی من بسوزد دل بیابان مادر جان مادر
نمک باش و دل بیابان مادر جان مادر
تو رفتی از کجا بیابان بارہ جو سیم
تو رفتی و در ماتم آرزو سیم
تو بودی در اصغر که بمیر
گر انشا غم اصغر جان مادر جان مادر
فروغ دیده مادر چه است خاموش
لب چون غنچه گر دی فسرده خاموش
ببرم راجی ای از دود شهیدان و وش
بیا مادر گر تو را چو نوشی ان مادر جان مادر
سنبل و سبز سوستان مادر جان مادر

چرا قوت ندارد بیت قوت باشد
چرا قوت تن زبون باقوت باشد
سکوت بادت باشد
چرا گهواره ات تابوت باشد جان مادر
بہار گلشن داماں مادر جان مادر
بہار لعل و لب بسیار شیرین
سخن بود و لب زبانی شیرین
ز دنیا شیرین نوشیدن
جرا ببینی سیر نها سے
شنیدار ای غنچه خندان مادر جان مادر
غنچه از ای سیاه است
بلکه لب بسته بیم و سے از نگاه است
نمی از لب بگاه است
شدہ تابوت تفت خدا بگاه مادر جان مادر
شهید بے سر و سامان مادر جان مادر
علی اصغر صفیر جان مادر جان مادر
علی اصغر صغیرم جان مادر
علامت با دیریم مادر جان مادر
تو لی پور منیرم جان مادر جان مادر
سخن گو ای مہ تابان مادر جان مادر

ایضاً

شدیم از هم جدا ای بابا سکینه
نشستی در عزا بابا
بیا بنشین تو در پهلوی بابا
بخواهی دیده پر درد و فرسودا
نیست بیکس شدا امروز سکینه
سیاه از شقیبا بابا
سیاه از خون مرکب من
چه بینی غرقه در خون و در وز شب من
سخنی باد از من لب سکینه
بیا بگذار لب بر لب ما بابا
یتیم و بیچه لبرا سیاهت
دلم سوزد و باین روز سیاهت
که میکردی پیغبری باز روی ماهت
سر میکشی ز خیمه نگاهت
بدان خواهند بردوان سکینه
ترا با عمها بابا جفا جو
چه بیچاره بند این قوم بدخو
ترا با عمها بابا و زنجیر
نه بابا داری آخر تو ابابا سکینه
نه خویش و اقربا بابا

بر دو چون غنچه کند بنفشه سر را
زنان در غم ایام سر را
ببینی سر سکینه را
وای دیگر تو بابا
نبینی تیره ما را سکینه
کنون خواهی بخود از قتل بیکس همه
سخن از شاه دین خویشان بیچاره همه
تو خواهی کرد از سر ها بابا
بیان غنچه ها با افغان
کنی سرمه زینب ز شهیدان
کنی با پای من زینب بیان سکینه
کنی بر سر زنیب خدا بابا
کنی سرمه تو ای قوالی
بین دیده از ما آخر زندگانی
کرده ما را غنچه خزانی
ببین بابا که و با تو جسم سکینه
زبان را آشنا بابا
زبان دارد و سخت گیری
زمانه با تو دارد
تهی داغ پیری وصغیری

رضا شو ای نبی و اسیر سکینه
سخن نکو خدا بابا سکینه
سخن نکو زبان آتش فشان است
نفس سرو و زبان آتش فشان است
وداع است و داغ جسم روانست
وداع است و زبان است سکینه
ترا در زندگی در دو زبان است
عدو بیسر کربلا بابا
ترا در زندگی بابا
عدو بر سر بالا بر در شام

نوحه سکینه خاتون با سر پدر در شام

بابا سکینه تو یتیم و خوار است در شام
بابا سکینه تو بی اعتبار است در شام
سرو سینه تو گریه بر گونه یتیم
چون شمع روز بها بکشی تا در حضور باشیم
شبها به پیش من باش تا در حضور باشیم
بابا اگر تو خواهی من از تو دور باشیم
صبر از خدا طلب کن تا من صبور باشیم
صبر از خدا بی قرار است در شام
بابا زدرد و دوری دل بیقرار است در شام
بابا زرد و روز سیاه من بود
روز شهادت تو روز سیاه من بود
پیش از تو من بمردم بابا گناه من بود

چون تو بزرگواری پشت و پناه من بود
بر او سینه تو آرام گاه من بود
بر او سینه تو در شام سوار است در شام
بابا سکینه تو اختر سوار است در شام
بابا سکینه تو دشمن نمیدهد بر گوش
بر روی ما اسیران دشمن نمیدهد بر گوش
چون غنچه ابر ای تصویر افسرده ام و خاموش
چون غنچه لبهایم از خون لبهای تو خاموش
ولها لبالب از خون لبهای تو جوش
با خون دیده ما خون او میزند جوش
با خون دیده بابا در شام
با خون اسیران باغ و بهار است در شام
زندان ما اسیران حال تباه دارم
بابا بدست دشمن حال تباه دارم
چون زلف تو پریشان با دشمن راه دارم
چون زلف پریشان روز سیاه دارم
شب با خیال روی تو بختی سیاه دارم
بی آفتاب روی تو روزی سیاه دارم
بی آفتاب اشکبار است در شام
چون شمع بزم ماتم چشم اشکبار است
چون شمع زم ماتم چشم پر از چشم
زندانیان شامیم زنجیر ها بگردن
زندانیان شامیم تیغ زبان دشمن
ور لطمه گشته ما را تیغ زبان دشمن

چون شمع صبح در شام داریم سر ز مردن
تا شمع کشته بود در چشم ماست روشن
ما را چراغ خورشید شمع مزار است در شام
ما را چراغ خورشید مرده‌ها را
بابا بکش باده این زنده مرده‌ها را
از سختگیری خصم و هم فسرده‌ها را
سیلاب دیده‌های ما بنیاد پرده‌ها را
چون شمع مجلس ماتم ما دل فسرده‌ها را
چون شمع مجلس ما در کنار است در شام
خاک سیاه بر سر گل در کنار است در شام
مجلس نشین بزم ما بودند قوم و همچون
هم بستان بیازرد و هم بستان بگردن
دیشب من سیاه است در شام بود روشن
بلی از دست خصلی از آنکه خورده‌ام
بلی است در شام
بابا سکینه بود بلبل خدا است در شام
چون بلبل بسیم و سامان و شبم و خصم داریم
سردار ما نیست دیگر سر سنداریم

چمن به پرده‌ها بی پرده‌ها نکیار ایم
روز از هجوم مردم تا شام بی قراریم
داغ دل اسیران یک یک بهار است در شام

نوحه شیرین ع بر سر کرده با مبارک امام حسین ع

بابی صورت شدی مهمان شیرین
لبت با گرد و جان شیرین
لبت بیابان بجام است
مرا از هجران حسرت جسد ام است
سمن شیرین بنی با سر اسیر است
سکوت شیرین که شیرین بکام شیرین
دوا سی درد بی درمان شیرین
خوشا جاه و جلال تست گفتن او
خوشا آغا سی شیرین سر او
خوشا آن انجمن وان جمع آن
چه شد آن جمع و آن یاران شیرین
سخیا شد بارگی یاران شیرین
سسی این داغ معالی نه بیده
شدی مهمان شیرین سر باده

زسر مرغ حواس من پریده
نمک پاشید دل بر زبان شیرین
ز شیرین یا گرفتی آغا سی شیرین
شدی داغ سر تا پای شیرین
نمی شیرین گرفتار سی شیرین
مرا گفتی از این احسان شیرین
دو روز آغا سی شیرین را زمانه
گرفتی گرفت شاد و دانه
سینه بلبل سلطان شیرین
ز غم بر سر زده سر در دار
کجا شیرین دیگر بار داری
لب شیرین سخن گفتگو بسیار داری
سی شیرین که کار داری
اگر با جان شیرین دل و هم جان شیرین
فدایت یا هم شیرین
برای مرد خود تنها سی شیرین
بیا در منزل و ما وا سی شیرین
تو ای همدم دبا هم و بنیاد سی شیرین
ببین بر عهد و بر پیمان شیرین

چو شیرین کرد شیرین کار زینب
خیالت هست و جا نداریم زینب
بسی جز بنشین با سر اشک بجا سی زینب
ببین از دیده تا دامان شیرین

نوحه از زبان زینب خاتون در شب شهادت

شب قتل شهیدانست امشب
حسین تا صبح مهمانست امشب
نوع بر لقا سی دوستان زینب
امیدی کار بر بهار زینب
اسیدی کار بر بیابان زینب
سخن دوری جدا سی هجران است امشب
نو گل نام دل از با وطن داغ
نخل ببین و دل از با وطن داغ
به سیلاب دل و داغ دو انجمن داغ
حسین داغ و سکینه داغ و دین داغ
شهید ام جه سامان است و خنجر امشب
شهیدان قضا تیغ است و خنجر
حسین را در مقابل حلق و خنجر

چو می بینم قد و بالای اکبر
دلم چون بید لرزانست امشب
دلم چون بیار درد هجران
نمیدانم علاج درد هجران را چه درمان
الهی درد و هجران بی کران
شکسته خاطر و سر در گریبان است امشب
سکینه چون پریشان هاشم
کجا بیند آمد احوال هاشم
طلوع طالع و اقبال هاشم
فلک از قتل عام آل هاشم پریشان است امشب
بهر سو زینب و دختر پریشان من ها
فلک از رو آتش زینب [illegible] تا به بطحا
گرفت آتش ز دنیا
حسین بیکس و [illegible] وارث است امشب
بیا ای آل [illegible] بیا
شب بار از روز محشر [illegible] باید
گریه ما [illegible] سپر باید
الهی صبح فردا [illegible] امشب

سپهر و آسمان از افسر من
گرفت آتش دل غم پرور من
پریشان میشود [illegible] سر من
زینب عالم پریشان است امشب
[illegible] از کار پرده است
مرا [illegible] در سینه پرده است
خطا تقصیر [illegible] مرده است
گل روی علی اصغر فسرده است امشب
جبینم غنچه پیکان است امشب

نوحه جناب سکینه [illegible] از زبان جناب فاطمه زهرا

ای شمع بزم ما [illegible] بابا
چون شمع بے سر بابا
در بزم ماتم [illegible] سینه [illegible] تو
با حسین قتاده [illegible] شمر [illegible] تو
ویران شد [illegible] حسن [illegible] شد
چون دل به پهلوی [illegible] چون شمع [illegible] شد
می نالد از غم [illegible] بلبل من
با مصحف حالت تا شد [illegible] چون بلبل من
مانده است مصحف ولی پاره پاره جان من

ای

ای عالمی هدایت بودی تو جان عالم
رفتی و دو جهان ماندند زار و بیجان عالم
[illegible] پریشان است
چون حلقه در درد غم [illegible] بال است
[illegible] بال [illegible] گرد
آخر بکام [illegible] بے [illegible] گرد
روح الامین [illegible] خورشید انور من
محمل کشیده [illegible] ای خاک بر سر من
روزی که [illegible] چندان [illegible] ندارد
گوید [illegible] چندان [illegible] وفا ندارد
گر [illegible] زنده ماند زهرا وفا ندارد

نوحه جناب زهرا از زبان زینب خاتون رضی الله عنها

ای آفتاب محشر شمع [illegible] زینب
ای آفتاب نگاهی بردی تو هوش زینب
از حسرت [illegible] بی سر من
در ماتم [illegible] بلبل [illegible] بهاران
گردون دو باره [illegible] غم [illegible] کرد
چون [illegible] زمانه ترتیب [illegible] غم کرد
روز مصیبت [illegible] ماتم [illegible] کرد

ما در تو [illegible] بهشتی [illegible] بهشت [illegible] گور
چون لاله [illegible] دل [illegible] باغ [illegible] ندارد
ای وای [illegible] یتیمی [illegible] ندارد
[illegible] دل شکسته بال و پری ندارد
ای وای [illegible] دل [illegible] اضطرابے
دارد حسن ز هجران داغی و اضطرابے
گو [illegible] مانده [illegible] آتش کبابے
دارد حسین و زینب [illegible] موج [illegible]
[illegible] ز داغ او [illegible]
[illegible] جوان نمانده
سلطان لافتی [illegible] جان در جهان نمانده
ای جان پاک [illegible] رفته
کلثوم [illegible] یاران [illegible] رفته

نوحه جناب [illegible] از زبان زینب خاتون [illegible] کلام خطا

ای شمع [illegible] مزار زینب
[illegible] باغ و بهار [illegible]
ای قطره [illegible] در خون [illegible] جراحت تو
گل کرده [illegible] قیامت خون [illegible] جراحت تو
در [illegible] داوری قربان طاعت تو

تاج تو بل آلی بود بر تارک سر مبارک
آخر که تیغ دشمن شد افسرت مبارک
آخر که تیغ دشمن ترا تبریده
تیغی که زد به ابرو و فرق ترا کشیده
در چار سو چو خون خورشید دل بریده
چون جام لاله داغم ز سر که با مدینه
ما را که سر رساند و سر قدم بیابیت
با با حسن کشیده سعید در مجلس عزایت
زینب که شوده لب بر لب جمعیت
زینب لب بر لب جمعیت
با با حسین رسانده لب بابا که برده هست
با با حسین یار ما را بابا که برده است
بردی تو چه پیش یار افشستی
رفتی به باغ فردوس با مصطفی نشستی
بر روی خاطر مادر اسی علی پدر بیشی
کار بیمار با غیر از سیکمه نیست
دل خون چرا نباشد و داغ تو سرای نیست

نوحه جناب امام حسن از زبان زینب خاتون

ای ماجرعه نوشان الماس آرام جان خواهر
قامت کشیده بر خاک سرو روان خواهر

کی بود ساقی تو دریا عزت چه بود است
کز التهاب سینه لعل لبت کبود است
کز التهاب سینه بر سینه ای است مایل
گلزار عارض تو پر بستری ای بابا پاره پاره دل
گل در کنار داری بابا بیوفا بود
بابی که با قیمت بود و بسیار بیوفا بود
در دو تو و دل من گویا که بی وفا بود
در دو تو و دل من ز هر جفا برادر
ای کرده تاج کامت سر کرده از من جدا برادر
دشمن ترا جدا کرد و غرا بریدی
خواهر برای قاسم از نقل و حنا ندیدی
در بزم شادی او خواهر حنا نبستی
بر دست و پای قاسم خواهر حنا نبستی
او با نجور و سال آخر به بستر تو
خواهر حسین تشنه چون شمع بر سر تو
داغت تا قیامت چون من بیکس است
زینب طراب داری با هیچ بیکس است
ای پیکر تو در خاک با غیر سرو روان است

نوحه جناب مسلم رضی الله عنه من کلام خطا علیه الرحمه

ای باد صبحگاهی ای قاصد غریبان
از من ببر سلامی بر شاه تشنه کامان
از من ببر سلامی از روی صبا لی
بگو که سرگشته گرد دیار غریبی مرغ فلک شد بالی
در زیر تیغ دیدم گلو داشت
بگو که راه هجر سر تشنه سینه جو دارد
بر لب حسین حسینی آشنا بود
بی خانمان غریبی بالی یار و آشنا بود
آواره ذبیحی در کعبه وفا بود
آواره ذبیحی سر در کمند قضا بود
فرمانبری شهیدی سرور کمند تقدیر
جیحون براه شوق خالقی بر تیر
جیحون ز راه شوق از جفت سرنگون بود
با تخت و تاج شاهی در چار موج خون بود
بر بام قصر شاهی در کوفه سرو نماری
زنهار و الفرار زنهار آشنا نداری
بیگانه در این شهر با خویش آشنا بود
با کوفی و عراقی قرشت دل انچه بود و نه بود
با کوفی و عراقی سر ای پدر
و دوران بین سر ای اگر نمشم یا رب
سر قصه خاک سر کوبیت دل ای کنم
دل پاره از ز دیت چون داغ لاله بر جا

نوحه پسران حضرت مسلم من کلام خطا علیه الرحمه

ای سر جدا برادر وز هر غمت چشیدم
ای سر جدا برادر من از عقب رسیدم
کیدم قدم رسیده
بیشم ز تیغ کارم با دو خزان ویرانه
شمشیر تیغم جانم با دیده اروین
در گلشن جهانم با دیده اروین
گرداب و میرم سرگشته خوناب به کلمه سب
با حسین شمع آفتاب است
زینب با شمع آفتاب است
این نقش سینه در خون با جوش زیبان باب
زلف تو گشته در زیر تیغ جولی
ای نوجوان برادر در زیر تیغ جولی
ای نوجوان برادر سلطان جان و تن
مغیب بیل بلبل عنبر ای بیم
بر تیغ سر کشته بو بر درد در این بزم جوان تیغ
شمشیر گل و سرخن بریدی
چون گل و غنچه خون سر بیدی
چون سیه سر بلبله نگاه است
چون غنچه سر در محمل نگاه است
افکنده سر گل محمل نگاه است
خون از سر گل محمل نگاه است

رفتی مرا نمودی چون سایه منفعل پامال
در سیر جلوه شباب من میبرم ز دنبال

نوحه حر شهید من کلام خطا علیه الرحمه

ای شاه تشنه کامان شرمنده ام ز رویت
از دل و جان جان میدهم بکویت
شادم که از دل و جان سر بداده ام
شادم که در کربلا سرگشته دیدم
من مجمل حالات در ره پیش تو سرگشته دیدم
شکر خدا که خود را پیش تو دیدم
شکر خدا که روی تست و شوار
بهشت برین بپا اروی باغ عیسیت بیزار
بهر دوست فردوس باغ
پیروی ناروی من بکشتن و سم
دستم بدامن تو دادم من خود شهیدی ام
تا چشم بر تو دادم ز سر بیدم
تا چشم بر تو دل رسیدم
دل را ز تو دارم امیدم
پهلوز دو مرتبه کرده بکام
دامنم ز کرد سر ترشته گردید
شکر خدا که گلم با خون ناامیر
بر روز شهیدان ناامیرم سینه
جدت رسول فردا ای شاه با قرینه
رفتم حلال من کن ای شاه با قرینه

بابای کامیابت داد آب سلسبیل
جرای تو آخر در خلد شد دلیل
جبر که در دو سر ز رسی تو دیده جان داد
جاویدی بیشتر در خلد جاودان شاد

نوحه حضرت قاسم علیه السلام از زبان مادر قاسم

ای سر بریده قاسم ای شاه تازه داماد
وقت شادی ای ای شادی مبارکت باد
دست حنائی بسته از خون خضاب بسته
در حجله تو عوض آفتاب بسته
از روی نقاب بسته شمشین بر آگاه
از روی نقاب بسته و مرکو تاه
از مرگ ناگهانت مادر بنو دو مر کوتاه
امیدمن دراز است عمر تو بود کوتاه
شیرینی عروسی نقل و حنای شادی
در بزم شادی تو ز یاد و نامراد دیدت
از بزم شادی تار در جشن خبر بدد
در رزم ترا در تخم تازه زد
هم گل که از مزارت از خون چون زخم تاره زد
از برگهای او خون چون ارغوان است
در حجله گاه شادی تخت تو سنگدان است
شمع عروسی تو فوارها سے خون است

ما از نقل و شربت زین عیش بی نهایت
در بزم عیش مایب
چون شربت شهادت از بر برات
مادر سرود خوانم با نوحه و ماتم
مادر سرود خوانم با نوحه از غرابت
وضع نشاط چنین با مجلس عزایت
وضع نشاط چنین در حجله گاه دیدم
بزمی برای شادی در حجله گاه دیدم
از حجله گاه بست در قتلگاه دیدم

نوحه جناب عباس ابن علی علیه السلام

ای علمدار حسین آه برادر عباس
ای علمدار حسین آه برادر عباس
شرمنده تیغ و بین آه برادر عباس
کشته تیغ و بین آه برادر عباس
شهیدی ابرار که ز بهر تو باشد است
ز بهر بدنم بین آه برادر عباس
سر و بر برادر سپر و نگاه موشی
محرم زینب و کلثوم سپر او عباس
شمع بزم ثقلین آه برادر عباس
شمع بزم ثقلین چون سپر اول عباس
حلقه چشم تو چون نافه آه برادر عباس
ای غزال حرمین آه برادر عباس
چشم من کور که دست تو قلم گردید
ای مرا قرة العین آه برادر عباس

نو شهیدی و حسین داغ و ماتم محرم
دشمنان از طرفین آه برادر عباس
دشمنان از طرفین بگفت
مانده ایم بنیر از کف افسوس
اندر ماتم بدین آه برادر عباس
است منقطع بدین حسین بجوش
بر بدن خون تو و خون حسین
پیچید از خون حسین بر عباس
زمین خون تو و خون آه برادر عباس
پیچید در الاخوین آه برادر عباس
ای خنجر شده صد پاره جو عضای عقیق
ای خنجر شده صد پاره آه برادر عباس
از تکلم نافر و س
افسرار نیغ لب لعل بنا نافر و دس
رفته با زینب و زین آه برادر عباس

نوحه جناب علی اکبر

یوسف گلگون قبا آه علی اکبرم
کشته ره در کربلا آه علی اکبرم
کشته شده در بلا کشته شبیه
در خیمه حسین تیغ بلا آه علی اکبرم
نقش رسول خدا آه علی اکبرم
دست عروسی ببست تاج شهادت ببر
بچه ات از خون حنا آه علی اکبرم

مادر و خواهر غریب عمه ز نوحه نصیب
مجلس عیشت عزا آه علی اکبرم
ریخت بخاک انشاند زتنی و بجا از تو ماند
بزم حسین بی صفا آه علی اکبرم
شمع تو کاشانه سوز ای خلف خانه نور
غره ماه عزا آه علی اکبرم
سوز تو خنجر بجان ذکر حسند ابر زبان
آتشنا آه علی اکبرم
یار بیارد حسین حرم
کشته تیغ ستم ابهوی نونهال آه علی اکبرم
صید گران نونهال شهادت طلب
بار نشیر عرب شاه خطا آه علی اکبرم
فانع جرم و خطا

نوحه از زبان زینب خاتون

کشته تیغ جفا آه برادر حسین
حسینم حسینم حسین
تشنه لب کربلا آه برادر حسین
حسینم حسینم حسین
دوختی و من زار و گرفتار ابد
حسینم حسینم حسین
بسته بند بلا آه برادر حسین
حسینم حسینم حسین

عجبی نیست اگر نعش تو غلطد بزمین
حسینم حسینم حسین
لنگر عرش علا آه برادر حسین
بی‌سر نعش ترا بیدار است
حسینم حسینم حسین
سر تو ماه بود در خون نعش ترا
حسینم حسینم حسین
بدر منیر خدا آه برادر
فردوس برین
حسینم حسینم حسین
بوی خون جبین قتل ترا برده
حسینم حسینم حسین
قاصد باد صبا آه برادر
وز زنجیر
حسینم حسینم حسین
سر شده از سر بریده
حسینم حسینم حسین
تو شهیدی من زار راه خدا آه برادر
کشته راه خدا ای نوای سر نیزه
حسینم حسینم حسین
ای دریغا بدم تیغ ببالین
حسینم حسینم حسین
مادر فخر نسا آه برادر
بی‌محرم
مادر و دلبر و
حسینم حسینم حسین
خصم با محرم و اهل حرمت در بدر
حسینم حسینم حسین
ای شهید ای غزا آه برادر غربت
حسینم حسینم حسین
تا قیامت جگر سوخته من ز غربت
حسینم حسینم حسین
تاب دل نابجا آه برادر

نوحه از زبان زینب خاتون در قتلگاه

کشته تیغ جفا آه برادر حسین
شاه سر از تن جدا آه برادر حسین

از دم تیغ بلاک ماند تنت چاک چاک
تشنه لب کربلا آه برادر حسین
با کفن و بی لباس دشمن دین کامیاب
شور بپا خراب کربلا آه برادر حسین
مانده تو در کربلا ابر بیابان قلم
خار شقاوت علم گلبن ابر حسین
شیوه زینب عزا آه برادر
نخل بکف با خیل بکف
عترت قاسم عزاست خون حسین
نقل عروسی بکجا آه برادر
بابا امید
اکبر و اصغر شهید دل همه جانا حسین
کشته تیغ و دغا آه برادر
قاسم از دست دغا
حضرت عباس وفاد آه برادر حسین
از کف بجهم وفا آه برادر

نوحه سر مبارک در خانه خولی

من تشنه لب حسینم زهرا است مادر من
قاتل حشر است امروز از بستر من
من تشنه لب حسینم
حلق بریده دارم
چون برگ گل ردای از خون کشیده دارم

چون تیغ بر جوانم اول سر جدا شد
خورشید دار آخر بر نیزه جا شد
سردار کشتگانم بی لشکر و سپاهم
کاشتم یکه و تنها هم
سالار دست و زنده دشمن دین
جمعی اسیر دارم در دست چون نافه چین
دارم دلی ملبب بر خون
طفل سکینه نامم بی بابا ندارد
دیگران بیابم بادا خراب باشد
ببند کشته من پروانه عزا باشد
بر شمع کشته من پروانه عزا باشد
در ماتم شهیدان بهار دا ابنیا باشد
در ماتم شهیدان غم خانه است
کشته شهیدی جهان خانه است
من در بامم ز اطفال و آشیانه است
مرغی ز بامم اطفال در تشنه لب
روی گلشن زهرا با غطر و باگلاب
خولی بر نیزه دارد در بیشتن آن قتلگاه

نوحه از زبان مادر قاسم

ای تاج سر قاسم نور بصرم قاسم
از حسرت دیدارت خون شد جگرم قاسم

در عیش و عزای تو گل نقل و حنا ای نو
شادی بیت مبارک باد و شیرین پسرم قاسم
شادی بیت سرگفت و بدیدم
خلعت تو بپوشیدم در بر شد غم غم قاسم
از نخل مراد آخر غم بے بر دارد
از نخل مراد بانے و پر پسرم قاسم
کس پسرے دارد بانے بال و پر پسرم قاسم
من لیلی پسرم قاسم در عیش عزا دارم
بر حجله حنا دارم در آستین ای پسرم قاسم
چینی ز قفا دارم نبود اماد
زینب به بیا کبیاد در حجله نبود داغ و کرم قاسم
بر داغ جگر افسرده داغ غم بابے
ای مرغی تا بے با بار بے تو اندر لازم قاسم
شده تیره جهان بے تو بود بخت
از خون شده رخشت با بود بے تو بجگر قاسم
در حجله غم عود است ده بر خیمه
بر خاک نشادی سر بطلوع ده بابا پسرم قاسم
از حال تو ای بابا و آب تر ای مادر
در تشنه لبی خنجر داد آب تر کتا الم قاسم
یاقوت لبت خشک است

خون روی تو بپوشیده خورشید تابیده
یکسان شده در دیده شام و سحر قاسم
ای عمه نحیف بیمار دور از بر قاسم
از ظلم رسیده در سفر قاسم
ای عمه بیمار در دو رنج بیمار شام
زیبر جلال ... رو در شام
ز ستم فکار است در شام

نوحه

بابا سکینه تو یتیم و فکار است در شام
سرور سینه تو بے اعتبار است در شام
بابا سکینه تو من جهور بانیم
صبر از خدا طلب کن با من مهجور
بابا ز دوری تو دل بے قرار است در شام
بابا ز دوری تو آرام گاه من بود
بر روی سینه تو آرام گاه من بود
بابا سکینه تو او شتر سوار است در شام
بابا سکینه تو بے خویش
با اشک دیده من خون تو بمیز تو بپوش
با اشک دیده من خون تو بمیز و بنار است در شام
زندان ما اسیران با رنج و بیار است در شام
زندان ما اسیران روزی سیاه دارم
با تو حالت روزی سیاه اشک بار است در شام
بی تو حالت روزی سیاه اشکبار است در شام
چون شمع بزم ما تا چشم گریه من
چون شمع بزم ما روشن شمع مزار است در شام
شمع گرسته تو در چشم من روشن شمع مزار است در شام
ما را چراغ خورشید بے تو در گلیم
چون شمع مجلس غم با دل و سرو گلیم
خاک سیاه بر سر گل در کنار است در شام

سیلی زدست خولی از کینه خورده ام من
بابا سکینه تو نیلی عذار است در شام
روز از ناهجوم مردم تا شام بے قرارم
داغ دل اسیران یک بر هزار است در شام

نوحه از زبان جناب شهربانو

الوداع ای آل یاسین الوداع
شمع های محفل دین الوداع
الوداع ای دختران مصطفی
عندلیبان بهار کربلا
الوداع ای خواهران شوهرم
الوداع ای شمع داغ ما را برم
میروم داغ افسرده حال
الوداع ای زینب افسرده حال
الوداع ای جان تو و جان عیال
بعد از این جان تو و زینب
ای اسیر دام تسلیم و رضا
الوداع ای دختران فاطمه
الوداع ای دختران فاطمه
شمع های روز دامان فاطمه

یا بدینک و خصال الم الوداع
آفتاب بے زوال الم الوداع
آفتاب بے زوال الوداع
طفل بیمار و غم بیمار الوداع
بے دوا و بے طبیب الوداع

نوحه سکینه با سهیل با عادی در شام

ای نوجوان چکیم پر از خون بے تو بیقرار است
من دختر حسینم این خواهر حسین است
من دختر حسینم پدر ندارم
نامم بود سکینه مادر و پدر ندارم
من بے مصطفی بیم دختر بر ندارم
نامم بود سکینه با دستهای دختر فتنه
آن دختری که او را با دستهای زخمی گرفته
با شد عروس قاسم از خون حنا گرفته
با شد عروس قاسم یا حسین بود
چنان تیم سردار با حسین بود
نام من نیز کسی ... نیز بود
جد بیمار سپه سالار ... قرین بود
تنهای سکینه گناه دارم ز خون بیمار تیره دیدیم
سرهای سروران اسیر ... کربلا دیدیم
من دختر یتیم سلطان سر بسته و تنها هم
باسوی عمه من است از زمین خبر دارد
خیر النساء ز اینجا است ز من ام انتظار دارد
چون شعله بے لباسم

ما را حفاظ ار ولی ای نوجوان خطا مکن
روز قیامت است این شیخ در سپه مصطفی مکن
روز قیامت است این خون دلم بجوش است
چون غنچه زین مصیبت پرده اما لبم خموش است
خون بجگر سر ... آشنا ندارد
زین العابدین زین غم در دم دوا ندارد
ای نوجوان چگویم ...

نوحه حضرت زینب خاتون با هند زن یزید

نام و نشان ندارد امروز نام زینب
از زهر زندگانی تلخ است کام زینب
از بس ... جاه و جلال زینب
با کاکل شهیدان ... زیر بال زینب
جمعی یتیم مانده در زیر بال زینب
... بهار و بوستان زینب
سروی نمانده روشن در دودمان زینب
شمعی نمانده روشن ... دیدم
... بیچارگی در دیدم
زینب خود ... این مصیبت ... آشنا بود
هر صبح ... دست من ...
هر خطه ... با صحرای کربلا بود

هر روز تازه داغی چون لاله در دلم بود
... از جهان ... اهل بود
آخر ... چنین ...
ما را که جای گلبان بود ... ابر جان ...
ویرانه منزل ما ... چراغ
هنگام شام ... دل ... ویران
شبها ... مهتاب ...
هر شب برای ... دل ما ...
در روز ... سیاه ...
چون شعله ... ناله ...
با حلقه های زنجیر ...

نوحه جناب زهرا با فاطمه ابیها

ای فاطمه ... این ... ببین
... رنگ ... ببین
در سینه ... دل ... ببین
... ببین
این طوق ... چون ماه ... ببین
در جای ... خورشید ... ببین
یک نیزه بالا ... ببین

عباس چون از دست شد بال و پر
اکنون سر از پیکر جدا اصغر ... اکبر ...
چون لعل ... چون صد پاره ... ببین
با قد ... گلگون ... ببین
از خون ... احوال ... ببین
در حلقه ... شهادت ... ببین
... ببین
... ببین
... ببین
در حلقه ... ببین
... ببین
از فنا ... ببین
ای شاه ... ببین

نوحه زینب خاتون در وقت دیدن جای جعفر ابن امام علیه السلام

ای ... زینب
... زینب

مانند لاله ... دیدم ... پیراهن ...
از خون دل ... بی ...
گلگون قبای ... از خون ...
چون لاله ... بهار ...
... بهار ...
... گلشن ...
گل ... لاله ...
پیراهن ... لاله ...
از خون ... بهار دارد
... کنار دارد
... ای ...
... اسیرم
ای آفتاب ... شام ...
... دارد
... دارد
... بی ...
... دارد
وقت شام ... بی ...
... بی ...
... دیدم

نوحه امام موسی کاظم از زبان جناب امام رضا علیه السلام

ای خورده زهر کینه بابای مهربانم
زهرت ز آتش زدی بجانم

چون شمع بزم ماتم با غم بر نشست
با شمعت در دود نشست

زندان نشین بابا زنجیر در گردن
زندان غم گرفته زنجیر در دو دارد

بابا بکنج زندان بی تو صفا ندارد
بیت الحزن بعد از تو جان ندارد

بیکس و بی نصیب ماند
زینب بحسرت و غریب ماند

بابا بخورد سالی حسرت سر کربلا شد
روز شهادت تو زینب اسیر و غریب شد

چون شمع بزم دوران گرد و خاک برآید
در ماتم ما ز سیر دادو بر باد وساز

دو سه پسر داده بر باد و ساز بجا
زهرت ز خورده دل از جهان برید

مانند شاخ مرجان قامت بخون کشید
بی پدر بگرددم

منجدا لطفلی من بی بلا بگردم
یارب که رو بسینه من ز غم

بابا بهشت تو شمع فراموش
بعد از ما من نگار شم

بابا یا محمد رضا ندارد جان اسیر عزا

بابا بخور از غم داغ اندر ایشان

بابا فخر رضا زد داغ اندر ایشان
کیستی ز بنده داغ اندر مجلس غریت

بنمی از جنس دیده
مرده در دیده

بسم ز رنگ نه رو بدیده
بدیعی از کنار بدیگر بدیدم

نوحه سکینه در دیدن سر پدر در شام

آه از آتش کرده با جگرم وای وای
از بعد جگرم وای وای

مرگ حسین سر ز دست شد بی پدر ام وای وای
ای از جنگ واژگون

رنگ نگیری ز خون طالع من
در دو جهان تیره شد در ظلم واداد

هردو جهان تیره شد
از تیغ بی کس ز جان ام سید

تیغ بخلقت رسید از سر ام وای وای
آه که از حال تو بجز بلا

آه کنار من که بی کس سکینه ام وای وای
صید حرم سر جدا از من

آه که در ماتم تو کشیده ای جان
آه که در ماتم تو شمر جدا است

منزل آرام شمر گوشه ویرانه واداد
خشت نهاده فلک زیر سرم وای وای

ای پدر کامیاب روز و شب آفتاب
شعله صفت سوختم بادو سرم وای وای

بیکسی بین سنان وارد مدینه ام
چون گل بنالم حسرت دود آن شمع ایرم

نوحه وداع علی اکبر با پدر والا مقام

الوداع الوداع ای سایه بر سر یاران
رفت علی اکبر جان تو و کیسه بان

الوداع الوداع
رفت علی اکبر پدر الوداع

از تو جدا میشوم جان پدر
بوی ترا می برم من بریاض جنان

ارض تو العقب بریده تیغ بسمل الوداع
بانگ الفراق ماند مرا ببدن زبان

زینب کبرا الفراق یاران بدل
از ظلم بر پیکرم بی حسین زبان

فروغ شهادت بر لب حسین زبان
خنجر بی کس بکشم نامم بیا

خنجر من بر سر شمر نفس بیان
ای پدر بیا و دنبال مادر بجان

ای پدر بیا بر سر که لیلا ابدیت جان
لب لب من کربلا مرا محرم

الوداع الوداع ای زینب زهرا ایمان
الوداع جگر تشنه ای

جمله ملائکه ز دامن میکشیدند بال
مادرم افسرده حال ز دوده آسمان

بابا بیا که مرا در خون خفته است بیان

نوحه زینب در قتلگاه

پشت کربلا ایران حسین من حسین من
ای ریشه بطلان حسین من حسین من

خیمه زدند بی تو زینب دیده من
لب تشنه سبزه ریزد حسین من

سرور یحیی زینب تو ای خواهر
ای نوای یحیی زینب کشته ات کاشوب

سر زده افتاده حسین من حسین من
زنان بی معجز و بی حرم دیده من

بهار شان باغ زینب حرم
ای گلستان دمیده ای حسین من

نرجس به عمر یتیمان حرمم و حسین من
بی کس و بی همدم دل بی تو

شیر خدا بی ریز زینب حسین من
بهار سبز بی تو ای عمران حسین من

شهید یحیی بی گلبرگ جاری وادی
سبز چنان ای حسین من حسین من

علی اکبر ای رفته ای عباس
مادر بلا رو که وادی حسین من

زد آتش کرده بی کس حسین من
سکینه ای عباس تو بی کس حسین من

علمدار ای جوان عباس دلاور قاسم
ای ریگ بیابان خون آلوده حسین من

شب و ادای قاسم خون در حسین من
فلک شد تیره ادای قاسم حسین من حسین من

نمی تا چند شرح زینب عزادار و عزا منصب
تا کی پیم شرح این مطلب حسین من حسین بیان

نوحهٔ جناب امام حسین و لیلی شهربانو

شهر بانو
کمن از جان حلالم شهر بانو
سر من افسرده حالم پیچ پیچید
اجل آمد بساط عیش پیچید
ز بعد این پناه روی حسین دید
شه اری بعد از این پا تو خوابید
حسین شد کشته اقبال تو خوابید
حسین با عیالم شهر بانو
تو بنشین با من نشنیدم
زینبگول غریبم من نا امیدم
ترس دیده من نا امیدم
تو حسرت کشیدم
چو برخ آشیان تا شهر بانو
بتیم با بالم شهر بانو
پیمم من را
تو دیدی دو چرخ کربلا را
تو بینی هوای یار را
جلا کن از حقوق خویش بانو
سر من با صد ملالم شهر بانو

بخرشم بود جام از تو قدم
زمانه بنشین پیدا و دو تو هم
ببین حضرت ز جا خوردن بانو
که بنشینی در خیالم شهر بانو
چو آید دو انجا هم در ره تو
ببین گلگون ز خون شوهر تو
زمانه ببین از سر تو
بدان پا با بالم شهر بانو
نشین به راست بابا
به روی پیراست در شهر مدینه
پیشین پیش شاه با قرینه
بیان کن شرح حالم شهر بانو
سر شم از جعد مو بیت
با بابو بشو و از خلد بو بیت
بدم همراه خود از رو بیت
بخواهد از دلم رفت شهر بانو
تو ماندی با خیالم شهر بانو

نوحهٔ امام حسین با امام حسن در طفلی خود

نوحهٔ امام حسین با امام حسن در طفلی خود

برادر جان برادر جان
تو ای حسرت شده من سر گران
داوند
واوند
برادر حرف
دارند
ملا
دریغ
با بیکس با غم
نبال آه درد داغ دین دارغم
تو هم بیابان باشد
برادر من بیابان باشد
سر این به سکن
تو داری درد دل من
امید من
ترک ای به روی
تو سر داری بر جای
مرا از خون

نوحهٔ ذکر یا منبری

ای دیده دیا شو هنگام عزاداری
ایام محرم شد وقت است که خونباری
گردون بصد آمد ایام عزا آمد
در کرب و بلا آمد زهرا زاری

جبریل آمین نالید و پیشش عیدن
از غم فلک گردید شیشهٔ خون جاری
از خیمه زهرا
افتاد و در حسین بصد خواری
دریای فراق
اکبری حرم از خون عباس
منقر زده جوان لاله در مو به پیر بسلما داری
در کرب و بلا ... داماد
زینب ببیار کنیا ... عزاداری
داماد و ... خون به سر
افتاده علی اکبر ... پیراهن گلنار
از خون ... تنها
از خون ... داری
آرام دل ... عزاداری
بیمار ... جگر داری
خونابهٔ دل ... تو داری
انصاف ...

نوحه از زبان روح الامین

در داد ... رفت
افغان ... رفت

ز خاک کشاده سر ز زندان
زینب دو دست فلک گشتی رفت
زینب دو عرش افتاد
از عرش شکوه عرش لا افتاد رفت
سلطان سریر سر نشسته
شد سرور کائنات قضا رفت
لعل از سر بر دو
سر کشوده بلا رفت
زینب بغداد سر بلا رفت
بابای زینب بسمل
از ضرب تیغ ابن ملجم آنکه رفت
بریده تاج اهل علم
آنکه در مدینه زینب ازین سرا رفت
ناکام و زینب بابا و بابا

نوحه

خدا زینب دنیا است بابا و بابا
خدا زینب خفر است بابا بابا
بیدین جان بابا
امید نا امیدم جان بابا
فلک از تو به بدرم جان بابا
دو رفتی من غریبم و در بدر سکینه
تو خوش باشی بی بدر سکینه

گرمن بزینب با اسرا ام
جان ز من شد ابنام
چادر بس دارم
سر معجز دارم
خدایا آزرده و
نهال طالع بی سر ام هوش
ز سر ام هوش
پدر رفتی و برده سر افزا ام
ولی از دل آهن بار و ریب
ولی گشتی آزرده ریب
چو خواهم برده در پیش ارو بت
دعا من نا بیم مرده
امید بود و در هنگام مرده سر من
امیدی شود تو با تیغ بر سر من
درین سر شوم تو بیمار سکینه
سرم را عمه ام گرد بیمار سکینه
به بند دختر جان سکینه من جان سکینه
پدر ام رو در سر من جان سپارم
یقین نا بود بر داری نه ارم
طفل نا توانست
چو خواهد بود همراه تو با ما
خدا همراه ام شهید جز الفنا

نوحه

الوداع ای مردم شهید کربلا
ما سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا

مرثیه

میروم در سفر و باز نخواهم گردید
من بفردوس برین رو دی شما خواهم دید
من بفردوس امیری باشد
جمع گردید و همه بی سر و پا
می سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا
گرشته شما سوی چو پریشان مکنید
چون شنیدم که گشته نالهٔ افغان مکنید
گرد آید و نگه جانب میدان مکنید
روی پوشید و نگه جانب میدان مکنید
می سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا
می سپارم بهمه من سر بینید
خنجر شمر شده بر حنجر من سر بینید
در سر ره عصمت بغزا سر بینید
رفتم از دست شما بسر من بخدا
می سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا
می سپارم بهمه من جلال
شد بانو بکین از دو من جدا و جمال
شمر ز بعد از رفتن من توا ما در زنجیر و بال
رفتم از دست تو ما پر و بال
رفتم از دیده از مراد و شما را بخدا
می سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا
دوقیس می سپارم بهمه در غم حسن
خداهم بپدم از کربلا غم سر من
بده خواهر من با درین ماتم من

رونق افزای است ز تو انجمن ماتم من
می سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا
می سپارم بهمه نشین بار دگر
ای سکینه مکن گریه مرا بر بست داغ پدر
می انجمن بچه طفلی بر بست داغ پدر
ای حسین کو کرد تو ناز ترا شام و سحر
می سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا
می سپارم شما سیدایم
میروم بست فراز رهست شما سیدایم
میروم دور از وطن دعا سیدایم
سفر من دور و وفا خواهیم
از شما بدر خوب و ز ما را بخدا
می سپارم بهمه اطفال و شما را بخدا
از شما بدر قبر الطفال و شما را بخدا

نوحه

می سپارم عزا
شهید کربلا آل بلا واو بلا صد واویلا
شهید حسین از کربلا و بلا واو بلا صد واویلا
افتاده حسین بی سر بریده بی سر بیکو
خواهرش حسین از کربلا و بلا واو بلا صد واویلا
غلطیده حسین از کربلا و بلا واو بلا صد واویلا
سر بالای سنان از کربلا و بلا واو بلا صد واویلا
خوابیده حسین زخمی تیغ بی سر سیاه و بی علم
زخمی تیغ شمر سر بریده سر بی سیاه و بی علم
گردیده حسین از کربلا و بلا واو بلا صد واویلا

در لب آب فرات گل گلزار حیات
شد ز سر کرب و بلا واویلا واویلا

در لب آب حسین در کرب و بلا جبین
ناچیدہ خون نخجیر بر جبین واویلا

در زبان وا حسین در کرب و بلا کامیاب
نالیدہ حسین دشمن در کربلا واویلا

شرب و بطحا خراب در کرب و بلا واویلا
غنچہ حسین در کرب و بلا از خون

با حسین لالہ گون در کرب و بلا واویلا
بوسیدہ حسین نخجیر ز سر کرب و بلا واویلا

بہر امت در وطن در کرب و بلا واویلا
نالیدہ حسین امروز ... است امروز

نوحہ

عزاداران عید قربان است امروز
عزای نور چشم ... است امروز

چرا ز اہل ما ... است امروز
سر عید آل ... کربلا است امروز

ز خون دشت ... نیا است امروز
عراس من ... بینید
شد ای شادی اکبر ... است امروز

ملک از سر گرفت با غوغا بیان
زینب چرا است امروز

مجال زینب برانگیخت
آہ گردون ... است امروز

آلہی آہ از ... نیا است
سکینہ چون بیدار است امروز

جہان پر نم زینب است امروز
کہ چشم از دست ... فغان است امروز

دلم از ... جان بیدار است امروز
نفس از دل و پارہ دل

رنگ ... است امروز
ز امواج ... بر ما است

بر چشم ... تو مبارک باد

نوحہ

تازہ داماد وفا ای تو مبارک باد
نو عروس تو برای ... نیام

... از اشک ... تو مبارک باد
بکف تیغ تو از ... باد

این حنا بر کف ... می باشد
یاد آن لحظہ کہ زینب گفت تو مبارک باد

مادرت گفت ... بیا ... ہم
... تو مبارک باد
چہ خوشی کہ ... تو مبارک باد

حجلہ گاہ تو رسید از خون ... تو خوابیدہ بخون
... تو مبارک باد

مجلس عیش عروسی ... زینب عیش
کفن از ... کرب و بلا

ہیچ دامادی ندیدہ ... تو مبارک باد
کفن تو جامہ عیش من و تو

... کرب و بلا
... تو مبارک باد

تنگ گاہ ... تو مبارک باد
خون و رنگ ... تو مبارک باد

شربت و نقل ... قاسم
... تو مبارک باد

... تو مبارک باد
... ہوائی مصائب

... از دو جفا ... تو مبارک باد
ای فلک ... کرب و بلا

دل خون کشتہ زبان ... کرب و بلا
در ... می سازد
... می سازد

نوحہ

ای واویلا ... کرب و بلا ... اکبر
حادثہ کرب و بلا ... اکبر

زینب ... کلثوم ... اکبر
مادر ایام ... از خون ... اکبر

یاد و ... کہ ... بینیم
دو زلف ... بینیم

... داغ ... بینیم
... من ... بینیم

خمل ز ... بینیم
جامہ شادی ... بینیم

دیدہ ام ... کفن می بینیم
... کہ من می بینیم

شمع تو ... داغ ...
امروز این داغ ...

اہل جفا و ... بیا
صحرای ... حسین

نوحہ

من القربان وفا ... حسین
جان ... بغداد ...

جوان ... کاری است ...
... جفا خراب ...

... حسین
است ... حسین

در ... است
شمر از ... است

... خاک ... است

پیکر در لجهٔ خون کرد غروب
روی خورشید لقای تو حسین

نخل قد لاله گون بی ثمر
عرش را خفته بخون بی ثمر

مهد جنبان تو جبریل امین
بال گسترده برای تو حسین

شبه موسی عمران بر در
شبه نیل سیه یا قلم

جا بجا گشته عزای تو حسین
نخل طور ساکن لحد

با قد نخل دار
حلق را بر دو ذوق اشک سر داد

این چه ذوق زینب
دختر داغ نصیبی برای تو حسین

می نشیند بعزای تو بخون
زیر قبه چون غنچه

از دو دیده تو گل از باغ بدن
رفته چون یاسمن

رنگ گلگون رفته ز بالای تو حسین
خسته جسم تو شد حنای تو حسین

تو بکف نقد شهادت داری
گنج شفاعت داری

دست از سیم تو خطا
مجلس آرای عزای تو حسین

چشم دار و ز عطای تو حسین

نوحه

زینب خسته جفا چون دست و پا اسیر و حسین
زینب چون زینب صد اسیر و حسین

در میان خاک و خون نوحه نهاد
سر بیکسی سر بر انوار حسین

گه ز راه بیکسی سر کربلا اسیر و حسین
گاه پهلو بر زمین پهلو میگرفت

گاه پهلو خود ز زخم پهلو اسیر و حسین
گاه دست خود گلاب سر کشید

گاه بر صورت نیل معجز اسیر و حسین
مادرش خیر النسا در نیل بخون خود اسیر و حسین

چون قبای تن بخون تا آسمان
گه نظر بر چهره ها میکرد گه بر آسمان

شکوه از اهل جفا اسیر و حسین
شکوه از اهل جفا داری نبود

بارش تیر و سنان بود و سپر و حسین
غنچه در اکبرش لب بسته شنید

از زخم علی اکبر
بچه اصغر خود بسیار اسیر و حسین

تا علمدار شهید از بر این سپاه رفت
که ز حسرت دست ما بر دست ما اسیر و جبین

چون که با وفاداران کار شبها
تا دم رفتن ما اسیر و جبین

لاله سان داغ غم خطا اسیر و جبین

نوحه

بر دل من ساز داغ نام
السلام السلام ای بهشت صبح و شام

جان پدر دمشق و نار
پرده نشینان شام و غلام

پرده نشینان حقیقت زبان
تا نظر تو و شام

تا تجلی بود و نام
روی تو در سر بازار

سلسله اهل بیت خاص و عام
سر زینب کرام

روز دنیا شب بود
شب بود مرغ

صبح الاسلام
خیر النسا

در سفر کربلا با تو بود و سپر شام
چون تو خورشید ز نظر عشرت شام

چون تن بیجان چراغ بی من حرام
کرد و بیت زندگی بی من حرام

مجلسیان منفعل و تلخ کام
تا که حضور تو اسیر و تو بود

منزل آرا رفت سکینه شام
جان یار نصیب خطا

سر جان یار سر کلام
من از ازل داد رسیان طرز کلام

وقت عزا و در میان حسین
وقت نوحه بخون حسین

نوحه آه و فریاد که تن زار امام حسین
شد صد چاک تن ز رگ شریان چو سپید

شتر شمشیر شمر رسول ما فی الرسید
رشته جان رسول زین

شمر و دو چو خنجر ما سپید
خنجر شد فرزند نبی جاری کاوید

گفت جبریل چو فرق بخون جسم حسین
آه و فریاد که شد عرق بخون جسم حسین

گاهی دارد و گه نگون سازند چرخ برین
همچنین چون پرتو خورشید شود گلگون زمین
پیکر خیر النسا گشته نگون از زین
آه فریاد که گشته غرق بخون جسم حسین

یک طرف پرده نشینان حرم بی محرم
یک طرف دختر شه تشنه ستم صد حرم
سینه از خون غزالان حرم تیغ ستم
آه فریاد که گشته غرق بخون جسم حسین

آه فریاد که دین افتاده
رکن مستحکمی از کعبه دین افتاده
شاه نام آوری از زین بزمین افتاده
بارگاه نظام افلاک بکین افتاده
آه فریاد که گشته غرق بخون جسم حسین

آه فریاد و دو گیسوی پریشان ز به
از کمینگاه کمان حلم و دو شمشیر
کس ز سم رخش ز تیغ و تیر نماند
سرت ماند چو جسم حسین
سینه اش از حرکت ماند بخون جسم حسین
آه فریاد که شد مهمان شیرین
بصورت شدی مهمان شیرین
بقربان تو گردد جان شیرین

همین شیرین بی کسی دام است
گاه شیرین گرفته بنکام است
گاه بر شیرین شب تاب او
خوشا جاه و جلال شیرین گرفتن او
خوشا آغای شیرین ندیده
کسی این نوع مهمانی ندیده
شیرین سر بریده
شوی مهمان شیرین
شیرین گرفتن آغا نابا شیرین
نمودی داغ سر ز بیانه
شیرین ازین بیانه
چو رفت آغا شیرین را ز خانه
نباشی گشت شیرین بسیار دارد
شیرین گفتگو بسیار دارد
گربا جان شیرین کار دارد
گربا جان شیرین
برای خدمت ها شیرین
باو رنجه دل و ما وا نیست
بسر شیرین بکار سیم نیست
جمالت هست مهمانداریم نیست
نوحه
ای فلک ز بهر جفا کردی تو در انجمن
کشتی او جای از سینه ناکام حسن

داغ گردی جان زهرا را تو دلگیر بین
ای فلک بهم زهرا کردی آخر سر انجام حسن
ای فلک ازین مصیبت سوختی
جان شیرین حسین کردی تو آرام حسن
تلخ از زهر جفا کرد شد یتیم
وفا بطفلی نام حسن
ای فلک آتش حسین طفل پاک شد
نور دیده زینب ریان پاک ناکام حسن
در شب قتل حسین زینب بیت با تمام
صبح عاشورا اهم کرده صحرا را
نوحه
زخون جوانان بابای بسمل
زینب و بانو نالها و درد یارا
سکینه و دختران از ستم آتش و دین
شهیدی داران از ستم زدی و دل خون ما را
نخل گلتنا بدست از جان و جگر دل
نور دیده حسین بیمار ز بیکسی بانشاند تیلیا
بیکس و بیکس با نا و بیمار
دل آغشته و در خون جوان اطفال را
بخون آغشته می شیر خدا از لیلا
نهیچون لاله و ریحان شهیدی تو و لها را
چو داغ لاله خون کرده تمنای تو و لها را

نوحه
هم شعله از باد اجل دل آرای حسین
ارغوان شبیه پیغمبر چون فاطمه جبین
از خون بالای سنان
باد از غالیه گردید بالای حسین
سر از افسر ز تیغ بیداد سر حسین
تا قیامت بدل حسرت اقدام حسین
بوسه ای لب زینب شمشیر حسین
در ریاض شهدا از صد سرابای حسین
رنجیت چون غنچه تا رنگ چشم
چرخ از انجم و سیاره تماشای حسین
روز میدان شهادت جفا و بیداد
معصوم از تیر مقابل به سکینه حسین
صبیه بعد در غم رسید
گر نبا زینب فاطمه در خلد اعضای حسین
جوان رسانید سر سنان
او بیکسی حرم و در بدر و تماشای حسین
او بیکسی شهیدی در فرزند
رسید سر خطا دو فرزند حسین
در نجف ختم شد جان بالای حسین
ست این کلام باندازه

نوحه

تیغ جلاد و علم زینب ناکام اسیر
باخته آهوی حرم رنگ پی نخجیر

از رسول عربی شرم کن ای ابن زیاد
حکم کن تا نه کشد تیغ به زینب جلاد

می برد گریه ما قصر ترا از بنیاد
تیغ جلاد و علم زینب ناکام اسیر

تیغ جلاد و الحق شمشیر نبود
دختر خیر النسا لایق شمشیر نبود

قتل این خسته جگر غیر ز تقصیر نبود
ورنه هیچ از دل بیرحم تو ناکام اسیر

تیغ جلاد و علم زینب بیداد است
تیغ جلاد غمین است که بیداد است

گر سرا از فلک است از جا بیداد است
عرش را ناله الرحمن چو بر جا بیداد است

حضرت مرتضی کجا است عدو زینب ناکام اسیر
تیغ جلاد و علم زینب آزاری عزا است

زینب سوخته دل انجمن آرای عزا است
حرم با سوختن علی و زهرا است

دختر شیر خدا در کف جلاد چرا است
تیغ جلاد و علم زینب ناکام اسیر

وا غما بر سر ما دیده بلا کش زینب
روز و شب بوده پریشان و مشوش زینب

نه بیند بر دل بریان من آتش زینب
تیغ جلاد و علم زینب ناکام اسیر

نوحه

بابا ای سکینه غم تو ای سکینه
بابا ای جان بجان تو نازنین سکینه

بر پیش بدر جان عمه ام از شام
تو خفته بار آرام من آمده جای سکینه

اندر لحد خویش به چه جا سپارد او
بر بازوی سجاد ز زنجیر است سکینه

بعد از تو بی پدر لطف چرای
بابا کجای خاموش سکینه

بر پیش بگو گوش نشسته ام
بی تو جان ناجان لب باز سکینه

بستان بکنار ام ناجان لب باز است
امروز بیمن است زنان سکینه

بابا تا شام بیمار شدم
امروز بی تو ای عشرت بیمار سکینه

بعد از تو کجا بازو ببر سر زانو
بسته بازو ز شیر سکینه
سوی حرم کجا بود ای سکینه

از بیکسی و ستمی است زینب من
وا غربتا بپیکر بر جا سکینه

دادند بر اسیری عباس
شمر کافر به عبا بر جا داری

دیگر علم عباس است سواری
وارث غم عزیز است و زاری

با پدر عزت تو کار است
از آب پدر و عباس یار است

نیست مرا شهید هم است
حسین بی سر ز آب لب سکینه

سر نوک سنان دو سپهر
ز دو تیر سیلی زینب و دلبند

از قطره خون ز دیده است
از دامن زینب خون ز دست

از آن بانه علی و ز دست
بیمار عشق دلم از سکینه بر داد است

یقین که بابا برادر جان
نوحه
برادر جان برادر جان
شده زینب تن او مهمان

نگاهی جانب ما کن اسیرانند ای جان من
بیا سخن خواهر ببر ز کنج ها زمزم جان من

شنیده گلعذار من خزان من بهار من
سر از خاک لحد بردار زینب بیمار من

بیا یا یار من زینب بکن مهمانی زینب
نظر ز کربلا زهرا است خود بی کسی زینب

ز نرگس سیر بدر است که بیمار بودم
نظر در بود که در کربلا بودم

ز پا بودم سواره جدا بودم
که در بند کربلا با شام اسیر این

گهی در بزم زبان و دانان من
خون از دامن زبان برتیبان من

شهیدان من نجی جان پرتشیمیم
بیدم گریم من در زندان تسبیح

گهی در بند و زنجیر غم
ز پا خود برد ز بیماریان ز دارد

گهی در بند و در دست ساربان ندارد

نوحه

ای برادر برادر ای برادر
ای برادر به سر تو بر سر کافور
هوا بسته بکفن دارد نه کافور
عابد بیت گریه در خون و تیغ و روان ندارد
وقت مردان برسید خود و تیغ سکینه
نان و آب از شب بگذرد و طفل معصوم سکینه
خواهران زینب به پر دست رسن بر دارد

سرگذشتی نشنید ... بیمار دارد
سرگذشتم در غریبی نوح در ... کس مصیبت دیده چون طوفان ندارد
زانکه در بزم ... سکینه ... زندان ندارد
حلقهٔ زنجیر ... سکینه طاقت زندان ندارد
ای برادر جان ... محرم ندارم ... تیغ ... ندارد
... عابدین ... داغ ... لاله‌زار ... ندارد
می‌کشم ... داغ ... شهیدان
چون دل من ... از خون شهیدان ... ریحان ندارد
لاله‌زاری کربلا ... جوانان سنبل و ریحان ندارد
جز خط ... سرو ... پایان ندارد

شرح حال جناب ام البنین

نوحه از زبان جناب ام البنین

ای حسین وای حسین وای حسین وای حسین
... وای حسین وای حسین
... فاطمه ... حسین وای حسین

کاش امروز ... حسین وای حسین بلای ...
مصطفی ... ام ... حسین وای حسین
... زهرا ... حسین وای حسین
... علم ... حسین وای حسین
بچگان ... حسین وای حسین
... حسین وای حسین
کرده دل ... حسین وای حسین
... حسین وای حسین
کربلا ... حسین وای حسین
... حسین وای حسین
زینت ... حسین وای حسین
... عقیق ... حسین وای حسین
... حسین وا ویلا

نوحه

ای وای ... شنید وا ویلا
ای وای ... کشته شد وا ویلا
ای وای ... وا ویلا
ای وای ای ... حسین وا ویلا

ای وای ای زینب ... وا ویلا
ای وای ... امام ... وا ویلا
ای وای ... دشمنان وا ویلا
ای وای ای ... خافقین وا ویلا
ای وای ای افتاده ... وا ویلا
ای وای ای ... ز نیزه وا ویلا
ای وای ای ... عالمین وا ویلا
ای وای ای ... وا ویلا
ای وای ای ... زینب

نوحه

ای کربلا ... زینب
... ای ... زینب
ای کربلا ... سلطان مدینه
... سلیمان مدینه
... جفا ...

ای خاک کربلا ...
ای کربلا ... شهید ...
... عباس ...
عباس ... قاسم
... شادی قاسم
... علی اکبر
... علی اکبر
ای خاک ...
... شهید ...
... غنچه باغ ...
ای کربلا ...
... ام ... نجف

رباعی

یعقوب ... خلف
... یوسف ...
... یوسف ...

رباعی

چون شمر به بالین شه تشنه رسید
خورشید چو دید آن شست و تیغ کشید
چون حلق گرفت در بر تیغ حسین
... سے لرزید

نوحه

زوج علی و جگر گوشه زهرا بانو
ای بود سے عجب گل شده بانو
زینب از روزگار شد داد و بیداد
... بانو
قدر چون بیبی بکربلا آمد شهید
کشتن آمد بکار مردم چشم بانو
بیانش بچشم آمد ...
... زار شهید بانو
امید ... بعد از مردن من
... بانو

نوحه جناب زینب ... امام حسین

حسین کشته شد مادر ... اکبر است ...
رخ چون آفتاب ... است ...
تو سرداری و سرور ... لشکر است ...
ما و ... سپاه ...

کجا شد در بازوی تو عباس
علمدار ... احمد ... است
کجا شد یوسف ... اکبر ...
... نام ... است
کجا شد ... بیمار است
سکینه ... سرور است
نشان ... قاسم
... است
... نداری
... است
... خواهر است
... صغری ...
... خیمه ...
... است
... بیمار ...
... است
... بنگر ...

نوحه فاطمه ... گوشواره ...

ای عمه ... گوش ... دشمن ...
... گوش ... خون ... مرا ...
گل کرده خون ... خال ...
بود ... قاسم ... دارم ...
از خون ... خال ای قاسم
... قاسم
... برادر ...
آخر ... بگشند
... گوشواره ...
... ندام
... چادر ...
من ... حفاظ صورت ...
... گوش ...
... گوشواره ...
... یتیمان
... گوش ...
... پیمان
از زخم کاری گوش ...
... گوش ...
... دل ...
طاقت نماند در دل ...
... ماتم
پامال ...

بنگر ... خاک ...
به عاصیان ... از خطا ...

نوحه امام زین العابدین ... با اهل حرم

ای عمه با حسین ... غسل ... کردم
... کفن ندارد ... کردم
دیدم علی اکبر ...
... کردم
از حلق ... اصغر ...
... کردم
... عباس
... کردم
... قاسم
دل ... کردم
دیدم لباس ...
... کردم
چون کشته شهیدان ...
... کردم
... کردم

بر جسم حسین و اکبر و عون زخم ندارند
دریای خون ز تن زینب زاران آن سرم
آخر شکوه زینب با بانوان شهید سرم
کوفیان خدا راس دشمنان آل سرم

نوحهٔ زینب با اهل مدینه در مراجعت

با حسین از کوفه و کرب و بلا برگشته ام
با حسین رفته و صاحب عزا برگشته ام
شاد و خندان رفته و در غم حسین برگشته ام
رفته ام چون غنچه پژمرده و بی بار آن برگشته ام
همچو گل بی برگ و بی خار برگشته ام
داشتم در شهر غریب و بی کس برگشته ام
خورده ام از دست آن بی دین برگشته ام
رفته ام با اهل بیت و از قتلگاه
بی برادر بی کس و تنها برگشته ام
رفته ام از خون دل چون لاله برگشته ام
سینه ام چون کوه غم بی کس برگشته ام
رفته ام با صد جوان و تنها برگشته ام

زینب امیدی که اگر گردد حسین از کربلا
چون دارم این تنها چرا برگشته ام

نوحهٔ سکینه در شهادت حضرت عباس

عباس عمو جانم من آب نمی خواهم
من تشنه لبم من آب نمی خواهم
سقای سکینه ام تو دارم
سوز تو من آب نمی خواهم
آتش بجگر دارم من آب نمی خواهم
ای شمع شبستانم سر گردم
ای شمع سودای عجب من آب نمی خواهم
آب از تو طلب کردم سودای من آب نمی خواهم
از تشنه لبی جانم سوز دارد
جانم تو دارد و دل من آب نمی خواهم
هم خون دل و جانم ذوق تو ای
در خدمت بابایم من آب نمی خواهم
لبان او بابایم جانم
نیست امید دیدار من آب نمی خواهم
سیلی تو بابایم من بگذار
از ناله و داد بابایم من آب نمی خواهم
بر سینه جانم من آب نمی خواهم

نوحهٔ حضرت شهربانو علیها السلام

شهربانو بعد شهادت امام و دوران ندارد
ای دختران زهرا در دم جان ندارد
بی کس شهربانو در غم زینب
با حضرت سلیمان بلقیس مجلس صفا ندارد
در شهر شهربانو حسین بود
امید دارم بودم که کربلا ندارد
امید دلم امید جان
دیگر دلم امید بخت جانی ندارد
پیش از حسین شدم و نوحه وفا ندارد
گویا که شهربانو سکینه
از شام شیبان ندارد
امروز سر بر سر ابدان خدا ندارد
وقت امید بودن اوراد ابدان خدا ندارد
غیر از تنها ابدان ای
غیر از سر کربلا جا ندارد
جمعی به هم زده دنیا بقا ندارد
جان من جانان باشد همراه
سر من جان در من بار تنها ندارد
بیگانه دل من بی تقدیر
در کار گاه انس ابد لطف بلا ندارد
میدان انجمن بلا ندارد

در شهر کوفه ابن حسین خطا بود
زینب نواب بیت شیعه علیهم السلام

نوحهٔ جناب امیرالمؤمنین علیه السلام

روز دو از رمضان شب
ای کاش زخون رمضان
گروه افطار شب معراج رسول دو سر
سر ماه شب قدر تو بین
ای بیت لولیان ای اهل ضعیف
ای محرم کلام است سر ماه
چون ماه من از ستم تیغ اعدا
از بیت سر کوفه در مسجد
در شهر ماتم کنید جان یا شیعه خدا
دشمن جان تو از دوران ای دست خدا
زین زمین کشته بخاک زمین
زو شهر شب وصل
ای ناله تو در کوفه گریان
دست و پا بسته در ستم دو عالم
بر شهید کار جهان و دست

نوحہ

کربلا پر شور و افغان است امشب تا الصبح
کوفیان را عید و طفلان است امشب تا الصبح
کودکان را از عدو گریہ بود جبین
در ہوای تار تار جعد گیسوی جبین
خاطر زینب پریشان است امشب تا الصبح
در ہوای تار تار ایشان گلی
اصغر خشکیدہ لب را ... پیکان است امشب تا الصبح
خار خار زخم آن ...
وا مصیبت شہر بانو و ... زینب است امشب تا الصبح
در نظرہا چون ... تابوت و جنابت
در نظرہا ... و تابوت ... است امشب تا الصبح
مادر قاسم بفکر تخت و دامادی ... است
گاہ گریان گاہ خندان است امشب تا الصبح
گاہ ... سرت ... است امشب تا الصبح
بہتر از ... سکینہ ... نیمان است
در نظرہا چون ... شمشیر ... است امشب تا الصبح
شام عاشور ... حسین
در گریبان است ... احباب حسین ... است امشب تا الصبح
سکینہ ... گویا دشمن شہید است امشب تا الصبح

اشک ... شمع صبح و زنہ ...
چون خطا را کار با جان است امشب تا الصبح

نوحہ از زبان دختر مسلم علیہ السلام

ای داد و جان از جدائی بابای نامدارم
از کوفہ ... ز انتظارم
از شمن تو بابا ... قیامت ...
صبح شہادت ... زندگانی
... جان فشانی
... بدیدی
آخر ... ندیدی
یا بابای ... پیچیدی
ای صید ... ای پدر جان
... ای پدر جان
با جور و بالای من ... بودم
... بودم
زینب آنکہ ... بودی
بابا ... دیگر ...
بالا ... یتیمی ... یک پدر
بعد از پدر جدائی چون یک پدر ...

گیرم کہ روزگارم بعد از تو زندہ دارد	لیکن غم یتیمی زندہ نمے گذارد
بابا جدائی تو بر جانم آتش افروخت	چون شمع در عزایت یک عمر بایدم سوخت
ہجر تو چون سپندم بابا در آتش انداخت	چون شمع بایدم سوخت باگریہ بایدم ساخت

فاتحہ ہای تصنیف ملا محمد شوستری المتخلص بخطا علیہ الرحمہ والرضوان

فاتحہ اول برائے جناب خاتم الانبیا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

ترویح روح کثیر الفتوح اولین تراوش سرچشمہ عین الحیوۃ کاف ونون - ہمزبان خامہ دبیر فرمان حکمت بیان کن فیکون - شمع شبستان فروز خلوت قدم - مصباح مشکوۃ صباح حدوث عالم - بدر کارگاہ معنی وصورت - صدر بارگاہ وحدت وکثرت - خطیب خطبہ مواصلت حوا وآدم - واسطہ مصاہرت آباد امہات عالم - مرکز دایرہ نفوس وعقول - روشناس کریمہ ما محمد الا رسول - ذخیرہ تہیدستان بازار روز جزا - خازن مخازن رحمت بلا انتہائے خدا - مہمان افسردہ تلخ آبہ نوش دور وزرہ دنیا - شکر فروش تلخکامان امت بشفاعت عقبی - فاتحہ صحف رسالت انبیا - خاتمہ صحیفہ احکام خدا - شیرازہ کتاب تالیف جسم وروح - ناخدائے سفینہ بقریۂ وجود نوح - نامیہ گلشن گلہای ابراہیم - چاشنی میوہ نخل طور کلیم - ثمرہ مراد خوشگوار شجرہ مریم - ناسخ شریعت انبیا از عیسی تا بہ آدم - خدیو لولاک افسر - خطیب معراج منبر - راکب سبک روح براق سبحان الذی اسری - چلہ کش چاچی کمان قرب - قاب قوسین او ادنی - محمود بالافق الاعلی مقام - دطاوس دنی فتدلی خرام - خاتم انگشت شریعت غرا - سلیمان بساط قیامت عظمی - طہ لقب یسین خطاب - مختار محو واثبات خطا وثواب - آبیار ہشت باغ خلد برین - مخاطب وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین رہنمائے اولین وآخرین - ماہ بطحا مطلع وشیرب نشین - افتخار مکہ ومدینہ - صاحب الوقار والسکینہ شفیع الثقلین وجد الحسنین - بدر الدجا - وسید الورے - الرسول المؤید - والمصطفے الامجد - المحمود الاحمد - ابو القاسم محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وبقیہ ائمہ دین - ہادیان طریق الیقین - واز برائے ظہور امام الانس والجان - مہدی الہادی صاحب العصر والزمان - صلواۃ اللہ الملک العلام - علیہ وعلے آلہ واصحابہ الکرام الے یوم القیام - الفاتحہ -

فاتحہ جناب قدسی آب عصمت پناہ ملک سیرت فلک جاہ حضرت فاطمہ زہرا علیہا السلام

ترویح روح پر فتوح - قدسیہ طاہرہ - وزاکیہ فاخرہ اعنی جوشن بازوے عصمت ونکہت گل ہاے قدرت - عروس مایوس کم جہاز علی مرتضے - وبانوے ناموس حیم کبریاے خدا - نقطۂ دائرۂ عصمیان بنات حوّا - روشتۂ زلال ویطہرکم تطہیرا - مصحف مطالعہ عین اللہ - حرز بازوے یداللہ - نای بے ہمتاے ہمتای رسول خدا - ترجمان اسم اعظم خداوند بے ہمتا - ذخیرۂ مخزن اسرار شاہد خلوتے ازل - مالکہ ردّ وقبول اعمال عاملان عمل - نمکپاشش جراحت سینہ قیامت عظمی - فریادی جفاے امت بپای عرش خدا - باعث تلاطم دریاے رحمت - شکر تبسم شاہد اجازت شفاعت - سامان پریشانی تراکم گناہ امت - شفیعہ محکمہ گیرودار قیامت - حوراے انسیہ خطاب - زہرا اسم اعظم القاب - بسم اللہ مصحف ناموس کبریاے خدا - بانوی عصمت آموز مستورات دنیا وعقبی - جوہر معانی سورۂ مریم فرقان احمدے ہمسر جوہری جواہر خانہ اسرار سرمدی - مصدر انوار حسنات - مادر بلند اختر سیادات دختر خدا است سیر یکی معصوم - والدہ غم پرور یازدہ مظلوم - تظلم جوے خون شہیدان - رشتۂ تسبیح حوراے رضوان - خیر النسا - صدیقۂ کبرا - خاتون کم لقا - محرم مرتضی - بضعۂ مصطفیٰ - واسطۂ نزول ہل اتی - فاقہ کش نعمت خانۂ دنیا - مہجۃ الرسولؐ - زہرا البتول - ام الائمۃ النجبا - نور حدیقۂ خیر الوری - شگوفۂ شجرۂ مرآت امیر المومنین - بضعۃ الرسول سیدۃ النساء العالمین - الرضیۃ المرضیۃ الزکیۃ الطاہرہ - آیۃ اللہ الباہرہ - صدیقۃ الکبریٰ - فاطمۃ الزہرا صلواۃ اللہ علیہا والا ولادہ الطاہرین - والظہور قائم آل محمد الامام مہدی الہادی حجۃ ابن الحسن علیہ الصلواۃ والسلام الفاتحہ -

فاتحہ جناب حضرت امیر المومنین صلواۃ اللہ علیہ

ترویح روح مقدس مطہر معلّی مزکی امام شہد اسلام - مفتاح باب السّلام - قوت باصرۂ مردمان

دیدۂ حق جو - ہم عدد نام لا الہ الا ہو - ستارۂ درخشندۂ صبح قدم - دیباچہ کتاب عین الحیات عالم - نمک نعمت خانۂ کرامت ہستی - علامت حقیقت نماے حق پرستی - خلعت پوش دولاے لا سیف لا فتا دست از سر دست آستین قدرت خدا - آئینہ دار عین ذات بالذات - نقطۂ مرکز دائرہ ممکنات - زور چارۂ کمان قاب قوسین مہمان وار شب معراج رسول الثقلین - جوہر شمشیر قضا - قدرت مجسم جدا - ناخدا دریاے سفینہ علوم - مستوفی دفتر خانہ قضاہاے معلق ومحتوم - خاتم پوش خاتم گردون آفتاب - وخاتم بخش برکوع خانہ محراب - واسطۂ شرافت مکہ وحرم - قبلہ محراب انبیا وامم - شیرازۂ کتاب قضا وقدر - مدرس علوم چہار دفتر - مالک تسنیم وکوثر - ہمسر زہرا اطہر - صاحب ذو الفقار وقنبر - پیشواے لشکر فتح وظفر - عندلیب لوکشف الغطا صفیر باغ فصاحت - دیباچہ نگار ہشت بہشت بلاغت - طوطی خوش لہجہ شکر خاے سلونی - رونق افزای مرتبہ ہارونی - نفس ناطقہ نبی ووصی برحق ترجمۂ الحق مع العلی والعلی مع الحق - شیر بیشۂ خدا - وتیر ترکش قضا - منادی نداے لا فتا - مہمان مایدۂ ہل اتی - حاکم محکمہ رد وقبول - صاحب معراج دوش رسول - روزہ کشاے خوان شہادت - مرغ قبلہ نماے بسمل محراب عبادت - محرم خیر النساء - وہمدم خیر الوری - دلیل قافلۂ انبیا - شہادۃ عقد نامہ آدم وحوّا - امام المشارق والمغارب امیر المومنین علی ابن ابی طالبؑ - علیہ الف الف تحیۃ والسلام ولا ولادہ الکرام - صلواۃ اللہ الملک العلام - علیہ وعلیہم الی یوم القیام الفاتحہ -

فاتحہ جناب امام حسن علیہ السلام

ترویح روح - کثیر الفتوح - دردناک - فرزند سید لولاک - محبوب وما ینطق عن الہوی - مخاطب بخطاب جعلت فداک - آب رنگ اندوز سبزۂ حسن خلق حسن - سرو سبز ردای بوستان با اعتدال محبت ولمنیز گوشہ نشین زاویہ بیکسی - میان بپاے محکمہ دادرسی - یاقوت ساز پارہای الماس تراوش جگر - جوہری زادۂ کارخانہ قضا وقدر - گشتۂ زہر دغاے ہمسر بیوفا - فرخ دان سودۂ الماس جور وجفا - زمرد آویزۂ گوش ہوش حضرت زہرا - ریحان گلشن مسرت محمد مصطفٰے - فرد دوئیم دفتر امامت - شہید سیوم دودمان رسالت - عقد کشاے رشتۂ ہفتاد ودو لعل پارۂ جگر - ریزہ ہاے اشک برادر وخواہر - زینت آغوش بتول - صاحب معراج دوش راست رسولؐ - عنان ساز

گیسوے واللیل ترجمان رسول مجید۔ مخلع خلعت زمردی کرامت خدا در روز عید۔ خانہ بردوش غریب ساحت وطن۔ نقطہ دائرہ امتحان مصائب ومحن۔ ترجمان ساز باب دویم کتاب حجت خدا۔ مصرع جگرسوز چہارم مخمس آل عبا۔ مخدوم قدرداں ملازم جبرئیل خادم۔ عزیز مصر حسن خلق ومکارم۔ نازپرور کرامت دامان قدرت۔ شیرخوار پستان دایہ عصمت۔ یعقوب بیت الحزن کنعان کلفت حیات۔ محروم از جوار احمد یوسف لقا بعد از وفات۔ جرعہ نوش اقداح خون جگر۔ دردی کش پیمانہ قضا وقدر۔ وارث علوم انبیا واولیا۔ صاحب مسند امامت علی مرتضی۔ آئینہ حق نمائے مناظر ثقلین۔ ہم پرواز ہمائے اوج شہادت حسین۔ دل گداختہ نعرہ شماتت اعدا کشتہ مشورہ السیونیہ واسما۔ شمع کشتہ فانوس کفن۔ مولود عرش گہوارہ بقیع مدفن۔ سررشتہ احکام رضا۔ میوہ نورس شجرہ مراد زہرا۔ حجۃ اللہ علی الوری۔ ابی محمد الحسن ابن علی بن المجتبی۔ صلواۃ اللہ علیہ وعلی اخیہ ابی عبد اللہ۔ والبقیہ الائمہ المعصومین۔ ولظہور قائمہم المہدی الہادی صلواۃ اللہ علیہ وعلیہم اجمعین۔ الفاتحہ۔

فاتحہ جناب حضرت مسلم ابن عقیل علیہ السلام

ترویح روح۔ کثیر الفتوح۔ شریف النور۔ ولطیف الطہر۔ میوہ پیش رس باغ شہادت۔ اولین گلچین گلبن شفاعت۔ دلیل مسالک لشکر گرم سیر عزا۔ دلیل پیش آہنگ قافلہ شہیدان کربلا۔ ستارہ صبح مصیبت والم۔ نخستین بسمل شمشیر جور وستم۔ ہدہد سلیمان بطحا۔ وقاصد سلطان کربلا۔ جوہر آزمایش تیغ کوفیان بے ایمان۔ المجاہد للالہ ولرسولہ بالسیف واللسان۔ مہمان مائدہ دغا۔ مسافر کشور وفا۔ مبتدائے خبر شہادت ہفتاد و دوتن۔ پیش آمد احوال اصحاب امام زمن۔ پیش قدمان قدم سربازان معرکہ جان سپاری۔ نخستین تراوش سرچشمہ عہد ووفاداری۔ ناخدائے سفینہ توکل۔ لب تشنہ آشنائے دریائے تحمل۔ یعقوب بیت الحزن مصیبت وبلا۔ نائب مناب یوسف حضرت خیر النسا۔ بی آشنائی حدود کوفہ وعراق۔ بہ حضیض افتادہ دار الامارہ نفاق۔ خرمن سوختہ نائرہ عتاب ابن زیاد۔ از بنا رفتہ فریب کوفیان بدنہاد۔ بے آرام بستر تنہائی وبیکسی۔ بالین ساز زانوے ... دادم شمع فانوس شبستان الم۔

معلم آداب شہادت شہدا۔ قربانی کعبہ عہد ووفا۔ نہال نہال قلم شدہ ریاض سیادت۔ گلبن شاخ وبرگ شکستہ شقاوت۔ کریم سید ہاشمی نسب۔ نامہ سادات عرب۔ زبان وحی ترجمان خامس آل۔ مطلع دیوان شہادت واقبال۔ راہ رو شہادت دلیل۔ سر در کمند رضائے خداوند جلیل۔ ابن عم مقتول غریب بیکس امام قتیل۔ برادر زادہ تشنہ ہلاک تسنیم وسلسبیل الشہید المظلوم مسلم ابن عقیل۔ علیہ الرحمۃ والرضوان۔ وروح اللہ روحہ۔ بالروح والریحان۔ وروح مقدس ائمہ دین رہنمایان راہ یقین۔ واز برائے ظہور حجۃ اللہ الملک الامین۔ مہدی ابن الحسن۔ صاحب العصر والزمن۔ صلواۃ اللہ علیہ وعلیہم اجمعین۔ الفاتحہ۔

فاتحہ طفلان مسلم ابن عقیل علیہم السلام

ترویح روح پرفتوح سعیدین۔ المظلومین وشہیدین المعصومین۔ اعنی جناجین ہدہد بسمل شدہ سلیمان کربلا۔ وزجاجین عینک شہادت نمائی خامس آل عبا۔ دو نور مردمک عینین سیادت۔ دو ابروے دلکش صورت شہادت۔ دو ہم زنجیر زندان جفا۔ دو سر حلقہ سلسلہ عہد ووفا۔ دو طوق پوش زنجیر شقاوت۔ دو گوشہ گیر زندان حسرت۔ دو کشتی شکستہ بی ناخدا۔ دو دریا دل حباب لقا۔ دو ساعد آستین قدرت۔ و دو ماہی دریائے رحمت۔ دو مہمان اجل میزبان۔ دو شہید ہمداستان۔ دو غنچہ نوشگفتہ چیدہ۔ دو کوتاہ عمر بریدہ۔ دو زنج پیمائے محیط تقدیر۔ دو فرق شکستہ چارموجہ شمشیر۔ دو معصوم دنیا ندیدہ۔ دو مظلوم سر بریدہ۔ دو عم زادہ امام محترم۔ دو مشکبو غزال چمن حرم۔ دو آفتاب کلالہ زرین۔ دو خاک از فلک تمکین۔ دو طاعت گذار قتلگاہ شہادت۔ دو مرغ قبلہ نمائے محراب طاعت۔ دو مسافر غریب کشور بی نصیبی۔ دو شمع سربریدہ صبح غریبی۔ دو یوسف یعقوب خصال۔ دو یعقوب یوسف جمال۔ دو شاہد عادل بیجائے جفاکاران امت۔ دو دست آویز شکوہ خاتون قیامت۔ دو در یتیم زندان صدف۔ دو دردانہ درج سار جواہر لوکشف۔ دو متاع مرغوب کاروان وفا۔ دو جرس پیش آہنگ قافلہ عزا۔ دو شیرخوار پستان دایہ ناز۔ دو پرورش یافتہ دامان مادر اعزاز اعنی دو یتیم شہادت نصیب مسلم سلیم۔ خلیلان الرحمن المحمدان الاصغر والابراہیم۔ واز برائے

بروح مقدس بقیہ ایمہ ہدی - وظہور حجۃ اللہ علی الورے - قایم آل محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وعلی آبایہ الف الف تحیۃ والثنا الفاتحہ -

فاتحہ جناب حر الشہید علیہ السلام

ترویح روح - پرفتوح - بسم اللہ مصحف شہادت - دیباچہ صحیفہ شجاعت - باب اول شگون نامہ شہدا - پیش خبر سربازان معرکہ کربلا - سردار لشکر وفا - فارس میدان غزا - طرح ریز بنیاد بخون غلطیدن - شکرگزار لذۃ نعمت سربریدن - بسمل نو آموز تیغ شہادت - آئینہ دار حسن کاربیعت در فاقت - چاؤش قافلہ کربلا - مدہوش نالہ خیر النسا - اولین پروانہ شمع تجلی جمال - ونخستین سرخوش خمخانہ وصال - تمکین آموز لشکر عہد وفا - وخرمن سوز فریب جنود قوم دغا - شگوفہ شجرہ مبارک میثاق وپیمان - گل سرسبد دستور العمل آئین شہیدان - آبروی شخص عدیم المثال غیرت وحمیت دست پیش زبردستان معرکہ شہادت - عاقبت بخیر نخستین پناہ - بخون غلطیدہ درگاہ رضاے اللہ - نسخہ مفرح دلکشاے یاری امام انام - وچاشنی گیر شربت شہادت لشکر اسلام - مقدمۃ الجیش جنود نصرت آمود دین - وپیش خیمہ رسان ہفتاد ودو تن خلد برین - مہمان محبوب امام ابرار - وفا آموز عبید واحرار - گلبن لالہ رداے ریاض خون - وگل ریز دوش وگریبان از زخمہاے گوناگون - راہ دار مسالک جنازہ فرزند سید لولاک - قربانی مقتول کعبہ کوی مخاطب جہلت ندا کہ عاشق صادق رونمیدۂ سید الشہدا - مہمان سربریدہ حضرت زہرا - قفل کشاے گنجینہ رحمت - ودست آویز شفاعت امت - پیش خیز عذر خواہان گناہ - گاذر سیہ ناموں مجرمان نامہ سیاہ ہم مشرب تاک تسنیم وسلسبیل - متوسل عزت فداے خلیل - غرہ صبح مشرق خوش صباحی الحر الشہید المظلوم الرباحی وروح مجروح دیگر شہیدان لشکر دین - والایمۃ الراشدین - صلواۃ اللہ علیہم اجمعین - وازبراے ظہور پرتو حجۃ خداوند رحمن - المہدی الہادی صاحب العصر والزمان - علیہ وعلی آبایہ الف الف تحیۃ والسلام الی یوم القیام الفاتحہ -

فاتحہ جناب قاسم داماد علیہ السلام

ترویح روح - کثیر الفتوح مجروح مذبوح - نازکش عروس نازنین شہادت - وسرخوش نسخہ

عروسی وعشرت تلخ ساز حلاوت شیشہ نبات - شکستہ دلہاے محزون - جلاوہ بخش خانبدان حمام گرم خون - سرو تن شستہ آب جدول شمشیر کوفیان - وخلعت پوش اطلس تبہ دار زخمہای سنان - مسند نشین محفل شادی - شمع کشتہ حجلہ دامادی - نقل ریز اشک حسرت ماتمیان - ونالہ آمیز سرود عشرتیان - بے آرام حجلہ زفاف - وصاحب نام معرکہ مصاف - رنگین ساز حجلہ قتلگاہ مراد - نازکش نیاز مند عروس جہاد - تابوت ساز تخت نشاط - وکفن پوش رخت انبساط - آب ورنگ بزم عیش وعزا - پنجہ آلودہ کافور وحنا - نوحہ آموز مطرب شادی - قاعدہ سنج قانون نامرادی - مشکین بوے کافوری بدن - شمع کشتہ فانوس کفن - داماد بے سرانجام - بیوہ ساز عروس ناکام - حدیقہ پیراے گلشن جوانی - وحدقہ آراے چشم زندگانی - شمع دودمان پدر - عصاے پیری مادر - بالین ساز زانوے اجل - نہالین انداز خاک مقتل - حسرت کشیدہ یار جانی - غارت دیدۂ مرگ ناگہانی - ولیمہ ساز عیش عزا شامل - قاسم کباب پارہ ہای حسینی دل - جلوہ فروش معرکہ جدال - وبادلہ پوش شعشعہ جمال سید سربریدہ بطحا، وداماد بادشاہ کربلا - خورشید مشرق حرمین - تقویت خاطر حضرت امام حسین ع - میوہ درخت آرزوی زہرا - سرجوش چشمہ سار انوار رحمت خدا - نوجوان کم بقا - داماد بے حنا - خلعت پوش کفن - جرعہ نوش محن - اعنی شگوفہ حسن اباد گلشن اتحاد - طراز حجلہ فردوس قاسم داماد مع ارواح بقیہ شہدا - والایمۃ الہدی - ولظہور قائم آل محمد المختار - وخاتم ایمہ اطہار صلواۃ اللہ الملک الغفار علیہ وعلیہم اجمعین الے یوم الدین - الفاتحہ -

فاتحہ جناب حضرت عباس علیہ السلام

ترویح روح کثیر الفتوح - مجروح - مذبوح - شیر بچہ خدا - وزور پنجہ قضا - جوشن بازوی شجاعت - ودست آستین حمیت - شقہ کشاے علم وفا - وعلمدار سپاہ عزا - صاحب دو دست خلعت شہادت - لالہ عباسی ریاض قدرت - زہر نوش مفارقت شہدا - مدہوش جدائی رفقا - خضر سکندر رشیم - وسقاے بانوان حرم - مسکن آتش عطش سکینہ - بوعدہ آب - گلشن بباد رفتہ فرزند ابوتراب - صاحب لواے لشکر فتح وظفر - جوہر ذو الفقار حیدر صفدر - مرغ روح امام ابرار - ہم پرواز جعفر طیار - صاحب قلم دستخط جانسپاری - وجدول کش صفحہ وفاداری - سپہ سالار شہیدان - وعلمدار

بروح مقدس بقیہ ایمہ ہدی۔ وظہور حجۃ اللہ علی الورے۔ قایم آل محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وعلی آبایہ الف الف تحیۃ والثنا الفاتحہ۔

فاتحہ جناب حر الشہید علیہ السلام

ترویح بروح۔ پرفتوح۔ بسم اللہ مصحف شہادت۔ دیباچۂ صحیفہ شجاعت۔ باب اول شگون نامہ شہدا۔ پیش خبر سربازان معرکہ کربلا۔ سردار لشکر وفا۔ فارس میدان غزا۔ طرح ریز بنیاد بخون غلطیدن۔ شکرگذار لذۂ نعمت سربریدن۔ بسمل نوآموز تیغ شہادت۔ آئینہ دار حسن کار بیعت در رفاقت۔ چاؤش قافلۂ کربلا۔ مدہوش نالۂ خیر النسا۔ اولین پروانۂ شمع تجلی جمال۔ ونخستین سرخوش خمخانۂ وصال۔ تمکین آموز لشکر عہد وفا۔ وخرمن سوز فریب جنود قوم دغا۔ شگوفۂ شجرۂ مبارک میثاق وپیمان۔ گل سرسبد دستور العمل آئین شہیدان۔ آبروی شخص عدیم المثال غیرت وحمیت۔ دست پیش زبردستان معرکۂ شہادت۔ عاقبت بخیر نخستین پناہ۔ بخون غلطیدہ درگاہ رضاے اللہ۔ نسخۂ مفرح دلکشاے یاری امام انام۔ وچاشنی گیر شربت شہادت لشکر اسلام۔ مقدمۃ الجیش جنود نصرت آمود دین۔ وپیش خیمہ رسان ہفتاد ودو تن نخلد برین۔ مہمان محبوب امام ابرار۔ وفا آموز عبید واحرار۔ گلبن لالہ رداے ریاض خون۔ وگل ریز دوش وگریبان از زخمہاے گوناگون۔ راہ دار مسالک جنازۂ فرزند سید لولاک۔ قربانی مقتول کعبہ کوی مخاطب جہلت فداک عاشق صادق روندیدۂ سید الشہدا۔ مہمان سر بریدہ حضرت زہرا۔ قفل کشاے گنجینہ رحمت۔ ودست آویز شفاعت امت۔ پیش خیز عذر خواہان گناہ۔ کاذر سیہ نامہاے مجرمان نامہ سیاہ۔ ہم مشرب تاک تسنیم وسلسبیل۔ مقرب عزت خداے خلیل۔ غرۂ صبح مشرق خوش صباحی الحر الشہید المظلوم الراحی وروح مجروح دیگر شہیدان لشکر دین۔ والایمۃ الراشدین۔ صلواۃ اللہ علیہم اجمعین۔ واز براے ظہور پرتو حجۃ خداوند رحمن۔ المہدی الہادی صاحب العصر والزمان۔ علیہ وعلی آبایہ الف الف تحیۃ والسلام الی یوم القیام الفاتحہ۔

فاتحہ جناب قاسم داماد علیہ السلام

ترویح روح۔ کثیر الفتوح مجروح مذبوح۔ نازکش عروس نازنین شہادت۔ وسرخوش نسخۂ

عروسی وعشرت تلخ ساز حلاوت شیشہ نبات۔ شکستہ دلہاے محزون۔ جلاوہ بخش خاندان حمام کرم خون۔ سروتن شستہ آب جدول شمشیر کوفیان۔ وخلعت پوش اطلس تبہ دار زخمہای سنان۔ مسند نشین محفل شادی۔ شمع کشتہ حجلۂ دامادی۔ نقل ریز اشک حسرت ماتمیان۔ ونالہ آمیز سرود وعشرتیان۔ بے آرام حجلۂ زفاف۔ وصاحب نام معرکہ مصاف۔ رنگین ساز حجلۂ قتلگاہ مراد۔ نازکش نیاز مند عروس جہاد۔ تابوت ساز تخت نشاط۔ وکفن پوش رخت انبساط۔ آب درنگ بزم عیش وعزا۔ پنجہ آلودہ کافور وحنا۔ نوحہ آموز مطرب شادی۔ قاعدہ سنج قانون نامرادی۔ مشکین بوے کافوری بدن۔ شمع کشتۂ فانوس کفن۔ داماد بے سرانجام۔ بیوہ ساز عروس ناکام۔ حدیقہ پیراے گلشن جوانی۔ وحدقہ آراے چشم زندگانی۔ شمع دودمان پدر۔ عصاے پیری مادر۔ بالین ساز زانوے اجل۔ نہالین انداز خاک مقتل۔ حسرت کشیدہ یار جانی۔ غارت دیدہ مرگ ناگہانی۔ ولیمہ ساز عیش عزا شامل۔ قاسم کباب پارہ ہای حسینی دل۔ جلوہ فروش معرکہ جدال۔ وبادلہ پوش شعشہ جمال سید سربریدۂ بطحا۔ وداماد بادشاہ کربلا۔ خورشید مشرق حرمین۔ تقویت خاطر حضرت امام حسینؑ۔ میوہ درخت آرزوی زہرا۔ سرجوش چشمہ سار انوار رحمت خدا۔ نوجوان کم بقا۔ داماد بے حنا خلعت پوش کفن۔ جرعہ نوش محن۔ اعنی شگوفہ حسن ابادگلشن اتحاد۔ طراز حجلۂ فردوس قاسم داماد۔ مع ارواح بقیہ شہدا۔ وایمۃ الہدی۔ وظہور قائم آل محمد المختار۔ وخاتم ایمہ اطہار۔ صلواۃ اللہ الملک الغفار علیہ وعلیہم اجمعین الی یوم الدین۔ الفاتحہ۔

فاتحہ جناب حضرت عباس علیہ السلام

ترویح روح کثیر الفتوح مجروح۔ مذبوح۔ شیر بچہ خدا۔ وزور پنجہ قضا۔ جوشن بازوی شجاعت۔ ودست آستین حمیت۔ شقہ کشاے علم وفا۔ وعلمدار سپاہ عزا۔ صاحب دو دست خلعت شہادت۔ لالہ عباسی ریاض قدرت۔ زہر نوش مفارقت شہدا۔ مدہوش جدائی رفقا۔ خضر سکندر رشیم۔ وسقاے بانوان حرم۔ مسکن آتش عطش سکینہ۔ بوعدۂ آب۔ گلشن بہادر رفتہ فرزند ابوتراب۔ صاحب لواے لشکر فتح وظفر۔ جوہر ذوالفقار حیدر صفدر۔ مرغ روح امام ابرار۔ ہم پرواز جعفر طیار۔ صاحب قلم دستخط جانسپاری۔ وجدول کش صفحہ وفاداری۔ سپہ سالار شہیدان۔ وعلمدار

باانام ونشان - زبر دست معرکہ داوری - آئینہ دار صولت حیدری - عصمت حرز بازوے خواہر - ودعاے سیفی لشکر برادر - ساز دست رفتہ معرکہ کربلا - دست آویز دست انتقام خدا - دست افشان مایدۂ حیات - وبہم افشردہ دست ممات - لذت گیر زخم تبر بچشم بستہ - ورقم نویس آرزو بہ قلم شکستہ - کرار صفدر دل - وشجاع حیدر شمائل - موج دریاے قہر حضرت ذوالمنن سیلاب بناے تمکین لشکر دشمن - صاحب سکہ عباسی داغہاے جگر خسرو عباسی لباس ہاشمی افسر - لالہ خونین کفن گلشن عباس آباد جہاد - وسرو لالہ رخسار خیابان باغ ایجاد - آئینہ حق نماے سید الشہدا - والی پاے تخت قرب خدا - ہیبت مجسم اسد اللہ وعلمدار بادشاہ کم سپاہ - سقاے شرمسار سکینہ - سر چشمہ حیات بزرگان مدینہ - شہید گلگون لباس - ووحید گردون اساس - چشم راست بادشاہ حق شناس - از دست رفتہ ستم حضرت عباس - علیہ التحیۃ والسلام - وروح مقدس دیگر شہیدان کرام - والروح ایۃ المعصومین - والشہداء الصالحین - وازبراے ظہور داد خواہ خون شہیدان - خاتم الائمہ صاحب العصر والزمان صلواۃ اللہ علیہ وعلی ابایہ الطاہرین - الی یوم الدین - الفاتحہ -

فاتحہ جناب علی اکبر علیہ السلام

ترویح روح کثیر الفتوح انور اطہر - معلی مزکاے خاتمہ احکام جہاد اکبر - وشیرازۂ کتاب قضا وقدر - سلخ ماہ نشاط عالم - وآخر انبساط ایام امام امم - یوسف احمد لقا - وگم شدہ شاہ کرب وبلا - لعل گوشوارۂ عرش اکبر - نگین خاتم سلیمان محشر - مغرب نیر بے مطلع - شہزادۂ قتلگاہ سر بکفن برقع وروے کش شربت شہادت احباب - تلخ ساز کام حیات شاہ ولایت مآب - ودنبالہ کش قافلہ شہیدان حسن کار آموز گار حسن جوانان - ناطقہ بتول - روح مجسم رسول - ہم خالق اکبر - ذو چہرۂ حیدر صفدر - یوسف حسن الوجہ حسین - وسید جوانان حزین - تراوش عین الحیات بہار گلشن زندگی مادر - وآخر شدۂ اول جوانی - کشتہ خنجر مرگ ناگہانی - سرو خوش خرام خیابان میدان - تندرو سینہ سوختہ زخم پیکان - یوسف آگوب نشان - گلو بریدۂ تیغ امتحان - شناور دریاے پر شور جہاد - ناخدا زادۂ سفینۂ توکل ایجاد - اسد بچہ خورشید جبین - احمد شمائل

حیدر تمکین - پیمانہ بخاک ریختہ حیات - وارزومند زلال فرات - چراغ دودمان - خامس آل عبا وشمع اجل کشتہ تربت شہدا - قربانی کعبہ کوے پدر - المظلوم ابن المظلوم حضرت علی اکبر - وروح غنچہ نشگفتہ گلبن امامت - ومعصوم بے زبان گاہوارہ شہادت - از دنیا رفتہ دنیا ندیدہ - شیر خوار پستان نکیدہ - تلخکام حیات - وکفن ساز ممات - گلو بریدۂ معصوم شیر خوارہ - تابوت ساز تختہ گہوارہ - جان سپردۂ خانۂ آغوش پدر - اعنی معصوم صغراے حضرت علی اصغر - وروح شہیدان سر جدا - وہمسفران سید الشہدا - وروح بقیہ ائمہ دین - وملائک رقابان سکنہ آسمان وزمین - وازبراے ظہور سند رسالت - وخاتمہ صحیفہ امامت - وادخواہ خون حسین امام الثقلین حجۃ ابن الحسن صاحب العصر والزمان - صلواۃ اللہ الملک الرحمان - علیہ وعلی آبایہ الکرام الی یوم القیام - الفاتحہ

مرثیہ فارسی بہ طریق خواندن اہل ہند از تصانیف خطا علیہ الرحمہ

اے فلک آتش صد فتنہ برانگیختۂ
از دم تیغ جفا خون حسین ریختۂ
شور محشر بشب قتل در آمیختۂ
بر سر خیر نسا خاک عزا بیختۂ

رکن دین را کہ تو در کرب وبلا می شکنی
کمر شیر خدا را بہ خدا می شکنی

چون حسین را بزمین کشتہ وبی سر دیدی
یوسف فاطمہ را بردم خنجر دیدی
سرنگون از چہ نگردیدی ودیگر دیدی
مصطفی را تو چو یعقوب بہ پیر دیدی

تو حسین را بزمین از سر زین مے فگنی
اے فلک عرش خدا را بزمین می فگنی

اے فلک کام یزید از تو میسر گردید
روی مہر تو چو در کرب وبلا بر گردید
بادشاہ شہدا بے سر وافسر گردید
دختر فاطمہ بے چادر ومعجر گردید

حلقہ بر حلقہ تو چون دام ستم را بستے
پر وبال ہمہ مرغان حرم را بستے

شد کفن خلعت قاسم بشب دامادی
نه حنا و نه سرود و نه مبارکبادی
تخت و تابوت یکی بود به بزم شادی
تو به داماد حسین خوب عروسی دادی

عود سوزی که دران عیش کسی می افروخت
بدل عود دران حجله جگر ہا می سوخت

لشکر کین چو حسین از زین افگندند
تیر بر جبههٔ آن شاه مبین افگندند
خلل زلزله بر عرش برین افگندند
رخنه زان حادثه در خانهٔ دین افگندند

در دم نزع حسین داشت میان شهدا
سر بدامانِ علی یا به کنار زهرا

پسر سعدِ لعین از پی غارت برخاست
از حرم زلزلهٔ شور قیامت برخاست
شمر و جمعی زپی کار شهادت برخاست
مصطفی از پی نظاره ز تربت برخاست

گفت جبریل خروشِ ثقلین می شنوم
از ملایک خبر قتل حسین می شنوم

زینب از خیمه سراسیمه دران دشت دوید
شمر را بر سر بالین برادر می دید
مهر از شرم زگردون بافق بر گردید
از نجف شیر خدا را به مدد می طلبید

سر خود را تهی از گوشهٔ معجر می کرد +
خلد را کلبهٔ احزان پیمبر می کرد

در مقابل پسر سعد لعین و احباب
پسر ساقیِ کوثر بزمین تشنهٔ آب
چتر زرین بسر و سایه نشین پا برکاب
قتل گه مسکن و قاتل بسر و سینه کباب

کفِ خاکِ ز زمین بهر تیمم برداشت
خاک چون لجهٔ سیماب تلاطم برداشت

دید زینب پسر سعد لعین را از دور
کرد از منصب ری ابن زیادت مسرور
گفت ای گشته بده روزهٔ دنیا مغرور
نمک فاطمه را هیچ نداری منظور

این حسین است که خوابیده به زیر خنجر

آه ازان دم که در آرند ترا در محشر

یک شبی مادر این کشته سر از خواب کشید
جبهه بر جبههٔ سلطان ولایت مالید
خود بخود دید که گهوارهٔ او می جنبید
سبب جنبش گهواره ز حیدر پرسید

پدرم گفت که جبریل به فرمان خدا
مهد جنبان حسین است بجای زهرا

تو کنون تاج بسر داری و مرکب در زیر
متکائی تو حریر است و حسین را پر تیر
نازنیش روح امین ست بزیر شمشیر
دم بدم دختر زهراست بدست تو اسیر

میکنی دعوی دین غیرت و ناموس تو کو
گر تو در دین مجوسی بت و ناموس تو کو

منقطع شد رگ شریان ز دم تیغ ستم
از دم ناوک شمشیر و سنان شاه امم
ریخت شیرازهٔ سی پارهٔ قرآن از هم
زخم دارد بسر هم زگلو تا بقدم

تو به میدان به تماشای حسین آمدهٔ
یا پی کشتن شمع ثقلین آمدهٔ

بستر خواب تو سنجاب و حریر است و کتان
علم فتح تو در جلوه بطرفِ میدان
پسر فاطمه پهلو زده بر تیغ و سنان
تو سر افرازه و حسین میگذرد از سر جان

به دغا شحنهٔ بازار جزا را کشتی
خلفِ منشیِ دیوان قضا را کشتی

پسر سعد چو بر جانب زینب نگریست
پس از و حرمله پرسید که این دختر کیست
آستین کرد حجاب رخ و چون ابر گریست
گفت این دختر پیغمبر و ناموس علیست

آنکه بر خاک نشسته است و اجل بر سر اوست
پسر دختر پیغمبر و این خواهر اوست

نگهی کرد سوی خیمه امامِ مقتول
گفت ای در غم احباب بیک عمر ملول
زینبی دید سراپا به مصیبت مشغول
نه حسن هست نه زهرا نه علی و نه رسول

داد خواهی که دهد گوش بآه تو کجاست
پشت گرمی بکه داری و پناه تو کجاست

شده چون پرتو خورشید تنم خاک نشین
بازگرد و بسراپرده به ماتم بنشین
قتلگاه است ز خونم چو کنار گلچین
تا نه بینی به گلویم تو دم خنجر کین

موسم کشته شدن وقت نجون غلطیدن
هیچ خواهر نتواند به برادر دیدن

ناله زود است مکن ناله کر خواهی نالید
چشم بر بند که خنجر زمیان شمر کشید
حال باید ز حسین رشته امید برید
سر ما و علی اکبر بسنان خواهی دید

گریه را موسمی و ناله شمارے وارد
حالیا گریه مکن گریه بهارے وارد

زینب از دشت اسیمه و مضطر برگشت
در حرم بر سر ناموس پیمبر برگشت
قطع طومار بیان کرد چو دفتر برگشت
گفت هنگام وبال آمد و اختر برگشت

خوان بگریید که شمع ثقلین را کشتند
لشکر کوفه بشمشیر حسین را کشتند

بود طفلی ز حسن در حرم آل عبا
حسنی وجه و حسین خلق و پیمبر سیما
یوسف غیرت دلبطحا و عزیز زهرا
بسته از شادی قاسم بسر پنجه حنا

رخ او مصحف و گیسوی سیه بسم الله
عمر کوتاه و لے نام نکو عبدالله

قوت جوهر روح حسن و جان حسین
پرورش یافته در سینه و دامان حسین
روز خورشید حسن شب مه تابان حسین
جان بلب داشت دران لحظه ز هجران حسین

تشنه دیدن سالار شهیدان گردید
از سراپرده روان جانب میدان گردید

مادر و عمه و عمزاده بشور افتادند
همه در سایه آن لمعهٔ نور افتادند

همه در غلغله شور و نشور افتادند
حوریان هم بتاسف ز قصور افتادند

روز در چشم جهان چون شب هجران گردید
فلک از کجروی خویش پشیمان گردید

مادرش غنچه پستان بسر دست نهاد
یک پسر را بحضور تو نمودم داماد
گفت ازین شیر که خوردی تو گوارا ے تو باد
رفتی تا صبح قیامت بدلم داغ نهاد

مرو از دیده و در هم مشکن اعضایم
ورنه من از عقبت سینه زنان می آیم

زینبش گفت که اے شمع سراپردهٔ ناز
بود امیدم که تو ما را برسانے به حجاز
اے کشم من قدم ناز تو چشم نیاز
رشتهٔ عمر تو کوته شد و امید دراز

خنجر دشمنی کوفی و شامی تیز است
خاک این دشت تر از خون هوا خونریز است

گفت ای عمه حسین عم کبارم تنها ست
او بخون من بسراپرده نشینم نه رواست
گل ریحان نبی خسار بچشم اعداست
خاک غم بر سر من اینچه حیا اینچه وفاست

میروم سر بقدمهای حسین بگذارم
مرگ خود را طلبم جان بحسین بسپارم

بعد ازان اهل حرم را به حرم برگرداند
شاه دین در برش آورد و در اشک فشاند
خویشتن را بحضور شه لب تشنه رساند
سینه بر سینه نهاد و بکنارش بنشاند

گفت اے جان گرامے به کجا آمده
تیغ بے باره وازین دشت چه آمده

گفت آن طفل که از شهر وفا آمده ام
بهر مجرا و سلام شهدا آمده ام
به ملاقات تو از پرده سرا آمده ام
از سراپرده بپابوس شما آمده ام

عابدین بیکس و بے همدم و بے والی بود
جان عمو بجسم جاے شما خالی بود

شهد مهر تو سرشته است در آب وگل من
من ترا مایلم از جان و توئے مایل من
من یتیم حسنم خوے تو دارد دل من
بر سر کوے وفاے تو بود منزل من

من چو پروانه تو شمعے به مزار شهدا
تا بکے شمع جدا سوزد و پروانه جدا

بحسین گرم حکایت شده این طفل صغیر
در شگفتن گل آن روضه و بلبل به صفیر
تشنه را آب گهر داد لبش از تقریر
خونے آمد زپے قتل حسین با شمشیر

سر برآورد ز آغوش حسین عبدالله
کرد بر پیکر تو خورشید سپر داری ماه

دست راکرد علم آن پسر ماه جبین
زان قلم شد خط طومار شهادت رنگین
شد قلم ساعد آن طفل و در آمد به زمین
دیگرے زد بگلویش ز کمین ناوک کین

چشم دل سوی حسین باز و اجل قاصد جان
جان شیرین بلب و نام حسین ورد زبان

رفت ازین واقعه در خانه پیمبر از هوش
شد ازین مرثیه زهرا بعزا نیلی پوش
اے خطا شمع شبستان حسین شد خاموش
بعزا چشم ترا نافه چین حلقه به گوش

چون تو داری بعزا داد عزاداری را
شستی از گریه تو طومار خطا کارے را

مرثیه گفته خطا علیه الرحمه

دیده ام از فلک سفله مدار عجبے
من به فکر عجبے او به شمار عجبے
در افق داشت هلالے بشعار عجبے
بسته از رشته بیهرے کار عجبے

کرد قتل غریبی به دیار عجبے

صورت فتح چو در کرب و بلا رو نه نمود
آمد از چار طرف بسکه دم تیغ فرود
عالم لشکر اسلام به خون شفقه گشود
کربلا لجه خون بود و حسین زخم آلود

بوستان عجبے بود بهار عجبے

آه ازان دم که حسین از حرمین دل برداشت
کربلا را همه جا در نظر آن سرور داشت
شوق در دل هوس دادن جان بر سر داشت
چشم در قتلگه خویش و دم خنجر داشت

میهمان عجبے بود دیار عجبے

کربلا بود ریاض ز نهال شهدا
از جوانان بنی فاطمه در کرب و بلا
بسکه گردید علم تیغ جفا از همه جا
تا به فردوس قلم بود نهال رعنا

قتلگاه عجبے بود مزار عجبے

مسند آراے شهادت پسر خیر النسا
بود تا کرب و بلا قافله سالار عزا
کشته خنجر تزویر شیر شورا
خواند بے قافله چون ماند دران دشت بلا

کاروانے عجبے راه گزار عجبے

نوبت کشته شدن چونکه بعباس رسید
جامه تر کرد و لب خشک برادر بوسید
با علم چون علم لاله بخون در غلطید
مست از ساغر صهبای شهادت گردید

باده نوش عجبے بود خمار عجبے

کربلا دیده حسین داشت براے اکبر
آن نهان از نظر این خفته بزیر خنجر
صورت حضرت یعقوب با آئین دگر
آن پسر داغ پدر دید و پدر داغ پسر

داغدار عجبے داغ گزار عجبے

قاسم از تخت تابوت شهادت خوابید
نو عروسش دم رفتن لب سروش بوسید
خلعت عیش برافگند و کفن در پوشید
خون و کافور بپایش چو حنا میمالید

از حنائی عجبے بست نگار عجبے

ریخت خون علی اکبر بزمین چرخ بلند
شد دران شام و سحر خاطر دشمن خرسند
یوسف فاطمه یعقوب براے فرزند
گشت در رو داد بر احوال عزادار چند

آسمان عجبے لیل و نهار عجبے

شاه مظلوم مهیاے شهادت گردید
زره از حلقه گیسوے حرم مے پوشید

غمهر بانو بحرم محترم خود را طلبید   سر بداماں دل آرام نهاد و غلطید
سر یار عجیبی بود و کنار عجیبی

گفت ای محرم من شیشهٔ جانم مشکن   رحم کن بر من و بر شیشهٔ دل سنگ مزن
سینه زد داغ تو بر آتش جانم دامن   تو وفاداری و کم طالع و دل سوخته من
روزگار عجیبی دارم و یار عجیبی

مادرت در شب رحلت بعلی میفرمود   که مرا نیم شب اندر لحد آرید فرود
مطلب فاطمه نادیدن نامحرم بود   منکه ناموس توام کاش مرا نام نه بود
نخلم آورده درین بادیه بار عجیبی

هست با اهل سراپردهٔ تو نسبت آل   بد خا سوی حرم دیدن دشمن چه مجال
میکنند بعد تو سرکردهٔ این قوم ضلال   حرمت ذختر کسری عجم را پامال
هست روز سیه و شب تار عجیبی

شاه لب تشنه بدلداری دلدار نشست   یار جانی دم رفتن به بر یار نشست
غم مخور خلق به غمخواری غمخوار نشست   گاه هجر بیان می شد و بسیار نشست
غمگسار عجیبی گله گذار عجیبی

گفت ای شمع سراپردهٔ اعزاز حسین   محرم راز حسین مونس و همساز حسین
نازنین بودی و برداشتهٔ ناز حسین   آخر انجام حسین دیدی و آغاز حسین
رهگذار عجیبی دیدی و خار عجیبی

کربلا بادیهٔ کرب و بلا و الم است   ثمر گلشن او غنچهٔ تیر ستم است
دست و شمشیر ستم بسکه درینجا علم است   در رهم نیشتر خار قدم در قدم است
ره نورد عجیبی راه گزار عجیبی

محرم راز تو چون کشته و بی سر گردد   کوکب بخت تو با خاک برابر گردد
بی حسین مرکبم از معرکه چون بر گردد   چون ترا رفتن ازین ورطه میسر گردد
میرسد زورق بخت بکنار عجیبی

زینب است آنکه مرا کشته به بر می گیرد   زینب است آنکه ز اطفال خبر می گیرد
هر نفس تعزیه بر وضع دگر می گیرد   روز میگرید و شب گریه ز سر می گیرد
هست بعد از تو مرا تعزیه دار عجیبی

واقعهٔ زن نصرانیه

محرم آمد و یکباره کاروان الم   به تنگنای دل ما فراشت باز خیمهٔ غم
ازین قضیه دل داغ دیدهٔ ناشاد   شد است چون جرس کاروان پر از فریاد
ز آب دیدهٔ نمناک و پاره های جگر   متاع قافلهٔ اشک گشت لعل و گهر
بگریه بارکش غم شده است ناقهٔ آه   چه از کشور دل رو نهاده است براه
ز بس فتاده خیم داغ غم بوادی دل   ازان شده ره آمد شد نفس مشکل
سزد که طارم زنگار فام چرخ برین   شود چو پرتو خورشید سرنگون بزمین
چرا که چون رگ یاقوت سید الشهدا   بخون خویش نهان گشته است سرتا پا
روایت است که چون پیکر امام حسین   که بود زینت آغوش سید الثقلین
ز جور خصم طپان شد برنگ لاله بخون   در آفتاب به خاک مذلت هامون
فلک به بیکسی آنجناب چون نگریست   چو چشم زخم بر آن کشته خون ناب گریست
نه مادری که چو شمع از غمش به دیدهٔ تر   کشوده طرّه و خاک سیه کند بر سر
نه خواهری که چو گل جیب جامه پاره کند   دمی به پیکر صد پاره اش نظاره کند
بخاک کشته او گریه چون سحاب کند   به تشنه کامی آن کشته فکر آب کند
پدر نه داشت که برگ خیوط ساز کند   به نعش کشتهٔ آن بی کفن نماز کند
نبود در دم رفتن برادر او   که لب بنوحه کشاید چو زخم بر سر او
به سایهٔ پر تیر ستم در ان هامون   چو بخت اهل جهان خواب رفته بود بخون
سپاه تشنه لبان نیز از یمین و یسار   بخاک خفته بر اطراف آن سپهر وقار
بخون طپیده بیک سوی آن سپهر اساس   چو پرچم علم لاله حضرت عباس

فشانده در قدم آنجناب نقد روان
در آب جدول شمشیر دست شسته زجان

زیک کناره بخون خفته قاسم داماد
گرفته کشتهٔ او را به بر عروس جهاد

زخون خویش مقطع لباس در بر داشت
که همچو زخم هواے عروس بر سر داشت

بیک کناره علی اکبر اوفتاده بخاک
زخار نیزهٔ پیکان تنش چو گل صدچاک

غرض زجور عدو هر طرف دران هامون
طپیده بود گرامے قدے بلجهٔ خون

بجبه فتنه پس از قتل آن رفیع جناب
لواے خیمهٔ او گشت واژگون چو حباب

در آن معامله گشتند جابه اهل حرم
بسان قبضهٔ شمشیر دستگیر ستم

زکج مدارے دور سپهر نیلی فام
چو آفتاب نهادند رو بجانب شام

روایتاست که آن کوفیان بدآئین
در آب کفر چو شستند دست خویش از دین

تمام چون دم شمشیر خویش خون آشام
زدشت ماریه کردند رو بکوفه و شام

پس از معاملهٔ رستخیز کرب و بلا
دران زمین گذر افتاد کاروانے را

چه کاروان که همه از نشاط خرم و شاد
زبند غم همه چون سرو باغ عیش آزاد

وے بکیش مسیحا همه به طوف سرشت
تمام محرم ابرو کلیسیا و کنشت

زنے بهمره آن کاروان ترسا بود
بزرگ سلسلهٔ مردم نصارے بود

به کربلا چو رسیدند و بار کشودند
در آن زمین دمے از رنج راه آسودند

چو آن زمین غم انگیز گشت منزل شان
خلیده خار غم روزگار بر دل شان

بخیمه آن زن ترسا نشسته حیران بود
که بر فراز غمش هر نفس غمے افزود

بقید رشتهٔ فرمان خود کنیزے داشت
که آن کنیز چو دید چشم اشک ریزی داشت

نمود عرض بخاتون خود بچشم پرآب
که اے ز ماه تو شرمنده مهر عالمتاب

برنگ غنچهٔ نشگفته از چه خاموشے
مگر ز بادهٔ غم همچو مے تو مدهوشے

جواب جاریهٔ خویش داد گریه کنان
چو شمع خون دل از دیده ریخت بر دامان

بگریه گفت ندانم که این چه منزل بود
که گرد خاک زمینش غبار هر دل بود

گلے ز دامن این دشت اگر برون آید
ازو برنگ گل زخم بوے خون آید

چو اشک خویش بپا روکنیم در هامون
زگریه دامن خود را کنیم قلزم خون

پس از اداے سخن آن جمیله زان محفل
زجاے جست بسان سپند ز آتش دل

زخیمه رفت برون با هزار رنج و ملال
بگریه جاریه اش همچو سایه در دنبال

قدم به دامن صحراے کربلا چو نهاد
زغم زمانه بروےش هزار در بکشاد

گرفت دست قضا همچو غم گریبانش
کشید و برد سوے مقتل شهیدانش

چه دید دید دران وادے کدورت ناک
ز تیشهٔ ستم افتاده سروها برخاک

تمام دامن آن خاک را پر از خون دید
زخون تشنه لبان دشت را چو جیحون دید

نظاره کرد که هر کشته ز پا تا فرق
بآن زمین شده در لجهٔ شهادت غرق

یکے چو لالهٔ حمرا طپان بخون گشته
به پهلویش علی نیز سرنگون گشته

فتاده دید جوانے بخاک آن وادی
که داشت کشتهٔ او آب رنگ دامادی

به بالشش پر پیکان خصم در هامون
بناز خفته چو بخت عروس خویش بخون

زخاک کشتهٔ او داشت بستر و بالین
زخون چو تیغ عدو دستش از حنا رنگین

فتاده نامورے دید یک طرف بزمین
که پاره پاره ز کین داشت پیکرے چو نگین

ز بار زخم سنان جفا و خنجر و تیر
خمیده بود ز قد او چو قامت شمشیر

غرض که کشتهٔ بسیار دید از طرفین
ز مقتل شهدا شد به قتلگاه حسین

بخون طپیده شهے دید همچو بدر منیر
که زخم افسر او گشته بود خاک سریر

ز فرق تا به قدم رشک مهر تابان بود
شکوه سروری از کشته اش نمایان بود

ز تاب گرمی خورشید پیکرش تفتان
نداشت مروحه جنبان بجز پر پیکان

نظاره کرد که او نعش کشتهٔ بے سر
کشیده بود چو جان طفل کشته در بر

بگاهوارهٔ آغوش آن سپهر جناب
بخون چو مخمل گل نام رفته بود بخواب

بریده خنجر آن طفل شیرخوارهٔ صغیر
به چشم زخم گلویش نشسته چون مژه تیر

روایت است که آن زن نداشت فرزندے
همیشه داشت ازین آرزو بدل بندے

به شمع کشتهٔ آن طفل چون نظاره نمود
چو اشک روے بآن طفل شیرخواره نمود

چو جان کشید تنش را ز مهر در آغوشش
برنگ خون گلویش دلش فتاده بجوشش

نخست ز آتش دل خون گریست همچو کباب
دگر بجاریهٔ خویشتن نمود خطاب

نمود عرض بخاتون خود بناله و آه
که دید دیدهٔ من دشت را چو قمر بانگاه

که اے چو مے ز نشاط طرب شده نومید
تو دیدے انچه درین دشت دیدهٔ مے دید

اشاره کرد دگر بار آن زن ترسا
بسوے جاریهٔ خود بچشم خون پالا

که آه آه بیا تا دمے درین هامون
ز دیده اشک نه لخت جگر کنم بیرون

سحاب وار بر احوال تشنه گان گرییم
دمے چو شمع ببالین کشتگان گرییم

پس از مکالمه چون ابر دیده تر کردند
به تشنه کامے آن طفل گریه سر کردند

بروے خاک نشست آن زن حمیده خصال
نموده دامن خود را ز اشک مالامال

گرفته بود ولے با دو چشم گوهر بار
چو اشک خویشتن آن طفل کشته را بکنار

بگریه گفت بآن طفل کشتهٔ محزون
که اے چو مردمک دیده ام طپیده بخون

شوم فدا تو بگو کجاست مادر تو
که سوزد از تف دل همچو شمع بر سر تو

چرا بسان فلک با تو بیوفائی کرد
چو جان ز جسم بخون خفته ات جدائی کرد

بگو چگونه دلش داد اندرین هامون
چو برگ لاله تنت را گذاشت خفته بخون

کجاست تا چو کباب اشک لاله گون گرید
چو چشم زخم تو بر کشتهٔ تو خون گرید

به تن ز مرگ تو چون غنچه جامه چاک نکرد
کفن نکرد و ترا اے غریب و خاک نکرد

بقدر نیم نفس بود گر به جسم تو جان
ز جان خویش ترا مے شدم بلاگردان

بنود شیوهٔ من با تو جز وفادارے
ترا برای خدا کردمے پرستاری

به شب رعایت تو مادرانه مے کردم
به پنجه زلف ترا روز شانه مے کردم

بشهد شیرهٔ جان کردمے لبت شیرین
دهن چو غنچه ترا پر ز خون نبود چنین

غرض که غنچهٔ آن طفل کشته را بوسید
بگاهوارهٔ خوابش دو باره خوابانید

ز جاے جست و روان شد بسوے منزلگاه
روان بگریه کنیز از پس چو ابر سیاه

روایت است که چون از سپهر غالیه فام
نهاد شاهد خورشید رو بکشور شام

چو شاه روز ازین ملک خیمه بیرون زد
بدهر لشکر شاه حبش شبیخون زد

دران شب آن زن ترسا نشسته حیران بود
برنگ طرهٔ خود خاطرش پریشان بود

که ناگهان شد ازان دشت بانگ شورش راست
ز هر کناره نواهاے یا حسین برخاست

اشاره کرد زن داغ دیده سوے کنیز
که اے کنیز چه آسودهٔ ز جا برخیز

که بنگریم چه بیداد و این فغان ز کجاست
چه شورش است مگر رستخیز حشر بپاست

بگفت این و برون شد ز خیمه آن محزون
بگریه روے چو سیلاب کرد در هامون

دوید جاریهٔ آن زن نکو منظر
بسان ابر سیه از پیش بدیدهٔ تر

چو دید دید ز شمع و چراغ صفحهٔ خاک
هزار باره شده رشک انجم افلاک

جماعتے به نظر آمدش عجیب و غریب
که نیست بر کف ایشان عنان صبر و شکیب

روانه اندوے با خروش شیون و شین
چو خون تشنه لبان رو بقتلگاه حسین

چو آن ضعیفه به نزدیک قتلگاه رسید
بمقتل شهدا شور حشر برپا دید

نمی شناخت کسے را چو آن ضعیفه زار
ستاده گریه کنان بود همچو ابر بهار

که ناگهان ز حصار فلک نوا شد راست
صداے ابن حسین بانگ شور و شین برخاست

نظاره کرد که بر خاک همچو پیر تو مهر
نزول کرد سریر مربعے ز سپهر

نشسته بود بران هفت پیر صاف ضمیر
ز فرق تا بقدم جمله رشک مهر منیر

نشسته غم زده آن هفت تن بدیدهٔ تر
بسان هفت فلک رخت نیلگون دربر

ازان میانه یکے کرده سرو قامت راست
چنان گریست کزان دشت حشر برپا خاست

تمام از پے تعظیم او ز جا جستند
بگریه از پے شیون چو نے کمر بستند

بقتلگاه حسین آنجناب گشت روان
ملایک از عقبش چون سحاب گریه کنان

رسید چون به سر مقتل حسین شهید
چو لعل گوهر خود را طپیده در خون دید

نظاره کرد حسین را چو لاله در هامون
ز فرق تا بقدم پاره پاره خفته بخون

کشود خانهٔ آغوش را بدیدهٔ تر
کشید جسم حسین را بسان جان دربر

چو زخم کاریش از دیده سیل خون بگشاد
ز مهر بوسه بحلق بریدهٔ او داد

بگریه گفت که ای گوهر محیط یقین
دُر یگانهٔ من گوشوار عرش برین +

بخون طپیده چرائی تو ای گل خیار
نظاره کن که منم جدت احمد مختار

تو یوسفی زغمت همچو پیر بیت حزن
ببین ز گریه سفید است هر دو دیدهٔ من

نظاره کن پدرت را که از غمت چونست
ز گریه دامن او همچو رود جیحون است

به انبیا نظر افگن که بی تو افگار اند
چو شمع ز آتش دل خون ز دیده میبارند

گذشته آدم خاکی ز سیر خلد برین
به ماتم تو چو سایه شده است خاک نشین

زبس چو لاله بدل داغ دار و افگار است
گل بهشت برین پیشش دیده اش خار است

همین نه نوح چو ابر از غم تو گریانست
نثار دار مژه را تا به حشر طوفان است

در آتش الم او فتاده ابراهیم
چو نخل طور ز فرط غم تو سوخت کلیم

ز التهاب تب حسرتت گداخت مسیح
به صورتیکه شده همچو صورت تشریح

درین مکالمه بود آن جناب کز افلاک
نزول کرد سریر دگر به صفحهٔ خاک

چو آن سریر بروی زمین قرار گرفت
بهیئتی که نشاط از جهان کنار گرفت

یکی چو شمع به دامن نمود اشک نثار
بگریه گفت که ای خیل انبیای کبار

روید دور ز بالین سید الشهدا
که تا به دیدن فرزند خود رود زهرا

مه سپهر حیا دختر رسول مجید
دُر محیط ادب مادر حسین شهید

برنگ پرتو مهر از فلک به شیون و شین
نزول کرد پی دیدن امام حسین

کسی که بود دران وادی کدورت ناک
در آن معامله افتاده همچو اشک بخاک

ز مقتل شهدا انبیا شدند برون
چو سیل اشک نهادند روی در هامون

از آن سریر زن داغ دیدهٔ برخاست
خطاب ابن حسین می نمود از چپ و راست

برنگ مردم دیده سیاه پوشیده
پی تدارک ماتم به گریه کوشیده

قدم بخاک نهاد از سریر گریه کنان
به قتلگاه روان چو خون تشنه لبان

چو گل نمود گریبان جامهٔ جان چاک
گشود طره چو شمع و فشاند بر سر خاک

سه چار زن ز پی آن مه سپهر حیا
روانه چون حرم کعبه در لباس عزا

نظر نمود حسین را چو لاله خفته به خون
ز جور خصم بخاک مذلت هامون

چو سایه قامت آن نونهال گلشن دین
شده ز تیشهٔ بیداد سرنگون بزمین

فتاده بر سر آن کشته بخون غلطان
ز مهر جسم حسین را به بر گرفت چو جان

کشید از تف دل آه و چون سحاب گریست
کباب وار بران کشته خون ناب گریست

بگریه گفت که ای نور بخش دیدهٔ من
قرار جان و شکیب دل رمیدهٔ من

در آفتاب به خواری چرا درین هامون
چو بخت مادر خود خواب رفته در خون

چه شد سر تو که بوسم لب شکر خوابت
غروب کرده کجا مهر عالم آرایت

کنون سزاست که از سیل دیدهٔ گریان
اساس عالم ایجاد را کنم ویران

کجاست خیمه و خرگاهت ای سپهر اساس
بگو کجاست علمدار لشکر عباس

نگون بخاک چو شد خیمه ات چو پرتو مهر
بحیرتم که چرا سرنگون نگشت سپهر

مگر سپاه تو ای تشنه کشتهٔ مادر
زدند خیمهٔ هستی به عالم دیگر

که اهل بیت ترا از جفا اسیر نمود
کبوتران حرم را که دستگیر نمود

چو کرد فاطمه زینسان بسی فغان و خروش
چنان طپانچه به رخسار زد که رفت از هوش

فتاده بود دمی چون بخویشتن آمد باز
سحاب وار بر آن تشنه گریه کرد آغاز

زبس فشاند بسر خاک با دل غمگین
غبار آئینهٔ ماه گشت گاو زمین +

که ناگهان تن صد چاک سید الشهدا
ز راه معجزه برجست چون سپند از جا

گشوده خانهٔ آغوش خویش آن پیکر
ز شوق مادر خود را چو جان کشید به بر

نمود بسکه بر افشاند خون خنجر خویش
برنگ دامن گلچین کنار مادر خویش

خطاب کرد ز حلقوم خویش آن پیکر
خوش آمدی چه عجب مرحبا بکسای مادر

چنان ز مقدم تو کربلا بخود بالید
که همچو آه شرربار من به عرش رسید

بپرس مادر مهجور من ز احوالم +
که کرده دست جفای زمانه پامالم

همین نه ز آتش لب تشنگی کباب شدم
ز سوز حسرت آب همچو شمع آب شدم

ز قحط آب چو ماهی بخاک غلطیدم
که تا ز جدول شمشیر آب نوشیدم

سپاہ لشکر من خفتہ اندر ہامون
چو دست تیغ جفا کوفیان علم کردند
ہزار پارہ علی اکبر از ستم گردید
ز وصل یار جدا خفتہ قاسم داماد
بہ گاہوارۂ خاک از جفا درین ہامون
چگویم آہ کہ شد واژگون درین گرداب
حریم محترمم را سپاہ خون آشام
روایت است کہ چون دختر جناب رسول
ز سید الشہدا با ہزار سوز و گداز
چو شمع ز آتش دل خون ز چشم تر بارید
در آن معاملہ جن و ملک چو ابر بہار
گریستند بہ نوعی گروہ جن و ملک
چو آن ضعیفۂ نصرانی این معاملہ دید
ازان چہار زنِ داغ دیدہ کرد سوال
چرا سیاہ بہ بر کردہ ہمچو طرۂ آہ
خبر دہید مرا کاین تن لطیف از کیست
کشیدہ سوختہ جانی ز سینہ شعلۂ آہ
جواب داد کہ ای داغ دیدۂ محزون
ہمین تنی کہ بہ خون خفتہ بی سر و دستار
برتبہ حجت پروردگار لم یزلیست
پیمبری کہ بود ماہ در انجیل
ہم آنجناب کہ با خیل انبیای کبار
بدانکہ جد ذوی المجد اوست آن سرور

چو برگ غنچہ ہم آغوش یکدگر در خون
نہال قامت عباس را قلم کردند
نہال قامتش از بار زخم خم گردید
بخاک تیرہ ہم آغوش با عروس جہاد
علی اصغر من از خواب رفتہ است بخون
لوای خیمۂ گردون شکوہ من چو حباب
چو آفتاب جہانتاب می برند بہ شام
فروغ مردمکِ دیدۂ پر آب رسول
شنید شرح غمش تا بآخر از آغاز
کشید آہی و چون اشک بر زمین غلطید
بدامن از مژہ کردند سیل اشک نثار
کہ شد حبابۂ محیطِ سرشک فلک فلک
چو اشک خویش روان از قتلگاہ دید
کہ کیست این زن غمدیدۂ حمیدہ خصال
مرا ز کیفیت حال او کنید آگاہ
چہ کردہ است و چرا کشتہ نامش چیست
کہ شد شرارۂ آن شعلہ برق خرمن آہ
خبر بپرس ازین لالۂ طپیدہ بہ خون
گرفتہ خاک تنش را چو عکس خور بکنار
علو مرتبہ اش ہمچو آفتاب جلیست
محمد است حبیبِ جناب رب جلیل
گریست بر سر این تشنہ لب چو ابر بہار
کہ داشت این تنِ صد پارہ را چو جان در بر

غرض کہ کشتۂ صد پارۂ حسین است این
ہمین زنی کہ فتادہ بروی پیکر او
چو آن ضعیفۂ نصرانی این حدیث شنید
نخست راہ ہدایت گرفت آن دلریش
ز جبہہ صندل بت را سترد آن غمناک
دلش ز نالہ چو لبریز بود چون ناقوس
چو کرد جرعۂ از جام سوگواری نوش
ز بیخودی بخود آمد چو آن ضعیفۂ زار
گرفت دست کنیز آن زنِ محبت کیش
غرض نبود تہی یک نفس چو بی افغان
شہا توئی کہ ز بار غم تو پشت سپہر
توئی کہ چون سرت از خون رخ نقاب کشید
توئی کہ کلک عطارد ز زہر دل غم تو
بگریہ دامن عشرت گذاشت زہرہ ز چنگ
توئی کہ چون ز تنت سر برید شمر شریر
ز ماتم تو بدل بہرہ یافت چون بہرام
ز بس مطل غمت را بجان خویش خرید
چو جرعہ نوش ز جام غم تو گشت ز حال
منم کہ آتش دل شمع سان گداختہ ام
چو در کمند غمت ہمچو دل اسیرم من
تمام عمر بہ تقصیر آشنا شدہ ام
بروزگار مرا چشم بر کرامت تست
منم خطا و خطا نیز ار چہ بنیادم

فروغ شمع شبستان عالمین ست این
جناب فاطمہ خیر النسا ست تا در او
کشید آہی و چون سایہ بر زمین غلطید
بریدہ رشتۂ زنار ہمچو طرۂ خویش
ز کفر گشت چو مریم ز تہمت خود پاک
بجای تختہ بہم زد روان کف افسوس
کشید آہی و افتادہ لحظۂ مدہوش
ندید ہیچ کس آن داغ دیدۂ افگار
چو ابر گریہ کنان رفت تا بمنزل خویش
چو غم بسینۂ خود داشت راز را پنہان
چنان خمیدہ کہ بر خاک سودہ جبہۂ مہر
بعقد راس غمت ماہ منخسف گردید
سترد حرف نشاط و نگاشت ماتم تو
نمود بربط غم ساز و مویہ کرد آہنگ
سیاہ چشمۂ خورشید شد چو چشمۂ قیر
نمودہ بر لب خود صدقہ تا بحشر حرام
غم تو باعث سودای مشتری گردید
بکام او شدہ شہد نشاط چون حنظل
ز بزم دہر بہ سوز و گداز ساختہ ام
ازان لعین جوانی چو صبح پیرم من
سیاہ نامہ تر از مشک در خطا شدہ ام
بحشر دست من و دامن شفاعت تست
تو چون شفیع خطای بحشر دل شادم

نوحه

الوداع الوداع اے پدرم مهربان	رفت علی اکبرت جان تو و بیکسان
از تو جدا می شوم جان پدر الوداع	میشود اکنون جدا پیکر خاکی ز جان
رشتهٔ الفت برید تیغ اجل الوداع	زمزمهٔ الفراق ماند مرا بر زبان
الوداع الوداع اے حرم محترم	عمهٔ غربت نصیب خواهر حسرت نشان
در نفس واپسین بر سر نعشم بیا	تا علی اکبر دهد جان بر هت رایگان
کرب و بلا تا ابد از تو مرا ساخت دور	طرح جدائی فگند دور فلک درمیان
اول عهد بهار برق بباغ او فتاد	ریختهٔ پر عندلیب سوخت مرا آشیان
ذوق شهادت بلب حسرت یاران بدل	خنجر کین برگلو نام حسین بر زبان
چون بقیامت حسین شافع جرم خطاست	نیست خطا را الم از گنه بیکران

نوحه از زبان زینب خاتون بر نعش علی اکبر

علی اکبر امید روزگارم	علی اکبر ز رویت شرمسارم
ندیدم حجلهٔ داماد ئے تو +	حنا و دستگاه شادے تو
خزان دیدم بهار تو ندیدم	عروسی در کنار تو ندیدم
هزاران زخم از شمشیر داری	لباس بوٹه دار از تیر دارے
نچیدم بزم دامادے برایت	نه بستم حجلهٔ شادے برایت
بود نعش تو همشکل پیمبر	پیمبر گو میت یا علی اکبر
تو رفتے شد ز مرگت انجمن داغ	حسین و شهربانو داغ و من داغ
علی اکبر تو مهر از من بریدے	عصائے پیری از دستم کشیدی
بصد نازت به دامن پروریدم	به خاک و خون ترا در بر کشیدم
ز رویت چون به من بر رو نقاب است	جهان در چشم من بے آفتاب است

نوحه

عزیز مصطفی جائے تو خالیست برادر جان زینب	حسین سر جدا جائے تو خالیست برادر جان زینب
سفر کردی تو زینب در بدر شد سکینه بی پدر شد	میان خیمه ها جائے تو خالیست برادر جان زینب
تنت در خاک و خون غلطیده بی سر ز ظلم قوم کافر	بنوک نیزه ها جائے تو خالیست برادر جان زینب
شدم در کربلا بے یار و غمخوار اسیر قوم کفار	سوار ناقه ها جائے تو خالیست برادر جان زینب
تنش چون برگ گل در صحن میدان بخون گردید غلطان	سر و سردارها جائے تو خالیست برادر جان زینب
بیا یکدم نظر کن بر اسیران بحال زار گریان	میان اقربا جائے تو خالیست برادر جان زینب

نوحه

مجروح لب لعل امام مدنے بود	وز خون لب و دندان چو عقیق یمنے بود
اے اهل عزا بهر خدا راست بگو یید	فرزند علی لائق گردن زدنے بود +
در راه خدا داد سر و جان و همه مال	بیشک شه مظلوم غنی ابن غنے بود
اے چرخ بگو راست به حق شه مردان	زینب به جهان لائق درّه زدنے بود
از پیکر و بیدست سر حضرت عباس	لا زیب چنان صولت خیبر شکنے بود +
در ملک عرب یا که عجم یا که به دریا	دیدم همه جا ماتم شاه مدنے بود +
زان دم که سفر کرد شه دین ز مدینه	هر لحظه و هر وقت غریب الوطنے بود
سجاد حزین گفت که اے فیض شهادت	محروم بماندم که اسیرم شدنے بود
بعد از شه دین بر سر لاشهٔ علی اکبر	والله چگویم که چنان سینه زدنے بود
حلق علی اکبر پے یک جرعهٔ آبے	لله بگو قابل پیکان زدنے بود
عریان تن شه ماند چهل روز حسرتا	بهر شه مظلوم چه عریان بدنے بود
چندان ز شتر سید سجاد در افتاد	تا رحلت او در تنش اعضا شکنے بود

نوحه

وا حسرتا که کار جهان بیحساب بود	گویا که قتل آل پیمبر ثواب بود
افسوس و صد دریغ که اندر کنار آب	از سوز تشنگی جگر او کباب بود + +

گستاخی معامله رابین که کوفیان	راس حسین زینت بزم شراب بود
گه بر درخت گه به سنان گاه بر تنور	آن سر که شست و شو ست بمشک و گلاب بود
سیراب وحش وطیر زبید اد کوفیان	بر جمله اہل بیت بنی قحط آب بود
زینب که بود در پس صد پردهٔ حجاب	در محفل یزید لعین بے نقاب بود

فاتحه بهر ترویج بعد خاتمه واقعات ملا محمد خطا شوستری علیه الرحمه

۱ بهر ارواح انبیاے خدا	بهر ارواح اولیاے هدا
۲ بهر ارواح چارده معصوم	بهر انصار سید مظلوم
۳ بهر ترویج یک بیک شهدا	وز رفیقانِ شاهِ کرب و بلا
۴ بهر ترویج حضرت عباس	آن علمدار شاه سرخ لباس
۵ بهر ترویج خاصگان خدا	انبیا اولیا دگر شهدا +
۶ وز براے حصول جمله مراد	از تو خواهیم اے کریم عباد
۷ خاص حج و زیارتِ حضرات	بهر طاعات از پے حسنات
۸ وز پے فتح لشکرِ اسلام	بهر دفع مخالفان تمام
۹ جهت روزگار بیکاران	وز پے خیر تعزیه داران
۱۰ از براے اداے مقروضان	وز پے مخلصِ محبوسان
۱۱ بهر خیر مسافران جهان	وسعت رزق جمله محتاجان
۱۲ از براے شفاے بیماران	بهر آمرزش گنهگاران +
۱۳ اے کریما پرس و رعصات	بلکه ده دست شان برات نجات
۱۴ عفو کن از براے پیغمبر	گنه والدین یک دیگر +
۱۵ آنکه هستند در جهان مغموم	شیعیان چهارده معصوم
۱۶ چه امیر و فقیر و خاص و عوم	بهر آسودگے جمله انام
۱۷ خادم و شافع و دگر قاری	که کمر بسته در عزاداری
۱۸ خاص حضار مجلس شه دین	اشک ریزان ز دیدهٔ خونین

۱۹ بده آن را تو سرخوشے کمال +	کن روا احتیاج شان فے الحال
کردگارا به حق شاه نجف	درگذر از معاصے اشرف
پس بخوانید شیعهٔ حضرات	فاتحه بهر حاصلِ حاجات

قطعه تاریخ من کلام ملا خطا شوستری علیه الرحمه براے وفات نواب آصف الدوله بهادر مرحوم

گلشن جنت بتاراج خزان رفت ای ندیم	شامهٔ اشمام حسرت می نماید از نسیم
آصفِ کان بصدف رایک دُر شهوار بود	آن دُر شهوار رفت از دست و عالم شد یتیم
لکهنو بے آصف است و آسمان بے آفتاب	شهر یونان بے مسیح و طور سینا بے کلیم
دارد آصف عشرتے در صحن آصف باغ خلد	ابنیا همدم سلیمان همنشین آصف ندیم
نقد رحمت در کنار و فرد بخشش در بغل	بر کریان عنبس غفران ست و اعطای کریم

نقشبند کاف و نون بر تربت آصف نوشت

هٰهُنَا رَوحٌ وَرَیحَانٌ وَجَنّٰاتُ النَّعِیمْ

۱۲۱۲ھ

خاتمة الطبع بطرز تقریظ ریختهٔ قلم کج مج رقم سید امیر احمد آمیر بلگرامی تلمیذ عزیز مصر شیرین بیانی یوسف کنعان شیوا زبانی خواجه عزیز الدین صاحب عزیز دام ظله العالی

خطابخش خطاپوش خطاکاران و گنهگاران را بنایش و سرفراز سرفروش و جانثاران اطاعت گزار را ستایش مقبل محتشمان و ارباب صلاح و سداد را شکر زیبا و محتشم مخلصان و اصحاب محمد و آله الامجاد را سپاس سجا کہ گاہے حجاب آزردگان پردهٔ خفار انوار ظهور خشیده و دمے کوه وقاران ظهور را بتمنیم نسیم فنا بعالم عدم رسانیده یزدان ست که تلخکامان عدم را متلذذ باغ نعیم فرماید و همان ست که سرکشان الم نصیب را مبتلاے عذاب الیم - آنانکه به لوح دل شان طغراے خیر و شر من اصله منقوش است میخوانند که اگر براه رحمت پویم از وست یا طریق ظلمت جویم مقدر او ست نظر برین

سلطان ولایت ولاکه در بازار تسلیم و رضا سر فروشی کرد نقو و رحمت از یزدان ربود و شیطان عالم کبر و دغا که با برگزیدگان بدین گونه خطا و جفا ارزانی داشت زحمت بر زحمت بجان افزود از ینجاست که اگر نصیبی از شمارهٔ شدائد و اشداد و انتظام مصائب بلا رسیدگان کربلا نصیبی برد یا مخلص بیریا تا زیست به اذکار ورد و آلام آنجناب گریست روز جزا و عطا و یوم سزای جرم و خطا بهرهٔ هر یکی بجز حیات جاوید چیست نه تنها این صفت تنتهای مصنفان و مدح سرایان دخوش کن پروردگار بوده اند بلکه به فیض و برکت کلام شان ذاکران و خوانندگان نیز نصیبی از رضای باری ربوده اند لاریب این کتاب لاجواب مسمی به ملاخطا که توشه راه ثواب است و ذریعه رضای رسالت مآب پاره پاره هر مخمس و هفت بند همچو اس عزاداران دردمند خامس آل عبا منتشر و پریشان بود و محبان و مخلصان همچو در رغر روشن و نیهان را هر جهار سمت جویا و خواهان - بارے همت بلند و حوصله ارجمند ملک التجار کریم و موقر روزگار قدردان هنرور و هنرپرور خواجه خداوند مطبع را نازم که فیضش بارانیست عالمگیر و دست عطایش سحابیست مطیر یعنی فرمان فرمای کشور نوال و جود جرگه حاسدان را محسود حامی ناتوان دکمزور عالیجناب منشی نولکشور صاحب سی - آئی - ای - به کوششهای فراوان و جستجوی بی پایان این نسخه کتاب را از مولف این طرز خاص که حاجی نواب محمد تقی علی خانصاحب کربلائی نبیرهٔ نواب شجاع الدوله بهادر پنشن دار گورنمنٹ آف انڈیا ساکن لکھنؤ است بدست آورده همچو جان بقالب طبع سپرد اگرچه لازمه متفرطه آن ست که تذکرات و حالات مصنفانیکه تصنیف منیف شان را درین نسخ جمع آورده اند جدا جدا نگارده و اسامی نامی شان بر شمارد لاکن چون درین کتب بطور تشبیب به بقلم سیدی سید جلال صاحب احوال تفصیلی و اجمالی شان هر انچه بهم رسید نگارش یافته است حالا مکرر بر شمردن تحصیل حاصل و تطویل لاطائل فرو گذاشتم الحمد لله و المنة که به جد و جهد منتظمان و مهتمان و به تصحیح و ترمیم فقیر امیر احمد امیر بلگرامی وغیره در سنه ۱۳۱۳ھ شهر ذی الحجه مطابق ماه اگست سنه ۱۸۹۵ء باختتام رسید و سرمهٔ دیدهٔ اهل بصیرت گردید